



شعله جاوید

ارگان مرکزی

حزب کمونیست (مائویست)

افغانستان

جریده « شعله جاوید » ارگان
مرکزی حزب کمونیست
(مائویست) افغانستان است
که عهدتاً در خدمت تدارک برپائی
و پیشبرد جنگ مقاومت ملی
مردمی و انقلابی (شکل مشخص
کنونی جنگ خلق) قرار دارد.
(اساسنامه حزب ...)

(می ۲۰۰۶)

ثور - جوزای ۱۳۸۵

دوره سوم

شماره دوازدهم

فرخنده باد اول می

روزین المللی کارگران جهان

جهان دیگری (جهان کمونیستی) ممکن است

اطلاعه اول ماه می ۲۰۰۶ جنبش انقلابی انترناسیونالیستی

ما جهانی می‌خواهیم که در آن زنان، این « بردوش دارندگان نیمی از آسمان »،
شئی محسوب نمی‌شوند و مرتباً به اعماق و به عقب رانده نمی‌شوند. ما جهانی
می‌خواهیم که جامعه به اکثریت تحقیر شده که با دستاوردش کار می‌کند و اقلیت
متمازی که فکر و تصمیم‌گیری می‌کند، تقسیم نمی‌شود. ما جهانی می‌خواهیم که
مردم دست از افکاری که از دل هزاران سال ستم و استثمار رستم زاده شده اند،
برداشته اند. جهانی می‌خواهیم که احاد بشر، بطور جمعی و فردی، آگاهانه بر
سرنوشت خود و کره خاکی شان تسلط یافته اند. صفحه : ۸

برگزاری پولینوم دوم کمیته مرکزی

حزب کمونیست (مائویست) افغانستان

- تبلیغ و ترویج وسیع برای جنبش انقلابی انترناسیونالیستی در افغانستان
و همچنان تبلیغ و ترویج وسیع برای حزب کمونیست (مائویست)
افغانستان در میان منسوبین جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، یک امر
اجتناب ناپذیر است و باید بصورت جدی پیش برده شود. صفحه : ۲

تغییرات سیاسی سریع در نپال

در تظاهرات های کاتماندو و شهرهای دیگر بارها میان مردم و
نیروهای امنیتی درگیری شد و اگر مردم اسلحه نداشتند اما سنگ و
سلاح های ابتدائی محلی داشتند. مردم برای ممانعت از ورود اردو به
شهرهای مختلف سنگ برپا کرده و مانع از ورود اردو به شهرهای
لاتیپور، کیرتیپور شدند و در شهرهای باکتاپور و تهیمی و مناطق اطراف
کمندو دست به مقاومت خشونت آمیز زدند. صفحه : ۱۶

جنایت اشغالگران و عکس العمل

گسترده توده ها

صفحه : ۳



• فراخوان جبهه دموکراتیک

- انقلابی هند ص : ۱۸
- شورش در زندان پلچرخ ص : ۷
- جواب نامه های رسیده ص : ۱۷
- تظاهرات در یوران موترهای ریگ گزارشگر شعله جاوید - هرات ص : ۱۹
- « قاری بابا » مرگی در راه ص : ۱۱
- ملیشه سازیهای رژیم ص : ۱۱

با تقدیم صمیمانه ترین تبریکات رفیقانه به تمام اعضا و هواداران حزب

به مناسبت دومین سالگرد تدویر موفقانه کنگره وحدت جنبش کمونیستی (مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی) و تشکیل حزب کمونیست (مائوئیست)

برگزاری پولینوم دوم کمیته مرکزی حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان

تشکیلات حزب بر پایه آن راه شاعر عمده تشکیلاتی مبدل نمود، بدست آمده است. در واقع با پیشبرد و تطبیق عملی این شعار است که می توان به استحکام بیشتر تشکیلات حزب در آینده نائل آمد. علاوه حزب ما در حال حاضر از لحاظ کمیت یک حزب کوچک است و ضرورت جدی مبارزاتی برای رفع این کمبود وجود دارد. گسترش تشکیلات حزب باید عمدتاً از طریق جذب خون تازه به پیکر حزب و سر باز گیری از میان مبارزین جوان برای میدان کارزار، صورت گیرد. اما در عین حال لازم است که به جلب و جذب آن مبارزین سابقه ای که فاسد نشده و روحیه مبارزاتی شان را از دست نداده اند، نیز توجه نمائیم. یک جنبه از گسترش تشکیلات حزب، ایجاد روابط و هسته ها و واحدهای حزبی در مناطقی است که حزب تا حال در آنجا حاضر ندارد.

۹- حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان با تکیه بر اصل انترناسیونالیزم پرولتری و به عنوان یکی از اعضای جنبش انقلابی انترناسیونالیستی نمی تواند توجه ویژه ای به اوضاع جهانی، مسائل جهانی و روابط بین المللی، ... نداشته باشد. برای اجرای بهتر و موثرتر این وظیفه و مسئولیت مبارزاتی، پولینوم به چند فیصله از جمله فیصله ذیل نائل آمد: - ... - ... - تبلیغ و ترویج وسیع برای جنبش انقلابی انترناسیونالیستی در افغانستان و همچنان تبلیغ و ترویج وسیع برای حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان در میان منسوبین جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، یک امر اجتناب ناپذیر است و باید بصورت جدی پیش برده شود. - ... - ...

پولینوم دوم کمیته مرکزی حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان

(۱۱ ثور) - ۱۳۸۵ اول می (۲۰۰۶)

رادیکال»، که متأسفانه تاحال کمتر مورد توجه حزب قرار گرفته است، در ارگان مرکزی حزب، بصورت جدی مدنظر قرار گرفته و پیش برده شود.

۵- خط عمومی نشراتی حزب، که در انتشار یازده شماره شعله جاوید (ارگان مرکزی حزب) و دوشماره کمونیست (نشریه درونی مرکزی) در طی دو سال گذشته، انعکاس یافته است، مورد حمایت پولینوم قرار دارد. تسریع در کارهای نشراتی حزب و توسیع مباحث آنها یک ضرورت جدی است. باید سعی به عمل آید که شعله جاوید بصورت ماهنامه منتشر گردد و ...

همانطوریکه در مرام نشراتی ارگان مرکزی حزب گفته شده است، همکاری فعال و پیگیر تمامی اعضای حزب، در تحقق عملی این ضرورت مبارزاتی، یک امر اجتناب ناپذیر است. طبیعی است که در قدم اول، همکاری فعال و پیگیر اعضای اصلی و علی البدل کمیته مرکزی بارگان مرکزی و... مورد ضرورت جدی قرار دارد. همچنان ضروری است که انتشار جزوات و رسالات جداگانه، منجمله اسناد تحقیقاتی، بصورت ها و اشکال مختلف - حزبی، ملی - دموکراتیک، مخفی، نیمه مخفی و ... رویدست گرفته شود.

۶- پولینوم اول کمیته مرکزی حزب، در عرصه تشکیلاتی شعار استحکام تشکیلات حزب بر محور دستاورد های ایدئولوژیک - سیاسی و تشکیلاتی بدست آمده در جریان پیشرفت پروسه وحدت جنبش کمونیستی (م ل م) و به ویژه کنگره وحدت ... یعنی دستیابی به برنامه و اساسنامه حزبی واحد و تامین وحدت جنبش کمونیستی (م ل م) افغانستان در حزب کمونیست (مائوئیست)، را به مثابه شعار عمده مطرح نمود. پولینوم دوم کمیته مرکزی برین باور است که استحکام تشکیلاتی حزب در آن حدی که بتوان در دوره بعد از این پولینوم، شعار گسترش

دومین پولینوم کمیته مرکزی حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان، دومین سالگرد برگزاری کنگره وحدت جنبش کمونیستی (م ل م) افغانستان، با موفقیت دائر گردیده و به پایان رسید. تدویر موفقانه و به پایان رسیدن پیروزمندانه این پولینوم، یک موفقیت مبارزاتی حزب مامحسوب میگردد. موفقیتی که تأثیرات آن بر جریان بعدی مبارزات حزب بخوبی عیان خواهد بود.

پولینوم دوم کمیته مرکزی حزب، با شرکت اعضای دفتر سیاسی کمیته مرکزی و اکثریت قریب به اتفاق سائراعضای اصلی کمیته مرکزی و اعضای علی البدل کمیته مرکزی دائر گردید. در شرایط عادی، پولینوم های کمیته مرکزی حزب باید سالانه یکبار دائر گردد. اما با توجه به شرایط ویژه ای که حزب در آن قرار دارد، پولینوم دوم کمیته مرکزی دو سال بعد از پولینوم اول دائر گردید.

با توجه به گزارشات ارائه شده به پولینوم دوم کمیته مرکزی توسط دفتر سیاسی و مباحث مطرح شده توسط رفقای شامل در جلسه و در راستای تسریع فعالیت های مبارزاتی تدارکی برای برپایی و پیشبرد جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی بنماینه شکل مشخص کنونی جنگ خلق، پولینوم به فیصله هایی نائل آمد که بعضاً در اینجا نقل می گردد:

۴- پولینوم مباحثات خطی آغاز شده علیه تسلیم طلبان قبلامنسوب به جنبش چپ کشور و همچنان تسلیم طلبی چپ نمای مندرج در نشرات «سازمان پیکار برای نجات افغانستان (اصولیت انقلابی پرولتری)» در ارگان مرکزی حزب را مورد تأیید قرار داده و خواهان ادامه اصولی و پیگیر آن است. پولینوم خواهان آن است که مباحثات تئوریک علیه شبه تروتسکیزم به اصطلاح سوسیالیست های کارگری و «چپ

جنایت اشغالگران و عکس العمل گسترده توده ها

تظاهرات خشونت آمیز کارگران بازار مشترک

امروز در جریان تظاهرات خشونت آمیز کارگران بازار مشترک که در مرز افغانستان و ایران (نزدیک اسلام قلعه) موقعیت دارد ، یک تن از عساکر دولتی مربوط به اردوی ملی و چند کارگر زخمی شدند .

بازار مشترک در منطقه اسلام قلعه شامل دو بازار است . یکی از این بازارها در قسمت مرز دو قارون یعنی در آن سوی اسلام قلعه که مرز میان افغانستان و ایران را مشخص می کند موقعیت دارد و مربوط به خاک ایران می شود . تمام دکانداران آن ایرانی می باشند و تمام دکان ها نیز تحت ملکیت ایرانی ها قرار دارند و رئیس آن بازار نیز ایرانی است . در این بازار کارگران افغانستانی به شکل روز مزد و بیگار مشغول کار هستند . بازار دیگر در داخل خاک افغانستان در مقابل بازار ایرانی موقعیت دارد و دکان های آن نیز در ملکیت افغانستانی ها قرار دارند

یک بازار مشابه دیگر در مرز ولایت نیمروز با منطقه زابل ایران وجود دارد و همچنان بازار مشترک دیگری در مرز ولایت فراه واقع است . وضعیت این بازارها نیز کلا با وضعیت بازار منطقه اسلام قلعه مشابهت دارد .

حادثه از اینجا شروع می شود که : رئیس بازار ایرانی کارگران افغانستانی را شدیداً تحقیر و توهین می نماید . این حرکت رئیس بازار ، کارگران را شدیداً برافروخته می سازد و آنها بالای رئیس حمله ور می شوند و او را لت و کوب می نمایند .

در همین زمان افراد به اصطلاح اردوی ملی افغانستان ، به پشتیبانی رئیس بازار مشترک وارد عمل می شوند . بین کارگران و عساکر مذکور درگیری صورت می گیرد که یکی از عساکر و چند کارگر زخمی می شوند . عساکر دولتی کارگران را از بازار بیرون رانده و در منطقه گمرک اسلام قلعه در محاصره می گیرند و آنها را وادار به تسلیم می نمایند .

این عمل سرکوبگرانه عساکر اردوی پوشالی باعث تضعیف روحیه کارگران گردیده و باعث تشویق سرمایه داران ایرانی خواهد شد و آنها بیشتر از پیش به تحقیر و توهین کارگران افغانستانی خواهند پرداخت .

بقیه در صفحه : ۷

مورد هدف قرار میگیرند و کشته میشوند در رسانه های خبری و مطبوعات دولتی و تسلیم طلب انتحارکنندگان ناکام جلوه داده میشوند. حادثه ترافیکی جلوه دادن جنایتکاری های کاروان های نظامی اشغالگران، یک اختراع جدید است .

عکس العمل شهریان کابل در مقابل اشغالگران ، رژیم دست نشانده و مظاهر تجاوزگری و اشغال امپریالیستی در شهر کابل، خارج از انتظار اشغالگران و دست نشاندهگان شان بود و آنها را شدیداً لرزاند. یقیناً این عکس العمل وسیع و گسترده، همانند هر حرکت خود جوش توده بی دیگر نقاط ضعف خود را نیز داشت، ولی نمی توان توده ها را بخاطر این ضعف هامورد ملامت قرارداد. قدر مسلم است که اشغالگران امپریالیست امریکایی و متحدین شان بر مبنای یک استراتژی جهانی و منطقوی به اشغال افغانستان دست زده اند و یگانه راه صحیح مقابله و مبارزه علیه آنها و دست نشاندهگان شان، دست یازیدن به جنگ مقاومت دراز مدت سازمان یافته و متشکل توده بی است .

این چنین جنگ مقاومتی می تواند - و باید - غیر از آن مقاومت ارتجاعی و واپسگرایانه ای باشد که طالبان و متحدین القاعده بی شان پیش میبرند. توده هامجبور نیستند که از میان اشغالگران امپریالیست و تاریک اندیشان طالبی، یکی را انتخاب کنند. آنها میتوانند - و باید - جنگ شان علیه اشغالگران و خائنین ملی را مبنایه جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی بره اندازند و پیش برند. یعنی جنگی که مبنی بر مقاومت ملی و نه مقاومت مذهبی - مقاومت مسلمانان در مقابل عیسویان - باشد . یعنی جنگی که متکی بر منافع اساسی طبقات مردمی باشد نه طبقات فوقانی و استثمارگر که نوکران ذاتی امپریالیست ها اند. یعنی جنگی که هدفش سرنگونی نظام ارتجاعی، استثمارگرانه و استثمارگرانه موجود و ایجاد یک جامعه و نظام نوین مردمی و در یک کلام انقلاب باشد. چنین جنگ مقاومتی صرفاً میتواند تحت رهبری پیشآهنگ پرولتری بره بیفتد. پیش برود به موفقیت بیانجامد .

حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان کل فعالیت های مبارزاتی اش را بر محور تدارک برای برپایی و پیشبرد جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی ، مبنایه شکل مشخص کنونی جنگ خلق در افغانستان ، متمرکز کرده است . خیزش شهریان کابل نشان می دهد که عنصر ذهنی و آگاه چنین جنگی هنوز عقبمانده تر از عنصر عینی آن است. با تمام قوا تلاش خواهیم کرد که هر چه زودتر این عقبماندگی را جبران کنیم .

مرگ بر اشغالگران امپریالیست و خائنین ملی دست نشانده شان !

به پیش در راه برپایی و پیشبرد جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی !

« حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان »

۹ جوزای ۱۳۸۵

یکبار دیگر اشغالگران امپریالیست امریکایی دست به جنایت زدند. شهریان کابل دیدند که قوتهای سرمست امریکایی بی مهابا و در یک اقدام عمدی، صد هانفر از هموطنان ملکی مارا به قتل رسانده و زخمی نمودند. آنها ساکت ننشستند و عکس العمل نشان دادند. این عکس العمل آنچنان گسترده و خشمگین بود که خیزش سوم حوت ۱۳۵۸ را یکبار دیگر زنده کرد، اشغالگران و دست نشاندهگان شان را شدیداً لرزاند و به آنها فهماند که به ساز و برگ و قوتهای نظامی شان غره نباشند، زیرا که این ها در مقابل به باخشم توده های بیشتر از هر کاهی ارزش ندارند .

جنایت ، زور گویی و قتل و کشتار مردمان یک کشور اشغال شده، جزء خصایل ماهوی نیروهای متجاوز و اشغالگر امپریالیستی محسوب میگردد. جنایاتی را که دیروز قوت های مهاجم و اشغالگر سوسیال امپریالیستی در افغانستان انجام میدادند، ناشی از همین خصایل ماهوی بود و جنایاتی را که امروز اشغالگران امپریالیست امریکایی درین کشور و همچنان جا های دیگر انجام می دهند ، نیز ناشی از همین خصایل ماهوی است .

نیروهای متجاوز امریکایی از همان روز اولی که افغانستان را مورد تهاجم قرار دادند ، علیرغم آنکه نقشه های دقیق مراکز نظامی طالبان و القاعده را در اختیار داشتند، دست به قتل عام اهالی ملکی زده و هزاران تن آنها را کشته ، زخمی و معیوب نمودند و ده ها هزار تن دیگر را آواره و بی خانمان ساختند. سلسله این جنایات در طول مدت چهارونیم سال گذشته ، پیوسته و بی وقفه و در نقاط مختلف کشور ادامه یافته است .

آخرین حلقه این زنجیر طولانی جنایت، همین چند روز قبل در منطقه پنجوایی قندهار شکل گرفت. قوای اشغالگر و پوشالی های وطنی به بهانه اینکه « مخالفین مسلح » در میان خانه های یک روستا سنگر گرفته اند ، کل آن روستا را بمباران نموده و با خاک یکسان ساختند . اشغالگران و پوشالی های وطنی، تعداد اهالی ملکی کشته شده را پنجاه نفر اعلام کردند. در حالی که مطابق به گفته اهالی قریه، تعداد آنها از صد نفر هم بیشتر بوده است . شفاخانه های شهر قندهار آنچنان مملو از زخمی ها شده بود که مقامات حکومتی ولایت ناچار شدند با بلندگوها در شهر بره افتاده و از اهالی شهر بیخاطر اهداء خون کمک طلب نمایند. خلاصه، قتل عام کراره در کنتر توسط اشغالگران سوسیال امپریالیست شوروی، یکبار دیگر، توسط اشغالگران امپریالیست امریکایی در پنجوایی قندهار تکرار شد .

هراس افگنی در میان اهالی ملکی، یک کار همیشگی کاروانهای نظامی نیروهای اشغالگر امریکایی به شمار می رود . این کاروانها در هر مسیری که بره می افتند ، در یوران و راکبین وسایط نقلیه و اهالی ملکی محل عبور شان را مورد هراس اندازی و دهشت افگنی قرار میدهند. همه مجبورند خود را از مسیر آنها کنار بکشند. در غیر آن

سروصداها در مورد "شعله پی ها"

از چندی به اینسو سروصداها در مورد شعله پی ها قوت گرفته است. منشاء و منبع اصلی این سرو صداها ترکیب رژیم دست نشانده بمثابه یک رژیم متشکل از جناح های مختلف قدرت و رقابت میان این جناح ها است. یکی از جناح های قدرت در رژیم دست نشانده، چه در حکومت و چه در پارلمان، راکسانی تشکیل میدهند که سابقه شعله پی داشته اند و یا بهر حال این چنین سابقه پی به آنها نسبت داده می شود. گرچه بطور قطع، این افراد یک جناح متشکل و یک پارچه را تشکیل نمی دهند. اما «جهدی» «پی» شامل در ترکیب رژیم مجموع اینها را بنام شعله پی های در قدرت یاد مینمایند و از بابت اینکه گویا قدرت «پی» مائوئیست ها «در رژیم زیاد است، مدام شکوه و شکایت و جار و جنجال برآه می اندازند.

موقعیکه حامد کرزی لیست وزرای کابینه اش را اعلام کرد و آن لیست را به پارلمان رژیم فرستاد، سر و صدای برهان الدین ربانی بلند شد که اکثریت وزرای پیشنهادی را کمونیست ها و مائوئیست ها تشکیل می دهند. حساسیت برهان الدین ربانی و کل جمعیت اسلامی و شورای نظاری ها بیشتر از همه روی رنگین سپینا به مثابه وزیر خارجه پیشنهادی بجای عبدالله عبدالله بود. ولی نه تنها سپینا بلکه دو وزیر پیشنهادی دیگر نیز که یک زمانی شعله پی بوده اند، از پارلمان رای اعتماد گرفتند. تنهایی از وزرای پیشنهادی دارای سابقه شعله پی یعنی «ثریا صیحرنگ» که به عنوان وزیر امور زنان پیشنهاد شده بود، موفق به اخذ رای اعتماد از پارلمان نشد.

مقارن همین زمان سر و صدای درونی پارلمان در مورد شعله پی ها اوج گرفت. ملالی جويا که همیشه علیه جنگ سالاران جهادی حرف می زند و خواهان اخراج آنها از پارلمان و حکومت است و تقاضا دارد که این جنایتکاران جنگی به پای میز محاکمه کشانده شوند، در مرکز این جنجالها قرار داشت. جنگسالاران جهادی عضو پارلمان، در یکی از جلسات پارلمان، در عکس العمل علیه گفته های او غوغا بر پا کردند، او را با بوتلهای آب زدند. دشنام های رکیک نثارش کردند و حتی گفته میشود که به تجاوز جنسی تهدیدش نمودند. آنها غوغا کنان آنچنان قیافه هائی بخود گرفته بودند که توگوئی جنگ واقعی در کار است. مثلا عبدالرسول سیاف کمرش رامحکم بسته بود و چنان به نظر می رسید که برای یک درگیری جدی آمادگی میگیرد. درین گیر و دار جهادی ها شعارهای مرگ بر شعله پی ها و مرگ بر مائوئیست ها سر داده و الله اکبر گویان سالون پارلمان را از هیاهو و سروصداها پر ساختند. صحنه آنچنان

افتضاح آورو تماشائی بود که جهادی هابخاطر جلوگیری از فیلم برداری آن، به لت و کوب راپور ترلوژیون طلع اقدام کردند. معهدا قسمت هائی از آن جنجال پارلمانی تماشائی به تلویزیون هواسا تررسانه های خبری راه یافت.

در حال، اکنون سه وزیر کابینه یعنی وزرای خارجه (سپینا)، تعلیمات عالی (اعظم دادفر) و سرحدات (کریم براهوی)، رئیس کمیسیون حقوق بشر (سیما ثمر)، والی ولایت بامیان (حبیبه سرابی، ملالی جويا و تعداد دیگری از وکلای پارلمان، افرادی اند که دارای سابقه شعله پی هستند و یا چنین سابقه پی به آنها نسبت داده میشود. این حالت مورد قبول جنگ سالاران جهادی نیست و این عدم قبول شان را با تبلیغات و سر و صدا علیه شعله پی ها در داخل و خارج کشور به نمایش می گزارند.

البته روشن است که جنگ سالاران جهادی نیز می دانند که افراد نامبرده دیگر مدافعین جمهوری اسلامی افغانستان اند، اکثرا بهتر و بیشتر از آنها به خدا و قرآن و اسلام توسل می جویند، نوکران کمر بسته متجاوزین و اشغالگران امپریالیست اند و در یک کلام دیگر هیچ مشخصه ای از مشخصات شعله پی ها در وجود آنها سراغ نمی گردد. اما درینجا مسئله قدرت و حاکمیت مطرح است. جناب برهان الدین ربانی که گویا عمری برای برقراری نظام اسلامی جهاد کرده و اکنون از برکت حضور قوای اشغالگر به این آرزویش دست یافته است، شاید در خواب هم نمی توانست ببیند که در جمهوری اسلامی عزیزش کسی مثل سپینا بتواند چوکی وزارت خارجه را در اختیار بگیرد. آنها بجای عبدالله عبدالله ازینجاست که عکس العمل نشان میدهند و ناله های والاسلاما سر میدهند. اما شعارهای جهادی الله اکبر شان حداکثر می تواند تا سطح جهاد بوتلی و فحاشی های زبانی تاثیر داشته باشد. روشن است که طرف مقابل شان دیگر «شعله پی» های کمزور و ناتوان دیروزی و مورد تعقیب در کوچه های پشاور یا روستاها و شهر های افغانستان نیستند. آنها بخشی از قدرت دولتی رژیم دست نشانده را تشکیل می دهند و بهتر از آنها برای اشغالگران و رژیم دست نشانده شان خدمت مینمایند و خوبتر از آنها «مدرنیزم» و «دموکراتیزم» امپریالیستی اشغالگران را نمایش و رنگ و جلای دهند. سروصداها علیه به اصطلاح شعله پی های شامل در حاکمیت پوشالی توسط جهادی ها، بخصوص بعد از انتشار گزارش «کمیسیون حقوق بشر افغانستان» در مورد جنایتکاران جنگی، تقریباً یک و نیم سال قبل، شدت گرفت. گرچه آن گزارش کدام نتیجه گیری مشخص و

معین نداشت و یک گزارش مجمل و بی محتوا بود. اما در همان حدنیز به شدت با عکس العمل های تند «جهادی ها» مواجه شد. نشریه پیام مجاهد بمثابه یک نشریه مرتبط به جمعیت اسلامی این گزارش را یک گزارش شعله پی خواند و نشریه «مشارکت ملی» ارگان نشراتی حزب وحدت اسلامی در مقاله ای به قلم مدیر مسئولش، ادعا کرد که پروسه جاری، پروسه تصفیه «مجاهدین» از مراجع قدرت رژیم و قدرتیگری روز افزون کمونیست ها و مائوئیست ها است. این مقاله بصورت مشخص در مورد گزارش کمیسیون حقوق بشر نوشته شده بود و این گزارش را یک گزارش کمونیستی و مائوئیستی خوانده بود. (به مقاله جنجال خائنین ملی بر سر حقوق بشر در شماره ششم شعله جاوید مراجعه شود).

به این ترتیب، سر و صدای ضد شعله پی کنونی، که ادامه سروصداهای آغاز شده از زمان انتشار گزارش کمیسیون بشر است، اولاً انعکاسی از رقابت های درونی جناح بندی های مختلف رژیم دست نشانده، بر سر قدرت است، و ثانیاً سروصداهایی است که از روی استیصال و درماندگی توسط جنگسالاران جهادی شریک در حاکمیت پوشالی دامن زده می شود و به نظر نمی رسد که تاثیری در تصمیم گیری اشغالگران برای به خدمت گرفتن شعله پی های سابقه تسلیم شده داشته باشد.

در چنین اوضاع و احوالی، در رابطه با سروصداهای مورد بحث، دو مقاله «دماغ» در دفاع از شعله پی ها، در یک سایت انترنیتی بنام «گفتمان» منتشر شده اند. عنوان هر دو مقاله یک چیز است: «شعله پی کیست؟» مقاله اول که تاریخ آن ۲۴ / ۴ / ۲۰۰۶ است، توسط «رش» آهانگر» به رشته تحریر در آمده است و نویسنده مقاله دوم، که به تاریخ ۶ / ۵ / ۲۰۰۶ نوشته و یا منتشر گردیده است، کسی به اسم مستعار «مهاجر» است. هر دو مقاله ظاهراً به شدت از شعله پی ها دفاع کرده و از آنها تعریف و تمجید به عمل آورده و از مظلومیت های شان یاد کرده است. ولی خطی را که دنبال میکنند، به شدت تسلیم طلبانه و انحرافی است. گرچه این مقالات نکات انحرافی و نادرست زیادی دارد، ولی ما درینجا نمی توانیم به همه آنها پردازیم و توجه خود را صرفاً به جنبه تسلیم طلبی آنها در قبال اشغالگران امپریالیست و رژیم دست نشانده متمرکز می کنیم.

ما دقیقاً نمی دانیم که «مهاجر» کیست. از متن مقاله همین قدر معلوم شده می تواند که وی یکی از شعله پی های سابقه و فعلاً مقیم کانادا است. قسمتی از متن مقاله «مهاجر» نشان میدهد که او تأیید کننده خط «ملالی جويا» و طرفدار محاکمه جنایت کاران جنگی «

افغانستانی توسط امپریالیست های امریکائی و متحدین شان است. قسمت ذیل از متن مقاله این مطلب را بخوبی نشان می دهد:

«همانطور که هر دو جناح فوق الذکر مرتکب جنایت ها و خیانت های عظیمی در کشور عزیز ما افغانستان گردیده و قتل و غارت دامنه داری را انجام داده اند، از فرجام خویش در هراس اند و میدانند که در جهان امروز هیچ عملی بدون مجازات یا مکافات مانده نمی تواند و بخصوص به این نکته واقف اند که اگر وطنپرستان واقعی (!) متحد شوند، اگر فریاد ملت مظلوم افغانستان به گوش جهانیان و مدافعین بین المللی حقوق بشر رسیده و بالاخره به یک فشار موثر مبدل شود، محاکمه و مجازات شان حتمی خواهد بود. پس «شعله یی» ها که بیشتر از همه طرفدار محاکمه و مجازات خائنین و جنایتکاران می باشند، طبعاً هر دو جناح جنایتکار بیشتر و شدید تر از پیش به فعالیت ها و تبلیغات تیلیفونی و رادیویی و اخباری و ... متوسل می شوند ...» (تاکیدات از ما است)

جهان امروز، جهانی است تحت سلطه نظام جهانی سرمایه داری امپریالیستی و سرپای آنرا غارت، استثمار و ستم سرمایه داری و ماقبل سرمایه داری در بر گرفته است. جالب است که یک فرد مدعی شعله یی بودن و مدعی دفاع از شعله یی ها، این جهان پر از جنایت و ددمنشی را یک جهان پر از عدل و داد میدانند و لابد حاکمان جهان را حاکمان عادل که هر جنایتکاری را به جزای اعمالش می رسانند. بنا به اینچنین تصویری از جهان کنونی است که «مهاجر» وظیفه تمام وطنپرستان واقعی را این میدانند که متحد شوند و وظیفه عمده شان را نه مبارزه و مقاومت علیه اشغالگران امپریالیست امریکائی و متحدین شان و رژیم دست نشانده، بلکه تلاش برای به محاکمه کشاندن جنایتکاران خلقی - پرچمی و اخوانی توسط همین اشغالگران - که نوشته مدافعین بین المللی حقوق بشر میخواند - تعیین کنند و فریاد ملت افغانستان را نه به شعار مقاومت ملی ضد اشغال بلکه به یک فشار موثر برای به محاکمه کشاندن جنایتکاران توسط امپریالیست ها مبدل نمایند. کاملاً درست است که شعله یی های بیشتر از همه طرفدار محاکمه و مجازات خائنین و جنایتکاران - و در قدم اول مجموعه خائنین و جنایتکاران در قدرت یعنی مراجع قدرت رژیم دست نشانده کنونی - هستند. اما همانقدر هم، ضد امپریالیست یعنی ضد نظام امپریالیستی حاکم بر جهان هستند و امپریالیست ها را مراجع عدالت و دادخواهی نمی دانند. بهر حال این قسمت از متن مقاله «مهاجر» بسیار صریح است و خط تسلیم طلبانه مقاله را به روشنی نشان میدهد. به همین جهت به بحث بیشتر در مورد این مقاله نمی پردازیم اما متن مقاله «ش. آهنگر» ما هرا نه تریسته بندی شده است و تسلیم طلبی اش پوشیده تر است. ما مقاله نویس را بخوبی می شناسیم. وی بخش خود را در مقاله اش معرفی کرده است. ولی این را ناگفته باقی

گذاشته است که در سال های ۱۳۵۹ و ۱۳۶۰ از پشت مرزهای کشور مشوق تسلیم طلبی های شعله یی های منطقه اش بوده و به آنها نامه های اصرار آمیزی نوشت که روابط شان را با دولت مزدور سوسیال امپریالیزم شوروی قطع نکنند. وی این نکته را نیز نا گفته گذاشته است که فعلاً نیزیکی از مشوقان اصلی تسلیم طلبان سابق شعله یی است و با استفاده از نفوذی که به مثابه یکی از شعله یی های سابق دارد تعداد زیادی را - حد اقل در منطقه اش - به مسیر تسلیم طلبی سوق داده و کاروباریک حزب پارلمنتاریست تسلیم طلب را رونق بخشیده است.

مقاله «ش. آهنگر» هرگز به این مسئله نمی پردازد که عامل اصلی سروصدا ها و تبلیغات ضد شعله یی فعلی چیست؟ او اصلاً به موضوع شعله یی های سابقه ای که فعلاً بخشی از قدرت حاکمه رژیم دست نشانده را تشکیل میدهند و تبلیغات کنونی ضد شعله یی جهادی ها در اصل عکس العملی علیه این مراجع قدرت رژیم پوشالی است، نمی پردازد. او صرفاً در یک جا و آن هم دور انداخته و بدون اینکه مطلب را باز نماید، اعلام می کند:

«... هیچ تسلیم طلب و بیگانه پرستی هم که تجاوز اجانب به کشورش را توجیه و تأیید کند، هرگز به آن جریان آزادمنش تاریخی تعلق ندارد.» که یکی از مصداق های واقعی آن خودش است. گرچه او صریحاً بی پرده اشغالگران و متجاوزین کنونی را تأیید نمی نماید، اما توجیهاتش در مورد آنها، بخش مهمی از روند تئوریک تسلیم طلبی های کنونی شعله یی های سابق را تشکیل میدهد. نقش جناب «ش. آهنگر» در تسلیم طلبی های سال ۱۳۵۹ و ۱۳۶۰ نیز همینگونه بوده است.

در مقاله «ش. آهنگر» شعله ای کیست؟ او کل تلاشش را روی دو نکته متمرکز کرده است: یکی اینکه جریان شعله جاوید در سال ۱۳۵۱ یعنی ۳۴ سال قبل فرو پاشید و از آن پس دیگر جریانی بنام شعله جاوید در افغانستان وجود نداشته است و دیگر اینکه علم کردن نام جریان از بین رفته شعله جاوید، سرقت ادبی، معامله گری سیاسی و غیره است و نمی تواند مبین زنده بودن این جریان سیاسی در جامعه افغانستان باشد. به این گفته های جناب «ش. آهنگر» توجه کنیم:

«همین جا متذکر میشوم که غرض از این یادداشت هرگز «شعله ای» ساختن کس نیست چه دیگر رسماً جریانی بنام «شعله جاوید» وجود ندارد و هر نوع ادعای موجودیت سازمان و جریانی تحت این نام سوء استفاده و اغواگری بازار سیاست میباشد. زیرا این جریان ۳۴ سال قبل بمثابه ی یک جریان واحد تجزیه و منحل شده و فقط خطوط کلی فکری آن در وجود نهاد های گوناگون دارای مشی و برنامه های مختلف ادامه یافته است. هکذا برخی از رهروان و تربیت یافتگان این جنبش با وجود عدم حضور آن بحیث یک جریان در جامعه، سنن و الای این جنبش را بصورت انکارناپذیری باراست کاری، معنویت انقلابی، وطن پرستی و مردم دوستی فداکارانه و با پرداختن بهای گزاف گذشتن از جان و

آرامش خود، حفظ کردند.

«... تاریخ جنبش ها... گویای این حقیقت است که وقتی حزب یا جریان سیاسی، به هر دلیلی منحل و یا تجزیه میشود، دیگر حتی اعضای منفرد آنها هم بنام آن یاد نمی شوند. مثلاً حزب خلق دوکتور عبدالرحمان محمودی فقیده دلایلی از بین رفت. حال کسی نمیتواند آقای عبدالحمید مبارز را که در آن وقت عضو آن حزب بوده هنوز هم به آن منسوب بداند. و یا کسی حتی اگر نام حزب و یا یک جریان تاریخی را سرقت کرد و یا از روی حسن نیت آن نام را بر خود گذاشت با این حال هم این نام تازه الزاماً حامل خصوصیات و ماهیت آن نام تاریخی نیست. چنانکه حزب خلق تره کی هرگز هیچ قرابت و شباهت و وابستگی به حزب خلق دوکتور محمودی فقید ندارد و یائیکه حزب وطن نجیب هرگز تداوم و یا میراث خواری حزب وطن مرحوم غبار نیست. «بعد از کودتای نکتینار ثور ۱۳۵۷ ش برخی از محافل باقی مانده ی آن جریان و گروه های دیگری با هم متحد شده و سازمان های مختلف را بوجود آوردند که هیچ یک نام «شعله جاوید» و یا «سازمان جوانان مترقی» را بر خود نگذاشت. حال هم اگر کسی این نامها را بر خود بگذارد، یقیناً این یک سرقت تاریخی است...» «از این تاریخ یعنی دهم عقرب ۱۳۵۱ ش (۳۴ سال قبل از امروز) دیگر هرگز و در هیچ جای افغانستان حرکتی، اعتصابی، مظاهره ای و جریان واحدی بنام «شعله جاوید» برآمد نکرده، بلکه در آغاز تجزیه شان بنام انتقادیون و «مدافعین» و بعداً بنام محافل شان یاد می شدند. خواننده عزیز خوب توجه کنید! از سال ۱۳۵۱ ش دیگر عملاً و رسماً جریانی بنام «شعله جاوید» وجود ندارد...» (تاکیدات از ما است)

به این ترتیب در دجناب «ش. آهنگر» این نیست که چندباور باخته تسلیم شده به امپریالیزم و ارتجاع به مناصب عالی قدرت در رژیم دست نشانده دست یافته و با خدمتگزاری به نظام ارتجاعی مستعمراتی - نیمه فئودالی و امپریالیست های اشغالگر، زمینه را برای مسخ چهره مبارزاتی و انقلابی جریان شعله جاوید مساعد می سازند. او به دنبال این نیست که چهره های واقعی این افراد را افشا کرده و از شرافت و حیثیت مبارزاتی ضد امپریالیستی و ضد ارتجاعی جریان دفاع نماید. او برعکس تلاش دارند نشان دهد که جریان، دیگر از بین رفته است و اگر کسانی باز هم دست به انتشار جریده «شعله جاوید» زده اند، این کار سرقت تاریخی، سوء استفاده و اغواگری در بازار سیاست است و نمی تواند حامل خصوصیات و ماهیت آن حرکت تاریخی باشد و در نتیجه نمی تواند باعث احیای آن حرکت تاریخی گردد.

جناب «ش. آهنگر» بخوبی میدانند که اینک همین شماره جاری «شعله جاوید»، شماره دوازدهم دوره سوم آن است که از دو سال به اینطرف، یعنی پس از برگزاری موفقیت آمیز کنگره وحدت جنبش کمونیستی (مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی) افغانستان و تأمین وحدت جناح های مختلف مائوئیستی کشور در یک

حزب واحدیعی حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان، بحیث ارگان مرکزی حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان منتشر می گردد .

همچنان اوبخوبی میداند که قبل بر این از اوائل سال ۱۳۷۰ تا اوائل سال ۱۳۸۳ شمسی، یعنی برای مدت سیزده سال، دوره دوم انتشاراتی جریده شعله جاوید ، بحیث ارگان مرکزی حزب کمونیست افغانستان ، در حدود سی شماره رادربر گرفت و به این ترتیب مجموعاً در دوره دوم و سوم انتشاراتی خود، شعله جاوید بیشتر از چهل شماره منتشر گردیده است . ولی با وجود آن ادعا دارد که :

« ازین تاریخ یعنی دهم عقرب ۱۳۵۱ ش (۳۴ سال قبل از امروز) دیگر هرگز و در هیچ جای افغانستان حرکتی، اعتصابی، مظاهره ای و جریان واحدی بنام « شعله جاوید » برآمدنکرده است. « (تأکیدات از ما است) . ولی بلافاصله متوجه میشود که نه خیر چنین نیست و جریده « شعله جاوید » به دوره سوم نشراتی اش رسیده است. آنوقت سراسیمه ادعا میکنند که این یک سرقت تاریخی و اغواگری سیاسی است .

نخیر جناب « ش. آهنگر »! اغواگری سیاسی آن است که با استفاده از سابقه شعله ئی ، مبارزین سابقه وجدید بطرف تسلیم طلبی و پارلمان بازی کشانده شوند ای کاش « ش. شهامت » این را میداشتی که رک و راست وبدون هیچگونه شرم و حیائی، مثل رنگین سپنتا ، در « میدان کارزار » تسلیم طلبی می ایستادی و از امتیازاتش نیز شخصاً بهره مندمی شدی. اما بجای اینکار ، همانند سال های ۱۳۵۹ و ۱۳۶۰، دیگران رابه تسلیمی میکشانی و خود را ظاهر ادور نگهمیداری. نکند باز هم قصد داشته باشی که اگر بازی هاسرچپه شدند، این چانس را داشته باشی که باز مینه سازی برای بستن پیش از وقت دهان یک داکتر صدیق دیگر، مسئولیت تمام داستان رابه گردن او بیندازی و بقول ایرانی ها قال قضیه رابکنی .

« شعله جاوید » احیاء شده است . این موضوع از سال ها به اینطرف یک موضوع آفتابی و روشن است . یقیناً از لحاظ کمیته ای از آن گستردگی و کثرت تعداد سابقه برخوردار نیست و این امر با توجه باکل اوضاع کشوری و بین المللی و تاریخ چند دهه گذشته کشور یک امر طبیعی است. اما از لحاظ کیفی، شعله جاوید دیگر نشریه ای نیست که خود را ناشر اندیشه های دموکراتیک نوین بخواند و یک نشریه ملی - دموکراتیک باشد ، بلکه دیگر یک نشریه کمونیستی (مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی) و ارگان مرکزی یک حزب مارکسیست - لنینیست - مائوئیست است. به این ترتیب شعله ئی های کنونی مارکسیست - لنینیست - مائوئیست هستند و این امر نه تنها از رسمیت کشوری بلکه از رسمیت بین المللی (به مفهوم تقبل مسئولیت تحریری) نیز برخوردار است. یقیناً این حرکت با حرکت شعله جاوید در دهه چهل شمسی فرق کیفی دارد ، اما ادامه آن است ، نکات مثبت مبارزاتی آنرا جذب کرده و اساس ایدئولوژیک - سیاسی آنرا در خود نهفته دارد .

این موضوع با مسئله حزب وطن نجیب در رابطه با حزب وطن غبار و حزب خلق تره کی در رابطه با حزب خلق محمودی فقید، فرق کیفی دارد. حزب وطن نجیب ادامه دهنده خط حزب وطن غبار نبود و چنین ادعائی نیز اصلاً وجود نداشت، همچنان حزب خلق تره کی ادامه دهنده خط حزب خلق محمودی فقید نبود و ایضا درین مورد نیز چنین ادعائی وجود نداشت .

اما « شعله جاوید » کنونی ادامه دهنده راه مبارزاتی « شعله جاوید » دوره اول هست، آن هم از لحاظ ایدئولوژیک - سیاسی و تشکیلاتی در سطح کیفی بالاتری و این موضوع رسماً با تأکید و بار بار تأیید و اعلام شده است، در مرام نشراتی شعله جاوید دوره دوم، در مرام نشراتی شعله جاوید دوره سوم، در دیباچه مرامنامه حزب کمونیست افغانستان، در دیباچه برنامه حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان، در صفحات شماره های مختلف شعله جاوید و در لابلای جزوات و رسالات منتشره از سوی حزب .

« ش. آهنگر » وقتی که جملات ذیل را بیان می نماید ، تاحدی به واقعیت نزدیک میگردد :

« باید متذکر شد که جریان شعله جاوید با همه خوب و بد هایش به عنوان یک روند سیاسی - اجتماعی در تاریخ کشور ماثبت شده است و اثراتش به مثابه یک شیخ تاهم اکنون در روند سیاسی جامعه ی ما در گردش است که مرتجعین رنگارنگ تاهنوز هم از آن می ترسند و هیچ کس نمی تواند آن مبارزات صادقانه و ایثارگرانه و اثرات پویای آن را از تاریخ بزداید . »

اما او با زهم کل واقعیت رانمی گوید. این را که آن مبارزات صادقانه و ایثارگرانه، دیگر صرفانه به مثابه یک شیخ ، بلکه به مثابه یک واقعیت عینی ملموس و واقعی در روند سیاسی جامعه ما در گردش است. هم اکنون این واقعیت عینی یقیناً آن حدی قوی و نیرومند نیست که مرتجعین رنگارنگ و امپریالیست ها از آن بترسند، قبل از همه به دلیل گستردگی خیل تسلیم طلبان، امید واریم فردا چنین نباشد. ممکن است تسلیم طلبان عیانی مثل سپنتا نیز فعلاً از آن ترسند ، قبل از همه به دلیل قدر قدرت انگاشتن اربابان اشغالگر امپریالیست شان . و باز هم امید واریم که فردا چنین نباشد . اما تسلیم طلبان پنهان و نه چندان پنهان و نه چندان عیان ، یعنی تسلیم طلبانی مثل « ش. آهنگر » ، که هم به نعل می زنند و هم به میخ ، هم اکنون نیز به شدت از آن می ترسند و روز بروز بیشتر و بیشتر خواهند ترسید .

چرا شخصی که دیگر « شعله جاوید » را یک جریان خاتمه یافته و به تاریخ پیوسته تلقی می کند ، احیای دوباره شعله جاوید را یا اصلاً منکر می شود و یا آنرا سوء استفاده و سرقت تاریخی اعلام میکنند؟ به این دلیل که این امر میتواند بمثابة سدی در مقابل حرکت های تسلیم طلبانه وی و امثال وی ، که با سوء استفاده از سابقه شعله ئی شان صورت میگیرد، عمل نماید. و ما باتمام قدرت تلاش میکنیم که این سد را هرچه نیرومند تر و قوی تر بسازیم . ■

* * * * *

بقیه از صفحه : ۲۳

پاسخ به یک

دشنامنامه ...

ضعفی داشت که بیان آنها غیر قابل انصراف است . اولین نقطه ضعف اوسامائی بودنش بود. او کسی بود که یکجا با سائریارانش، پس از یک مبارزه شدید و فشرده ایدئولوژیک - سیاسی و آگاهانه و روشن از خط مذهبی سیاسی بریده و به کمونیزم روی آورده بود؛ ولی دوباره در چوکات ساما علمبردار جمهوری اسلامی شد. این یک عقبگرد ایدئولوژیک - سیاسی بود و نمی توان روی آن انگشت انتقاد نگذاشت. انتقاد که متوجه اوضیاء و سائریاران شان هست، این است که چرا آنها پس از یک برش آگاهانه مبتنی بر مبارزات فشرده فلسفی و سیاسی از خط مذهبی سیاسی دوباره حاضر شدند و خط ساما و جمهوری اسلامی بازی هایش را بپذیرند. البته نمی توان منکر مبارزات آنها علیه خط اعلام مواضع در درون ساما شد. ولی در نهایت امر، این مبارزات مبتنی بر خط برنامه ساما در نهایت متزلزل، ناستوار و مبتنی بر سازشکاری بود . به این ترتیب ما از استواری های مبارزاتی این جانباختگان قدردانی میکنیم و ضعف ها و کمبودهای شان رانقدمی نمائیم .

دشنامنامه نویس و همقمشانش انتقاد ما از کمبودها و ضعفهای مبارزاتی این جانباختگان را باتوهین و تحقیر آنها مترادف می دانند و گویا درصدد دفاع و پشتیبانی از آنها می برآیند. اما دقت زیادی بکار ندارند که متوجه شویم این دفاع و پشتیبانی به منظور پوشاندن تسلیم طلبی های شان و کشاندن افراد متوهم و بی خبری که به آن جانباختگان احترام دارند ، به سوی این تسلیم طلبی است. در واقع این تسلیم طلبان با دفاع از آن جانباختگان، درصدد مسخ چهره های آنها برمی آیند و به این ترتیب بدترین جفا در حق آنها روا میدارند. حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان وظیفه دارد با اصلویت و استواری جلو این سوء استفاده تسلیم طلبانه را بگیرد .

نکات معین دیگری نیز در دشنامنامه وجود دارند که قابل بحث و بررسی هستند. اما ما به همین مقدار اکتفا می کنیم و این بحث را می بندیم . ■

شورش در زندان پلچرخی کابل

۱۱ حوت ۱۳۸۴

زندانیان را به قبول اعمار دیوار شیشه یی و پوشیدن یونیفرم نارنجی و خاتمه دادن به شورش وادار نماید . او در این جریان بازندان سیاسی به نحوی و بازندان این جزائی به گونه دیگر برخورد میکند و وقتی موفق میشود میان آنها در زانداخته و تعدادی از زندانیان جزائی را به ترک شورش وادار نماید، بدون اینکه منتظر ختم کامل شورش باشد، زندان را ترک میگوید. نتیجه آن میشود که زندانیان بیشتری از ادامه شورش دست بر میدارند. وقتی زندانیان سیاسی تنهایی مانند، میان آنها نیز در زمری افتد و به این ترتیب آهسته آهسته شورش فروکش کرده و در روز دوم مارچ خاتمه می یابد . مقامات زندان که به قول خود شان از قبل عاملین شورش را شناسائی کرده بودند، به اصطلاح برخورد قانونی با آنها را شروع میکنند. اما گمان نمیرود که قضاوت در مورد دوسیه های زندانیان سیاسی به زودی روی دست گرفته شود. آنچه در پلچرخی میگذرد دقیقاً همان چیزی است که در زندانهای گوانتانامو میگذرد. همچنان با توجه به فساد عمیق و گسترده یی که کل دستگاه های رژیم پوشالی، به شمول تشکیلات و وزارت داخله آن، رافرا گرفته است، گمان نمی رود که بهبودی در آب و نان و وضعیت صحتی زندانیان رونما گردد . ■

بقیه از صفحه : ۳

تظاهرات خشونت آمیز...

در این زمینه ، دولت دست نشانده هیچگونه عکس العملی از خود نشان نداده است . همچنان این موضوع در هیچکدام از رسانه های دولتی نیز انعکاس نیافته است .

قابل یادآوری است که این بازارهای مشترک مرزی در واقع مرکز دادوستد مواد مخدر و دروازه های انتقال این مواد از افغانستان به داخل ایران محسوب میگردند. این مواد هم بصورت وسیعی در داخل ایران خرید و فروش میشود و هم از طریق ایران بطرف مناطق قفقاز و ترکیه راه پیدایمی نماید. قرار احصائیه ها ، تنهادر تهران روزانه پنج تن مواد مخدر خرید و فروش میشود. به نظر نمی رسد که بازارهای مشترک بتوانند بدون همکاری و شرکت وسیع "نیروهای امنیتی" ایرانی، بخصوص "سپاه پاسداران" نقش شان را بمثابة دروازه های انتقال مواد مخدر به داخل ایران، اینگونه علنی و گسترده ایفا نمایند .

گزارشگر شعله جاوید - هرات

دوشنبه - ۹ حوت ۱۳۸۴

سقوط رژیم طالبان در شمال افغانستان از سوی نیروهای جبهه متحد مخالف طالبان اسپر شده بودند و تا سال گذشته در زندان شبرغان نگهداری میشدند. علت انتقال این افراد به زندان پلچرخی و خصوصاً به بلاک دوم این زندان نیز شورش در زندان شبرغان بوده است .

این زندانیان از چند سال به اینطرف بدون اینکه محاکمه شده و به قول زندانی ها سرنوشت شان معلوم گردد، با سرنوشت نامعلوم در زندان نگهداری میشوند . این موضوع و مشکلات دیگری مثل نبود آب آشامیدنی صحتی، غذای مناسب و خدمات صحتی مورد ضرورت ، جو نا آرامی در درون زندان را از قبل دامن زده بود . چندی قبل چندتن از زندانیان موفق میشوند که در روز پایبازی با پایبازها قاطی شده و از زندان فرار نمایند. در عکس العمل علیه این فرار زندانیان، مقامات وزارت داخله رژیم دست نشانده چندتن از مقامات زندان را به اتهام " غفلت در انجام وظیفه " دستگیر میکنند. علاوه فیصله می نمایند که زندانیان رالیاس نارنجی رنگ یک شکل پیوشانند و محل ملاقات با " پایباز " های شان را با ایجاد یک دیوار شیشه به دوحصه تقسیم نمایند تا زندانیان واقارب شان از پشت دیوار شیشه یی باهم حرف بزنند و مستقیماً باهم تماس نداشته باشند. زندانیان به این فیصله ها تن در نمی دهند و مقدمات شورش فراهم میگردد. زندانیان در ابتدا با سلاح های سرد مثل چوب ، میله های آهن و کار دو چاقو که از قبل آماده کرده بودند، مجهز میشوند. سپس با حمله به محافظین زندان، چند نفر آنها را خلع سلاح کرده و چند میل اسلحه گرم نیز بدست میآورند . پس از آن دیوار بلاک را سوراخ کرده و به بلاک مجاور یعنی زندان زنانه راه می یابند و زنان زندانی را گروگان می گیرند . زندانیان جزائی در ابتدا نقشی در شورش نداشته اند ولی پس از آنکه شورش آغاز می گردد و تا حدی پیش می رود ، اکثریت آنان نیز به شورش می پیوندند و دامنه اغتشاش بالا می گیرد .

پولیس داخل زندان شدیداً عکس العمل نشان میدهد و در جریان درگیری ها تعداد زیادی از زندانیان کشته و زخمی میشوند. اما شورش زندانیان رانمی توانند سر کوب کنند. در چنین حالتی از یکطرف قوت های کمکی پولیس وارد می شود و دولت توام با جزواتم های قوای اشغالگر امپریالیستی، به زندان و اطراف آن می رسند و زندان را چندین حلقه محاصره میکنند و از طرف دیگر صبغت الله مجددی، رئیس مجلس سناتور رئیس شورای صلح و تفاهم ملی رژیم ، برای مذاکره با زندانیان به درون زندان میآید. او با استفاده از موقعیت آخوندی و مرشدی اش ، ضمن پذیرش بعضی از خواست های زندانیان از قبیل روشن شدن سرنوشت دوسیه ها و تهیه آب آشامیدنی صحتی و غذا و خدمات صحتی مناسب ، کوشش میکند که

زندان پلچرخی کابل در حومه شرقی شهر کابل موقعیت دارد و در دهه ۱۹۷۰ میلادی ساخته شده است. نقشه این زندان در واقع کاپی ای است از یک زندان معروف و بدنام هندی و اعمار آن نیز توسط هندی ها صورت گرفته است. ساختمان این زندان در زمان به اصطلاح جمهوریت داؤد خانئی شروع شد. ولی برای اولین بار کودتاچیان هفت ثوری از آن کار گرفتند. از اولین زندانیان این زندان، آن اراکین دولتی داؤد خانئی بودند که توسط کودتاچیان هفت ثوری دستگیر گردیده بودند. مزدوران سوسیال امپریالیزم شوروی زندان پلچرخی را به معروف ترین زندان سیاسی افغانستان مبدل نمودند. آنها ده ها هزارتن از مخالفین شان را در این زندان به بند کشیدند و اکثریت شان را از میان بردند. دخمه های این زندان، معروف ترین شکنجه گاه های اشغالگران سوسیال امپریالیست و مزدوران شان بود . هزاران تن از رزمندگان سازمان های مختلف منسوب به جریان شعله جاوید و منفردین شعله یی، در دخمه های این زندان انداخته شدند. هزاران تن آنها از این زندان بسوی میدان های اعدام برده شدند و هزاران تن دیگر شان سال های سال عمر شان را در درون دیوارهای بسته این زندان خاک کردند .

به تاریخ ۲۵ فبروری ۲۰۰۶ نا آرامی در زندان پلچرخی آغاز شد و تا تاریخ ۲ مارچ ۲۰۰۶ ادامه یافت . این نا آرامی به خشونت کشیده شد و زندان برای مدت چهار روز، شاهد خونین ترین درگیری ها میان زندانیان شورشی و نیروهای امنیتی دولتی بود . در این درگیری ها دو هزار تن زندانی شرکت داشتند . در طرف مقابل به تعداد تقریباً چهار هزار نفر از قوت های " ائتلاف بین المللی " و " ایساف " یکجا با نیروهای پولیس و اردوی دولت پوشالی در درون و بیرون زندان بسیج شده بودند. این قوت ها در اطراف زندان چندین حلقه محاصره بوجود آورده و چنان سنگر بندی کرده بودند که گویا در مقابل شان نه یکتعداد زندانی اسیر بلکه قوت های نظامی مجهز و مسلحی قرار دارند و یک جنگ واقعی در پیش است .

بنابره گفته زندانیان در این درگیری ها به تعداد چهارده نفر آنها کشته شده و سی و شش نفر شان زخمی گردیده اند. اما مقامات دولت پوشالی، تعداد تلفات زندانیان را پنج کشته اعلان کرده که به قول آنها یک نفر تاجیکستانی و یک نفر پاکستانی از جمله کشته شدگان هستند .

درگیری در نیمه شب شنبه ۲۵ فبروری در بلاک دوم زندان شروع شد. به قول مقامات امنیتی زندان، این بلاک که مرکز اصلی زندانیان شورشی را تشکیل داده بود بیش از ۳۵۰ نفر از زندانیان طالبان و القاعده را در خود جای داده بود. این افراد کسانیهستند که به دنبال

فرخنده باد اول می

روزبین المللی کارگران جهان

جهان دیگری (جهان کمونیستی) ممکن است

اطلاعیه اول ماه می ۲۰۰۶ جنبش انقلابی انترناسیونالیستی

نام آن جهان، کمونیزم است. در مبارزه برای ایجاد چنین جهانی، دیدگاه و متد خاصی ضروری است؛ مارکسیزم - لنینیزم - مائوئیسم چنین دیدگاه و متودی است. اولین تلاش های طبقه مابرای ساختن سوسیالیسم و پیشروی بسوی کمونیزم در اتحاد شوروی و چین با حملات بی وقفه امپریالیست ها و مرتجعین مواجه شد. امروز، امپریالیست ها و مرتجعین، رهبران آن انقلابات سوسیالیستی و تاریخ آن انقلابات را مسخره کرده و با تهمت و ناسازبامباران میکنند. هدفشان از اینکار آن است که امید به انقلاب را در دل های مردم برای ابد بکشند. اما این انقلابات سوسیالیستی تغییرات واقعی و تکان دهنده در زندگی صدها میلیون نفر بوجود آورده و میراث غنی ای برجای گذاشتند. امروز باید بر پایه بررسی نقادانه آن میراث و با اتکاء به دستاوردهای آن پیشروی کنیم. جهان امروز افزون بر همیشه و به تعداد هر چه بیشتر، نیاز به احزاب کمونیست قدرتمندی دارد که در جنبش انقلابی انترناسیونالیستی گردهم آیند و همراه با آن، به تقویت درک، اتحاد و قدرت خود بپردازند تا بتوانند بشریت را بسوی هدف کمونیزم، رهنمون گردند.

زنده باد جنبش انقلابی انترناسیونالیستی

حمایت مردم جهان دارند. اینک امریکا تهدید میکند که علیه ایران دست به جنگ هسته ای خواهد زد؛ آنهم تحت لوای مبارزه با سلاح های هسته ای! این تهدید یکبار دیگر نشان میدهد که آمریکا نه بدنبال صلح جهانی بلکه در جستجوی سلطه گری جهانی است. اکنون زمان آن است که شعار «ما به جنگ علیه ایران، نه می گوئیم» تبدیل به یک نیروی قدرتمند در جهان شود. خشم مردم نپال به جوش آمده است. سالهاست که امریکا و انگلستان، سایر امپریالیست ها و دولت هند، از نظر نظامی و مالی به دولت سلطنتی نپال کمک میکنند تا جنگ انقلابی خلق را سرکوب کنند. اکنون که شاه در حال سرنگون شدن است این قدرت ها میخواهند برای نجات نظامی که شالوده اش بر فئودالیسم و سلطه خارجی قرار دارد، دخالت کنند. راه حل مردم نپال، نصب یک صورتک جدید بر روی نظام کهن نیست بلکه دست زدن به یک انقلاب دموکراتیک نوین میباشد؛ انقلابی که بخشی از انقلاب جهانی است. ما میگوئیم: دست امپریالیست ها و دولت هند از نپال کوتاه!

در بسیاری از کشورهای جهان جنبش مقاومت در حال برخاستن است، اما اغلب اوقات توده های مردم درک عمیقی از ماهیت واقعی نظام ندارند. یا از دوستان و دشمنانشان در سطح بین المللی و ملی شناخت کافی ندارند. ما جهان دیگری میخواهیم! جهانی که در آن یک ملت بر ملت دیگر ستم نمی کند و تنوع بشری، آزادانه و بدون حصار مرزها شکوفا میشود. ما جهانی میخواهیم که در آن زنان، این «بردوش دارندگان نیمی از آسمان»، شی محسوب نمی شوند و مرتباً به اعماق و به عقب رانده نمی شوند. ما جهانی میخواهیم که جامعه، به اکثریت تحقیر شده که با دستانش کار میکند و اقلیت ممتازی که فکرو تصمیم گیری میکند، تقسیم نمی شود. ما جهانی می خواهیم که مردم دست از افکاری که از دل هزاران سال استثمار و ستم زاده شده اند، بر داشته اند. جهانی می خواهیم که احاد بشر، بطور جمعی و فردی، آگاهانه بر سرنوشت خود و کره خاکی شان تسلط یافته اند.

برای مامیلیاردها تن از مردم جهان، جهان کنونی دیگر غیر قابل تحمل شده است. زندگی بسیاری از مردم این کره خاکی فقط صرف بقاء می شود و تعداد روز افزونی این گونه زیستن را فاقد ارزش می دانند.

ثروتی که مردم می آفرینند توسط امپریالیسم، این نظام جهان خوار که اولین و آخرین هدفش کسب سود است، کنترل میشود. در نتیجه، به جای اینکه این ثروت صرف یک زندگی بهتر شود، تبدیل به مانعی در مقابل پیشرفت و حتا بقاء بشر میگردد. رهبران جهان سرمایه داری هنگام سونامی و زمین لرزه یا در مقابل خطرات گرم شدن کره زمین، نه میخواهند و نه میتوانند زندگی انسان ها را در درجه اول الویت قرار دهند. امواج سرمایه جهانی پشت سر هم، کشورهای را یکی پس از دیگری درهم میکوبد، زمین های مردم را از جنگ شان بیرون می آورد و یا از کار بیکارشان میکند و در جستجوی کار، در جهان آواره شان می کند. سرمایه گذاری های جدید و پیشرفت های تکنولوژیک به جای آنکه راه نجاتی برای مردم باشند، فلاکت و حتا خطرات افزون تری به ارمغان می آورند. همه جا می بینیم که چگونه بهشت یک عده اقلیت کوچک به بهای زندگی جهانی اکثریت عظیم، ساخته میشود. این واقعیت زشت را دیر و در کشورهای موسوم به بیرهای آسیائی و امروز در چین، که به «معجزه های اقتصادی بازار آزاد» معروف هستند، دیده ایم.

امریکا و انگلستان با وجود مخالفت افکار عمومی جهان، به عراق حمله کردند، ثروت آن را زدیدند، و یک رژیم دستنشانده برگزیدند. آنان در عراق، عوام فریبان قرون وسطائی را جانی دوباره بخشیدند؛ عوام فریبانی که اینک زیر سایه تفنگ های اشغالگران، هریک برای بدست آوردن سهمی از این خوان نعمت گلوی یکدیگر را پاره میکنند. و امپریالیست ها این وضعیت را پیروزی دموکراسی میخوانند. هیچ پیشرفتی در عراق بدست نخواهد آمد مگر اینکه مردم آن کشور متحد شده و آمریکائی ها را بیرون و مرتجعین محلی را سرنگون کنند و برای اینکار نیز نیاز به

سایت حزب کمونیست ایران
(مارکست - لنینست - مائوئیست)

(در انترنت :

www.sarbedaran.org

پست الکترونیکی :

Haghighat@sarbedaran.org

org

گزارش خبری زیر توسط خبرنگار سرویس خبری جهانی برای فتح که در راهپیمایی زنان در اروپا شرکت کرده بود، نگاشته شده و از زبان انگلیسی ترجمه شده است.

موفقیت مارش زنان ایرانی در اروپا

۱۳ مارچ ۲۰۰۶ - سرویس خبری جهانی برای فتح:

زنان افغانستانی که خودازاین ستم هارنج می برند از فعالین پیگیرین راهپیمایی بودند. زنان افغانستانی دیگری نیز در طول راه به راهپیمایی پیوستند. زنان هالندی پیرو جوان نیز در این تظاهرات شرکت کرده و مخالفت خود را با اشغال عراق توسط آمریکا و محکوم کردن دولت هالند ابراز میکردند. زنان ترک و حتی افریقایی نیز در میان راهپیمایان بودند. شرکت کنندگان مالزیایی، هندی، بنگله دیشی، هانگ کانگی و نیپالی به رنگ آمیزی و زیبایی مارش افزوده بودند. زنان ایرانی نیز از ملیت های گوناگون شرکت داشتند. در این راهپیمایی پناهندگان سیاسی و زنانی که از سنگسار نجات یافته بودند، مادرانی که دختران ویا پسرانشان توسط رژیم اسلامی اعدام شده بودند، زندانیان سیاسی سابق، زنان کمونیست و دیگر فعالین سابق، زنانی که کار خود را بخاطر اجتناب از پوشیدن حجاب از دست داده بودند و همچنین آنانی که به خاطر زن بودن و تحت فشار بودن مجبور به ترک ایران شده اند، زنان کرد که علاوه از ستم بر زنان، ستم های ملی رژیم اسلامی را نیز چشیده اند، همگی متحد در صف تظاهرات راهپیمایی میکردند.

با صدای طبلی که توسط گروهی از زنان و مردان جوان هالندی نواخته میشد، همراه با فریادهای "مرگ بر رژیم ضد زن جمهوری اسلامی". تظاهر کنندگان در آخرین روز راهپیمایی خود، ۸ کیلو متر مسیر از قبل تعیین شده را در خیابان های لاهه، پیاده پیامودند. عابران و مردمی که دم در خانه ها و یا پنجره مغازه های شان ایستاده بودند، دست های شان را بعلامت پشتیبانی تکان می دادند و یا علامت پیروزی را با دستانشان نشان میدادند.

تظاهر کنندگان با فریادهای "مرگ بر رژیم اسلامی ایران" و "نه به تجاوز آمریکا" بطرف سفارت ایران حرکت میکردند. هنگامی که راهپیمایی به سفارت رسید، خشم تظاهر کنندگان به اوج خود رسید. در این زمان باران نیز خشمگین تر شده و بر شدتش افزود. بعد از توقفی کوتاه در مقابل سفارت، راهپیمایی بطرف دادگاه بین المللی لاهه برای برگزاری سخنرانی ها براه افتاد.

در میان سخنرانان مری لو گرینبرگ قرار داشت. مری لو از آمریکا آمده بود تا حمایت حزب

تیا تر، نمایشی از ستم بر زنان را قبل و بعد از راهپیمایی در هر شهر اجراء میکرد. نمایش این گونه بود که گروهی از زنان که حجاب های سیاه و برقع آبی (انواع حجابی که زنان ایرانی و افغانستانی مجبورند رعایت کنند) پوشیده بودند توسط یک آخوند (به عنوان سمبول حکومت اسلامی) به زنجیر کشیده شده اند. اما زنان شورش میکنند و موج بر میگردند و موفق میشوند آخوند را به زنجیر بکشند. باغلبه و پیروزی زنان، بلند گویه پخش موزیک کارزار می پرداخت و بقیه تظاهر کنندگان بطرز پرشوری با آن همراهی می کردند.

بعد از هر راهپیمایی مراسمی در سالون برگزار میشد و سخنرانان مختلف پیام های خود را در همبستگی با کارزار زنان ایراد میکردند. برنامه های مختلف هنری شعر و سرود و موسیقی اجرا میشد. در کلن میترا هنرمند جوان "رقص آزادی" را اجرا نمود که در آن زن جوان خود را از بندها و اسارت رها میکند. در دوسلدورف بعد از راهپیمایی تظاهر کنندگان بدون آنکه جلسه عمومی برگزار کنند بطرف لاهه براه افتادند. اما سالونی که تظاهر کنندگان در آنجا حاضر گردند و بوسی که تظاهر کنندگان را بطرف لاهه می برد، صحنه رقص و سرود و سخنرانی و آواز بود.

سازمان دهندگان و بدنه اصلی راهپیمایی سه شنبه شب ۷ مارچ وارد لاهه شده و در طول شب مشغول انجام کارها و تدارکات کارهای باقیمانده روز بعد شدند. بسیاری از تظاهر کنندگان چهارشنبه صبح رسیدند. یک مینی بس از دنمارک رسید، بس دیگری از کلن آمد، یک اتوبوس پرازنانی که متقاضی پناهندگی بودند از شمال هالند آمدند و خود رو های شخصی حامل دوستان نیز یکی پس از دیگری خود را به محل آغاز راهپیمایی رساندند. بسیاری دیگر بابس وریل ویا طیاره از شهرهای دیگر هالند، آلمان، ناروی، سویدن، انگلستان، اسکاتلند، فرانسه و حتی از آمریکا و کانادا نیز خود را به آنجا رسانده بودند. یکی از زنان شرکت کننده از ونکوور کانادا خود را صبح به لاهه رساند و عصر همان روز بعد از راهپیمایی به شهر ونکوور بازگشت. به روشنی این زنان اهمیت بسیاری برای این راهپیمایی قائل بودند.

دیدیم که زن بخاطر عشق محکوم به مرگ و سنگسار است دیدیم که کارگری پیاپی است سرمایه به کارگر سوار است دیدیم نهال آرزوها پژمرده و زرد و بی بهار است تا پای من و تو بسته باشد سرمایه و جهل و دین بکار است جز آزادی مگر چه می خواست آن جان جوان که سر به دار است گفتیم که این چه روزگار است؟ دیگر نه زمان انتظار است هان! اینک. وقت کارزار است هان! اینک. وقت کارزار است

با این شعر که ویژه راهپیمایی کارزار زنان سروده شده و توسط هنرمندانی اجرا شده که خود از فعالین ثابت قدم کارزار بودند، راهپیمایی زنان ایرانی توسط "کارزار مبارزه برای لغو کلیه قوانین نابرابر و مجازات های اسلامی علیه زنان" در ۴ مارچ در فرانکفورت آغاز شد و در روز ۸ مارچ روز جهانی زنان در اوج خود، در مقابل دادگاه بین المللی لاهه در هالند به پایان رسید. حدود ۸۰۰ تا ۱۰۰۰ نفر که عمدتاً زنان ایرانی بودند، در آخرین روز راهپیمایی شرکت کردند. تظاهر کنندگان مصمم بودند نگذارند هوای سرد و باران شدیدی که از صبح تا شب ادامه داشت، خدشه ای بر برنامه آنان وارد کند. تو گویی آنان بجای بارش، تابش آفتابی روشن را بر بالای سر خویش احساس میکردند که دیگران از احساسش عاجز بودند:

ظهور جنبش نوینی از زنان

اگر آیت الله خمینی و رژیم اسلامی اش به قدرت رسیدن خود را با حملات وحشیانه علیه حقوق زنان جشن گرفت (و این جرقه تظاهرات بزرگ ۸ مارچ سال ۱۹۷۹ (۱۷ حوت ۱۳۵۷) در تهران شد) ۸ مارچ امسال، زنان ظهور دگر باره جنبش زنان را جشن گرفتند. این راهپیمایی مهمترین برنامه اعتراضی (زنان خارج از کشور) در ۲۷ سال گذشته بود.

بعد از فرانکفورت، راهپیمایی در ماین، کلن و دوسلدورف آلمان و سپس در شهر لاهه - هالند برگزار شد. قریب به ۴۰۰ تظاهر کننده، راهپیمایی خود را در فرانکفورت در هوای سرد و سنگین ترین بر ۲۵ سال گذشته این شهر، آغاز کردند. یک گروه

مانند محمدشمس که موسیقی شعر کارزار را نواخته بود، عباس سماکار، بصیر نصیبی و هنرمندان بسیار دیگر، فعالانه از راهپیمایی حمایت کرده و در آن شرکت کردند.

جشن پایانی راهپیمایی ۵ روزه در سالونی تا اواخر شب ادامه یافت، زنان شادمانی و خوشحالی شان را پنهان نمی کردند. آنان در هر گوشه همدیگر را در آغوش گرفته و از فرط هیجان، گریه میکردند. بسیاری از زنان علیرغم مشکلات و تضاد های عیدیه ای که برای شرکت در این مارش با آن روبرو بودند، از شرکت در آن راضی و خوشحال بنظر می رسیدند. مینا اسدی گفت که این ۵ روز بهمرهه تظاهرات زنان در سال ۱۳۵۷ بهترین روزهای عمرم بوده اند.

یک دستاورد بزرگ این راهپیمایی این بود که زنان قادر شدند این راهپیمایی موفق را خود و باتلاش خود سازمان دهی کنند. و این بدین معنی است که جنبش زنان که توسط رژیم اسلامی مورد حمله قرار گرفت، از نو متولد شده است و شتاب نوینی میگیرد و پتانسیل نیرومندش تهدیدی واقعی علیه حاکمان اسلامی است.

این بود که زنان قادر شدند این راهپیمایی موفق را خود و با تلاش خود سازمان دهی کنند. و این بدین معنی است که جنبش زنان که توسط رژیم اسلامی مورد حمله قرار گرفت، از نو متولد شده است و شتاب نوینی می گیرد و پتانسیل نیرومندش تهدیدی واقعی علیه حاکمان اسلامی است. ■

مشترک شوید

« سرویس خبری جهانی برای فتح »

آخرین تحلیل ها و اخبار مبارزاتی

جهان و اطلاعیه های « جنبش انقلابی

انترناسیونالیستی » را بزبان انگلیسی

دریافت کنید.

برای مشترک شدن آدرس e-mail

خود را به آدرس زیر ارسال دارید:

A WORLD TOWN NEWS

SERVICESUBSCRIBE@

YAHOO GROUPS.COM

مارادترجمه این آثار به زبان

فارسی یاری دهید.

راهپیمایی، شنیده بودند در کلن به راهپیمایی پیوستند. تعدادی از گروه های آلمانی و هلندی پیامهای همبستگی ارسال نمودند و در شهرهای مختلف در راهپیمایی شرکت کردند.

در دومین روز راهپیمایی کارزار زنان پیام ویژه ای از جانب گروهی از زنان که ۸ مارچ را در کوههای اطراف تهران دور از چشم رژیم اسلامی برگزار کرده بودند، دریافت کرد. این پیام تأثیر فوق العاده ای را بر حال و هوای جلسه ماینز گذاشت. خواندن این پیام کوتاه چند بار با اشک مجری برنامه و ابراز احساسات حضار متوقف شد. سپس نوبت پیامی بود که از جانب کارگران سندیکای شرکت واحد اتوبوسرانی تهران و حومه، دریافت شد. کارگران سندیکای شرکت واحد در مبارزاتشان برای احقاق حقوق حقه شان در یکماه قبل از آن، قبل از اینکه از سوی نیروهای امنیتی مورد یورش قرار گیرند، کشور را به تکان در آورده بودند. در این حملات نیروهای امنیتی در حدود هزار نفر از اعضای آنرا دستگیر کردند. پیام کارگران سندیکای شرکت واحد نیز بر هیجان و شورتظاهر کنندگان افزود. خبر دو تظاهرات به مناسبت ۸ مارچ که صد هفتاد هزار زن تهران در آن شرکت کردند، پشت گرمی خاصی برای زنان بود. یکی از این تظاهرات هادریارک دانشجو دیگری در پارک لاله بود که هر دو مورد حمله وحشیانه نیروهای امنیتی قرار گرفتند.

یکی از نقاط قوت راهپیمایی این بود که تعداد نسبتاً زیادی از جوانان برای اولین بار در فعالیتهای سیاسی نقش می گرفتند. بسیاری از مسافت های دوری همچون سویدن آمده بودند. در واقع سه نسل از زنان در این راهپیمایی نقش گرفتند. یک دختر جوان کرد بنام بیان، نقش فوق العاده ای را در ۵ روز راهپیمایی بازی کرد، وقتی از او پرسیده شد که چرا او این چنین فعالانه در این تظاهرات شرکت کرده است، پاسخ داد: «مجبور نیستیم که خیلی دور به ایران، افغانستان و یا عراق برویم - جایی که من زندگی میکنم یعنی در آلمان نیز، زنان تحت ستم اند. حتی در اینجا نیز زنان در تحت ستم جامعه و پدران و شوهرانشان قرار دارند. ما امن در مورد قوانین نابرابر در ایران مسئله دارم. امیدوارم که ما بتوانیم کارهای بیشتری انجام دهیم.»

فعالیت هنرمندان در تقویت کارزار بسیار مهم بود. گیسو شاکری با صدای پر قدرتش، نه تنها به تهییج تظاهر کنندگان می پرداخت بلکه نقش سیاسی مهمی بازی میکرد. موضع رادیکال میناسدی (که کلمات آگاه گرانه شعر کارزار را سروده بود) در مقابل مرتجعین و امپریالیزم مشوق مهمی بود. جمیله ندایی هنرمند قدیمی سینما و تئاتر بار فیلمبرداری راهپیمایی را بر دوش می کشید. بسیاری از هنرمندان دیگر

کمونیست انقلابی آمریکا را از این راهپیمایی و از مبارزات زنان ایران ابراز دارد. او همچنین بنیادگرایی مذهبی رژیم بوش و اشغال عراق و افغانستان و اشغال احتمالی ایران توسط امپریالیزم آمریکارا محکوم کرد. او همچنین بر ضرورت حمایت مردم کشورهای امپریالیستی از مبارزات ضد امپریالیستی و مبارزات زنان ایران تأکید کرد. حضور او و پیامش بسیار مورد استقبال قرار گرفت، بخصوص هنگامیکه او خبر از اکیونتهایی داد که قرار بود روز هشت مارچ در ۱۲ شهر آمریکا در همبستگی با کارزار زنان ایران برگزار شود.

سخنران دیگر از گوشه دیگر جهان بود. او راداهادسوزا بود که از هند آمده بود. وی در نیوزلند تدریس میکند. رادا همچنین بر ضرورت حمایت از زنان ایران پای فشرد. او بر یک مسئله سیاسی گرهی که باعث جلوگیری از شرکت برخی در این راهپیمایی شد، انگشت گذارد. او گفت «برخی تصور میکنند که حمایت از زنان ایران در مقابل رژیم اسلامی به معنی بازچه دست امپریالیست هاشدن است. اما درست بالعکس آنست. هنگامی که بمب هابرسر مردم شروع به باریدن گرفت، حمایت از آنها خیلی دیراست چرا که شما ابتکار عمل را از دست داده اید. شما باید همین حالا به جنگ نه بگویید. زمان گفتگو با نیروهای مترقی ایرانی و زمان حمایت از آنها و مبارزه شان علیه امپریالیسم همین حالاست.» درست است، همانگونه که رادا گفت، برخی نیرو های مترقی در کشورهای مختلف، بخصوص نیرو های آلمانی، با همین استدلال از این مبارزه دفاع نکردند، اما عدم حضور آنان نتوانست خصلت انترناسیونالیستی راه پیمایی را رقیق کند. نیروهای بسیاری در سراسر جهان از این حرکت پشتیبانی کردند. نیروهای مائوئیست در صف مقدم آن قرار داشتند، چرا که آنها تنهارهه مقابل با امپریالیزم آمریکادر شرایط کنونی را دفاع و پشتیبانی از مبارزات حق طلبانه خلهای ایران و مبارزه آنها برای حقوق دمکراتیک شان در مقابل حاکمیت امپریالیست ها میدانند. همه صف شدن بار رژیم های قرون وسطایی که مردم و بخصوص زنان را سالیان سال است تحت ستم قرار داده اند. علاوه بر پشتیبانی حزب کمونیست انقلابی آمریکا، حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان و کمیته سازمانده حزب کمونیست انقلابی کانادا نیز حمایت خود را از راهپیمایی اعلام کردند. احزاب دیگری از لحاظ لوژیستیکی و عملی به راهپیمایی کمکهای ارزنده ای کردند. همچنین گروههای مترقی و انقلابی دیگر فعالانه از راهپیمایی حمایت بعمل آوردند. « جنبش مقاومت مردم جهان » شاخه برلین علاوه بر پیام همبستگی اش به راهپیمایی پیوست. یک گروه زنان در بیلفید آلمان که در جلسه ای درباره این

« قاری بابا »

مرگی در راه ملیشه سازی های رژیم

چندانی از پیش برند دست به ایجاد ملیشه های قومی زدند؛ مثل ملیشه دوستم، ملیشه پهلوان رسول و ملیشه معلم امان در سمت شمال و ملیشه عصمت در قندهار و ملیشه های قومی ولایات هلمند، نیمروز، هرات و غیره.

این مسلح سازی قومی در مناطق پشتون نشین در حالی پیش برده می شود که گویا پروسه خلع سلاح در سائر مناطق کشور کماکان ادامه دارد و چندین تقاضای دوستم برای ایجاد یک قوه بیست هزار نفری ملیشه برای خدمت به اشغالگران و رژیم دست نشانده تا حال بلا جواب گذاشته شده است. توده ها در مناطق پشتون نشین، نفرت عمیقی نسبت به ملیشه های سمت شمال دارند و رژیم از این می ترسد که احیای دوباره این ملیشه، احساسات آنها را به شدت علیه رژیم و اربابان امریکائی اش تحریک نماید.

این موضوع باعث ایجاد تنش های شدیدی میان مرتجعین پشتون و غیر پشتون در درون رژیم دست نشانده گردیده است. مرتجعین غیر پشتون، چه جهادی و چه ملیشه، از اینکه می بینند که در هر حال غیر مسلح ساختن آنها ادامه دارد، ولی از طرف دیگر همقطاران پشتون شان یکبار دیگر از نو مسلح و مجهز می شوند و تسلیحات و امکانات پولی بدست می آورند، شدیداً ابراز ناراحتی می کنند و حسب معمول به تحریکات ارتجاعی ناسیونالیستی در میان غیر پشتون ها متوسل می گردند. به همین جهت بود که ترور « قاری بابا » چندان باعث ناراحتی آن دولتی های هزاره در ولایت غزنی که در گذشته از متحدین نزدیک وی بودند، نگردید.

به این ترتیب مخالفت و مقاومت علیه ایجاد ملیشه های قومی در مناطق پشتون نشین نه تنها توسط « طالبان » و « حزب اسلامی » صورت می گیرد، بلکه با مخالفت های نیرومندی از درون رژیم نیز مواجه است. اجرای این طرح توسط اشغالگران و رژیم دست نشانده چندان آسان نیست. حد اقل در ولایت غزنی، ترور « قاری بابا » باعث گردید که اجرای این طرح، اگر کاملاً ناممکن نگردیده باشد، لا اقل برای مدت های زیادی به تعویق خواهد افتاد. ■

حزب وحدت اسلامی و شورای نظار بسر میبرد. « قاری بابا » بعد از تجاوز امریکا و متحدینش بر افغانستان و اشغال کشور، مورد اعتماد رژیم کرسی نیز قرار نگرفت و تا این اواخر خانه نشین بود. اما علیرغم این وضعیت او از یک جانب روابطش را با مقامات دولتی حفظ کرده بود و از جانب دیگر علیه رژیم کرسی و امریکائی ها مخالفت هایی نیز به عمل می آورد.

چند ماه قبل قوای امریکایی خانه « قاری بابا » را تلاشی نموده و او را به جرم نگهداری سلاح های « غیر قانونی » دستگیر نمودند. اما والی فعلی غزنی (شیر علم) او را رها نمود. از آن پس مناسبات میان « قاری بابا » و والی روزبه روز بهتر و نزدیک تر شد. سرانجام شیر علم موفق شد « قاری بابا » را به پذیرش ایجاد یک قوه ملیشه قومی چند هزار نفری، از طریق تسلیح و تمویل توسط اشغالگران و رژیم، که امنیت در ولسوالی اندر و به یک معنی امنیت در سراسر مناطق پشتون نشین ولایت غزنی را بر عهده بگیرد، وادار نماید.

« قاری بابا » از مدتی به این طرف به تلاش برای سازماندهی ملیشه قومی مصروف بود موقعی که به قتل رسید تا حد معینی کارهایش را پیش برده بود. اگر « طالبان » و « حزب اسلامی » عکس العمل نشان نمی دادند او را به قتل نمی رساندند. ممکن بود که بتواند در طی چند ماه آینده، ملیشه قومی مورد نظرش را ایجاد کند. در هر حال با کشته شدن « قاری بابا » عمریک مرتجع معامله گریه پایان رسید و سلسله معامله گری هایش خاتمه یافت.

طرح ایجاد ملیشه قومی در مناطق پشتون نشین کشور، از مدتی به اینطرف توسط رژیم دست نشانده رویدست گرفته شده و پیش برده می شود. گروه های ملیشه قومی بنام « اربکی » در ولایت خوست از قبل به وجود آمده اند و همچنان در ولایت کنر نیز گروه های اولیه ملیشه قومی ایجاد شده اند. رژیم تلاش دارد که ملیشه های قومی در ولایات غزنی، زابل، قندهار، ارزگان و هلمند نیز بوجود بیاورد.

طرح ایجاد ملیشه های قومی در واقع نشان دهنده ناکامی قوت های اشغالگر امپریالیستی و قوت های پوشالی رژیم دست نشانده، در تأمین امنیت دلخواه شان، در ولایات شرقی، جنوب شرقی، جنوبی و جنوب غربی کشور است. در اینجا به نظر میرسد که اشغالگران و دست نشاندهگان شان پاجای پای اشغالگران سوسیال امپریالیست و مزدوران شان میگذارند. آنها نیز موقعیکه توسط قوت های اشغالگر و پوشالی دولتی نتوانستند کار

چندی قبل قاری تاج محمد معروف به « قاری بابا » که در زمان حکومت ربانی والی غزنی بود، در ولسوالی اندر این ولایت، توسط افراد مسلح طالبان و حزب اسلامی به قتل رسید. قاتلین حتی بعد از کشته شدن و دفن شدن جنازه او، خشونت علیه او را ادامه دادند. آنها شب هنگام جنازه « قاری بابا » را از قبر بیرون آورده و آنرا پارچه پارچه کردند و هر پارچه اش را به یک طرفی انداختند. اقارب « قاری بابا » مجبور شدند پارچه های جنازه وی را گرد آورده و در داخل محوطه خانه اش دفن کنند.

ممکن است منته کردن جنازه « قاری بابا » ناشی از عقده ها و کینه های عمیق دشمنان محلی وی بوده باشد. وی در طول سال های مقاومت علیه قوای « شوروی » و بعد در زمان حکومت ربانی، که والی ولایت بود، تعداد زیادی از افراد حزب اسلامی را به قتل رسانده بود و آنها همیشه مترصد بودند تا انتقام خود را از وی بگیرند. همچنان ممکن است این حرکت بخاطر هراس افگنی در میان طرفداران رژیم کرسی صورت گرفته باشد. در هر حال مقامات دولتی ولایت غزنی کوشش کردند که از موضوع منته کردن جنازه « قاری بابا » استفاده تبلیغاتی به عمل آورند.

قاری بابا « در زمان مقاومت علیه قوای « شوروی » یکی از فرماندهان معروف جهادی در ولایت غزنی بود. بعد در زمان « مشی مصالحه ملی » رژیم نجیب به یک فرمانده پروتوکولی تبدیل شد و قرارداد « ترک مخاصمت » با رژیم به امضا رساند. او در سایه این قرار داد « ترک مخاصمت » با رژیم توانست قدرتش را در ولایت بیشتر از پیش تحکیم نماید، همانگونه که مثلاً احمد شاه مسعود توانسته بود با امضای آتش بس با « شوروی ها » قدرتش را در منطقه شمالی و سمت شمال افزایش دهد. به همین جهت موقعیکه قدرت به نیرو های « جهادی » انتقال یافت، بقایای رژیم نجیب در ولایت غزنی، ساختمان ولایت و سائر مراکز مهم دولتی را به وی تسلیم نمودند و در نتیجه او توانست حیثیت والی غزنی را بخود بگیرد.

« قاری بابا » تا زمانیکه « طالبان » ولایت غزنی را تصرف نمودند، والی غزنی بود. او ولایت را بصورت مسالمت آمیز و بدون مقاومت و برخوردیه « طالبان » تسلیم نمود. اما « طالبان » بالای او اعتماد نکردند و بجای او کس دیگری را بحیث والی تعیین کردند و بر علاوه در جای دیگری نیز به او مسئولیتی ندادند. او در طول سال های قدرت طالبان در مناطق تحت کنترل

آینده جوانان فرانسه را سدر کردند جوانان چرخ امورشان را مختل کردند

۱۰ اپریل ۲۰۰۶ - سرویس خبری جهانی برای فتح

رئیس پولیس کشور، نوامبر گذشته آماج شورش جوانان در حومه های گنو نشین بود. ماه مارچ، وی یورش پلیس به دانشجویان اشغال کننده سوربن را هدایت کرد؛ سوربنی که سمبول خیزش دانشجویی از ماه می ۱۹۶۸ به بعد بوده است. سرکوزی قبلاً لاف میزد که لایحه قانونی استخدام جوانان ایده او بوده است؛ حالا سعی میکند خود را با آن نامربوط نشان بدهد. بسیاری از دانش آموزان بیمناکند که مبادا سرکوزی ثمرات مبارزات آنان را بچیند و در انتخابات ریاست جمهوری که سال آینده است، پیروز شود.

پسری که پهلوی ما ایستاده بود با تعریف همصنفی اش از سیاست به مشاجره برخاست. بحثش این بود که از درون سیاست انتخاباتی هرگز چیز خوبی بیرون نیامده است. معتقد بود که اگر جوانان در باغ این چیز بیفتند حتما در تله خواهند افتاد. اما دختر مطمئن نبود. سراین بحث میکردند که حکومت میتران که انتخاب شدنش در سال ۱۹۸۰ نقطه پایان برجوش و خروش اجتماعی دهه ۱۹۶۰ و دهه ۷۰ را رقم زد، امور را بهتر کرد یا بدتر. هیچکدام از آنها نمی توانست یکی از رهبران فعلی حزب سوسیالیست را نام ببرد که می توان به او اطمینان کرد. هیچ یک از جوانان جمع نتوانستند نام کسی را مشخص کنند. آن پسر از روزنامه لیبراسیون نقل قول میکرد که: «سر چپ شلوغ است که چطور مبهم گوئی کند» - یعنی، نمی خواهد موضع روشنی در این بحران اتخاذ کند.

آنها پیاده شدند و چندتا بلوک آخری قبل از سنت لازار را پیاده رفتند، با این امید که پولیس متوجه آمدنشان نخواهد شد. وقتی آنجا رسیدند سه ردیف پولیس ضد شورش با کلاه خود قبلاً در مقابل در ورودی ایستگاه ایستاده بود. ظاهراً ۵۰ تائی جوان مسیر راه آهن را آنروز صبح گرفته بودند و پولیس کنترل اوضاع را مجدداً بدست آورده بود. هر کسی با گامهای سریع عازم پیمودن عرض شهر در یکی از بلوارهای بزرگ پاریس است. اکنون چندین هزار از متعلمین مکاتب دیگر از داخل و خارج پاریس، دانشجویان دانشگاه و تعدادی جوان بالباسهای کارو پلاکارد های سندیکائی حضور دارند. همینطور که از

روسری رنگارنگش پارچه خرمائی سنتی حجاب نیست ولی کاملاً موهای او رامیپوشاند. بارانی بلندش در تقابل با پوست برهنه برخی دیگر از دخترها قرار دارد. او همیشه در مرکز جلسه و عملیات قرار دارد. نقر بعد و یک پسر سفید پوست است که مادرش از رهبران سندیکای کارگری ت. ژ. ت. و. حزب کمونیست فرانسه یا پ. ت. اف. است. (حزب کمونیست، سالها پیش از کمونیزم دست کشیده، ولی کماکان نام آن را نگاه داشته و هنوز عده ای از کارگران متشکل در سندیکاهای طرفدار این حزب اند). وی میگوید: طرفدار کمونیزم است، ولی مطمئن نیست کمونیسم یعنی چی. آ. جوان سیاه پوستی است که بنر میگوید: ذهن او برای دانستن هر چیزی سرشار از سؤال است. خیلی از جوانان از روی طرز خاص لباس پوشیدنشان قابل تشخیص اند: جوانان سیاه طرفدار مود آزاد هارد کور، پتلون های خشک آویزان و جاکت های ورزشی میپوشند؛ جوانان سفید هیپی موهای بلندی دارند که با فیتنه پیشانی آنها میندند. (جوانان یک قانون در مورد خبرنگاران دارند: بی خیال اسم، زیادی وارد جزئیات نشو...)

حدود ۸۰ تا از جوانان در یک لحظه جمع شدند و لحظاتی بعد سوار قطاری بودند که بسمت سنت لازار یکی از ایستگاه های مهم پاریس، می رفت. در میان سروصدای چرخ های ریل، دخترتری که پهلوی من نشسته بود، گفت: «حالا قدرت مان را حس میکنیم. ما خواهان لغو قانون ت. پ. او. هستیم (همان قانون اولین اشتغال که تمرکز جنبش اعتراضی از جنوری به بعد روی آن بوده است). ولی حالا میخواهیم حکومت را هم در میان بیندازیم. بعدش نمیدانم چی می شود. شاید مجبور شویم سیاسی تر شویم.» منظورش در رابطه با سیاست های انتخاباتی بود.

دانش آموزان میخواهند ژاک شیراک رئیس جمهور سالمنند طرفدار دوگلی که هم اکنون این قانون را تصویب کرده و دومینیک ویل پن صدراعظم که آنرا شتابزده بدون هیچ بحثی به پارلمان برد و متوجه شد با سخت شدن اوضاع حزب خودش هم علاقه ای به حمایت از او ندارد، استعفا بدهند. ولی آنها نگران نیکولا سرکوزی، وزیر داخله و رقیب دوویل پن هستند. سرکوزی

ژاک شیراک، رئیس جمهور فرانسه در مقابل جنبش دانشجویی تسلیم شد. این واقعه بسیار پر اهمیتی است. وی در تاریخ ۱۰ اپریل، مهمترین ماده مورد منازعه در قانون کار اولین اشتغال (ماده ای که چند هفته قبل از آن با استفاده از اختیارات رئیس جمهوری تصویب کرده بود) را پس گرفت. دومینیک دو ویل پن، که کاملاً شکست خورده بنظر میرسد، از پارلمان خواست شرطی را که اخراج کارگران زیر ۲۶ سال را بدون ارائه دلیل در خلال دو سال اول در هر اشتغالی مجاز میسرمد، عوض کند.

این پیروزی را، رهبران سندیکاهای کارگری بعنوان پایان نبرد قبول کردند. اما در میان محصلین دانشگاه ها و مکاتب متوسطه، احساسات متفاوتی وجود دارد. در بسیاری از مدارس و دانشگاه ها، محصلین و دانشجویان با خطر آنکه برای امتحانات آخر سال آماده شوند، سیاست ایجاد مانع در مقابل دروازه های ورودی دانشکده ها و مکاتب را که با هدف بهم زدن امور عادی این موسسات انجام میشود، بلافاصله ملغی کردند. اما در برخی دیگر از موسسات آموزشی محصلین و دانشجویان به ادامه بلوک کردن فعالیتهای عادی و پیش بردن فعالیت های جدید را دادند. در بسیاری نقاط، جوانان جلسات توده ای بحث راه انداختند تا اشکال جدیدی برای پیشبرد جنبش علیه کل قانون استخدام جوانان و علیه اقداماتی که دولت برای سرکوب مهاجرین اتخاذ کرده است، بیابند. گزارش زیر در مورد فعالیتهای یک روز در پاریس در تاریخ ۶ اپریل است. این نمونه ای است از آنچه که در سراسر هفته در سراسر فرانسه رخ داد.

آنروز صبح فراخوان اعلام کرد: «جلسه عمومی ساعت ۱۰:۳۰ است. عجیب بود، چون متعلمین مکاتب معمولاً جلسات توده ای شان را زودتر برگزار میکنند. وقتی در ساعت مقرر به آنجا رفتیم، متوجه شدم همه از چیزی باخبرند که من نمی دانستم. امروز بجای جلسه بحث، آنان مسابقه «مشت زنی» یعنی عملیات جنگ و گریز ترتیب داده اند.

ما در یک منطقه در مجاورت پاریس هستیم. ک. رهبر جمع، جوانی مسن تر از بقیه است. والدین الجزایری دارد. بعد از او ف. است: زن جوانی که

میکنند. کارگران خط ریل خوش برخورد هستند. در یکطرف ما ریل زیرزمینی خالی و کهنه ای قرار داشت؛ طرف دیگرما لکوموتیو بزرگ سریع السیر. هارن این ریل بشکلی ریتمیک همراه با شعار: «مو - قا - و - مت!» نواخته میشد. بچه ها سر این بحث داشتند که آیا خطوط ریل و سوزن های تغییر ریل را خراب کنند یا نه. برخی سعی میکردند اینکار را بکنند؛ آنها میگفتند متوجه باشند به چیزی صدمه نزنند. عده ای تبر و ابزارهایی دیگر برداشته بودند، ولی معلوم نیست با آنها چه کاری می شد کرد. راجع به سنگربندی در ساختمانها بحث میشود.

در حال صحبت با گروهی از دختران مکتبی در یکی از محلات فقیرتر شمال پاریس، همان سئوالی را که بارها درست مثل خبرنگاران دیگر پرسیده بودم، مطرح کردم. شما واقعاً چه میخواهید؟ یکی از پاسخ ها: «خوب، ما میخواهیم ت. پ. او. ملغی شود. و ما میخواهیم حکومت را به زمین بزنیم. بعد ما به انقلابی در تمام کره زمین نیاز داریم.» همگی آنها خندیدند. زن جوان گفت: «آری، اینکار را میکنیم، ولی اول بگذارید حکومت را بزور بیرون کنیم و آنوقت خواهیم دید.»

ماه نوامبر، وقتی جوانان گتونشین شورس کردند، حکومت و کل «طبقه ی سیاسی» صفوفشان را علیه آنان متحد کردند. اینکه اجازه دهند حکومت بدست «یک مشت آشغال» سقوط کند برایشان غیر قابل تصور بود. «یک مشت آشغال» نامی که سرکوزی بر جوانان گذاشته! اکنون یک چیز متفاوت اینست که وحدت طبقه سیاسی درز برداشته است. استعفا دادن ها ی بالائی ها غیرقابل تصور نیست. ولی خیلی از متعلمین میپرسند، اگر حکومت استعفا کند و انتخاباتی در کار باشد، تکلیف چیست؟ بهر حال، پائین کشیدن دولت شروع خوبی است. شعار حکومت در رابطه با تصویب قانون ت. پ. او. این بود: اول قانون را تصویب کنیم بعد در مورد خنثی کردن جنبش ضد آن، فکر کنیم. یکنفر روی دیوار در امتداد خطوط ریل در حال اسپری حروف غول آسایی است: اول انقلاب کنیم بعد میتوانیم در مورد آن فکر کنیم! این شعار را نباید تحت اللفظی معنی کرد، زیرا این جوانان در حال فکر کردن هستند و دائماً در مورد آن نوع آینده ای که میخواهند و اینکه جنبش شان بکجا باید برود، بحث میکنند. بنظر میرسد هیچ توافقی در مورد هیچ راه حلی وجود ندارد، مگر بر سرمصمم بودن به ادامه فعالیت و بحث کردن و فکر کردن. بقیه در صفحه ۱۹:

گیرانداخته و اخراج کند. جوانانی که بر مبنای اجازه مهاجرت پدر و مادرشان در فرانسه اند، چند ماه پس از پا گذاشتن به ۱۸ سالگی قابل اخراجند. صدائی از بلندگو بگوش رسید، صدای زنی که همیشه فکر میکردم صدائی ماشینی است تا واقعی. صدا در حال پخش دستور العمل هائی بود اما به عوض اعلام قطار بعدی، آن زن آرام و پر وجد می گفت: «متوجه سیم های برق بالای سرتان باشید. لطفاً اینرهایتان را کمی پائین تریاوریید.» جوانان در حال دویدن به بیرون، آنجا زیر نور آفتاب در امتداد یک یا دو کیلومتر خطوط ریل، پخش شدند.

حالا چی؟ بعداز قیل و قال درون ایستگاه اوضاع بطرز عجیبی ساکت بنظر میرسید. گروه های پراکنده جوانان همه جا در حال گپ زدن هستند، دیگران در حال گشت و گذار در اطراف یا در حال رقصیدن با نوای طبل ها. پولیسی دیده نمی شود، فقط چند درجن کارگر راه آهن در اطراف ایستاده اند و تماشای می کنند. از برخوردشان شگفت زده شدم. بسیاری از آنان اعضای ت. ژ. ت. هستند.

چند روز قبل طی روز تظاهرات های سراسری در ۴ اپریل دسته های امنیتی ت. ژ. ت. خود را موظف میدیدند مراقب «نظم» باشند. در انتهای راهپیمائی پاریس، آنان صف اصلی تظاهرات را به نقطه ای دور افتاده هدایت می کردند تا جوانانی که به ساختمان ها سنگ می انداختند و با پولیس درگیر شده بودند تنها بمانند. عده ای از آنان مسلح به همان باتون های سنگین آهنی پولیس های شخصی پوش بودند. دسته ای از کله پوک های ت. ژ. ت. از ساختمان و باغچه بانک چین حفاظت میکردند. جوانان سیاهپوست و غیره با پولیس و و گاهگاهی بین خودشان و با دیگر تظاهرات کنندگان مختصراً درگیر میشدند. ولی زشتترین چیزی که آنروز دیدم این بود: یک بچه ۱۵ساله ی تنهای سیاهپوست روی زمین افتاده بود درحالیکه نیم دوجین از گردن کلفت های مسن تر سفید پوست وابسته به سندیکا با مشت و لگد او را میزدند. این خشن ترین حادثه آنروز نبود، ولی به اندازه چندین جلد کتاب شکاف درون طبقه کارگر را توضیح می داد: شکاف بین پائین ترین قشر، بویژه جوانان، که فوراً می توان فهمید که چیزی برای از دست دادن ندارند، و آن کارگران سندیکا (و بویژه نمایندگان سیاسی آنان) که ممکن است با حکومت هم سخت درگیر شوند ولی از هرگونه بی نظمی اجتماعی وحشت کرده و با آن مخالفت میکنند. بهر حال امروز وضع در روی ریل ها فرق

جلوی ساختمان های اداری می گذریم، هرکسی شعار میدهد، «بما بیبوندید، بما بیبوندید، جوان و کارمند، همه باهم در خیابان!» در خیابانی از مغازه های لوکس فروشی، برخی از رهگذران شصت پیروزی برای ما بلند میکنند، برخی دیگر به نشانه بمیرید شصت خود را به پائین حواله میکنند. اعلامیه ها کوتاه هستند و برخی با طرحی اتوپیائی و بنظر میرسد بوسیله خود متعلمین بطور سردستی تهیه شده اند. یک اعلامیه آنارشیستی از «انفجار خشم و شادی علیه سیستم سرمایه داری» صحبت میکند. چند تا معلم و تعدادی دیگر از کهنه کاران خاکستری مو اینجا و آنجا در میان چهره های جوان فرو رفته اند. علامتی از حضور هیچ حزب سیاسی بچشم نمی خورد.

مقصد گفته نشده، ولی کسی اهمیتی نمیدهد. آنها نسبت به کاری که امروز میخواهند انجام دهند صاحب یک عقیده هستند: پشت حکومت را به زمین بزنیم، هزینه آنان را در زمینه گوش ندادن به خواستمان، بالا ببریم.

بسیاری میگویند: «باید کارهایی انجام دهیم که به جیب آنها صدمه بزند.» به گارد دو نورد یکی از مهمترین ایستگاه های قطار کشور میرسیم. در دوم برای ورود به ریل زیرزمینی هنوز باز است. چند تا مامور حفاظت بیکسو میروند. همه می دوند تا دیر نشده وارد ایستگاه شوند. نور خورشید از درزهای دیوار شیشه یی به مدخل در ورودی میتابد و موج جوانان در زیر اشعه اش بدرون جاری میشود. هرکسی فریاد میکشد، فریادی نه تهدید آمیز بلکه بلند و بیان بی کلام هیجان و شادی.

آنها از میان ایستگاه میدوند، از سکوها و ریل هائی که آماده حرکت بسمت شمال فرانسه، بلژیک، آلمان و بریتانیه هستند عبور میکنند. در اجتماعی مملو از مسافرین، زن جوانی بعنوان نماینده کمیته هماهنگ کننده دانشجویان دانشگاه لیستی از خواسته هارا قرائت کرد: ت. پ. او. کل قانون کار موسوم به «چانس برابر» منجمله مجاز بودن ترک تحصیل بچه های ۱۴ ساله و قانونی بودن کار شبانه بچه های ۱۵ ساله باید ملغی گردد!

قانون ضد مهاجرین سرکوزی باید ملغی گردد! برخی از این جوانان، منجمله گروهی که من با آنها هستم، نخستین بار طی سال گذشته در کمیته های محلی مکاتب برای حمایت از همصنفی هائی که با اخراج از فرانسه مواجه بودند، فعال شده اند. سرکوزی سال گذشته اسامی متعلمین مکاتب را زیر و رو کرد تا جوانانی را که بعد از ۱۸ سالگی حق اقامت در فرانسه را ندارند

ژست های هسته ای جمهوری اسلامی و بی دفاع ماندن مردم در مقابل خطرات بزرگ!

نقل از شماره ۲۷ نشریه «حقیقت» ارگان نشراتی حزب کمونیست ایران (م ل م)

می اندیشند. این مرتجعین مطبوعات رامجبور به سانسور اخبار مربوط به ارجاع پرونده ایران به شورای امنیت سازمان ملل کرده اند تا به اصطلاح به مردم القاء کنند که «اوضاع آرام» است. مایکل اسلکمن از قول احمد زیدآبادی چنین مینویسد: «آقای زیدآبادی که خبرنگار است به من گفت، میخواهند اوضاع را آرام نشان دهند. به ماستور داده اند که حتا در عناوین بزرگ روزنامه هانویسیم که پرونده ایران به شورای امنیت ارجاع داده شده است.» (۲)

اما جنایتکارانه تر از سانسور اخبار مربوط به ارجاع پرونده هسته ای ایران به شورای امنیت، سانسور اخبار مربوط به نقشه نظامی آمریکا برای بمباران گسترده ایران و احتمال استفاده از سلاح های هسته ای در این بمباران است. این خبر، در تمام مطبوعات دنیا منعکس شده و همه دنیا در حال بحث بر سر آن است. این خبر، نگرانی بسیار عمیق و خشم نیروهای مترقی جهان را برانگیخته است و حتا برخی محافظان درون هیئت حاکمه آمریکا را برآشفته کرده اما در مطبوعات ایران خبری از آن نیست!

سیمور هرش خبرنگار معروف آمریکائی، به نقل از مقامات نظامی و اطلاعاتی و غیر نظامی درون دستگاه حاکمه آمریکا، خبر تکان دهنده ای را داد و گفت دولت بوش در حال تدارک یک حمله هوائی گسترده علیه ایران میباشد. مقامات نظامی و امنیتی سابق و فعلی دولت آمریکا به وی گفته اند که «گروه های نقشه ریزی نیروی هوائی در حال تعیین آماج حملات بوده و به سر باران دستور داده شده مخفیانه وارد ایران شوند و اطلاعات مربوط به هدف های حملات هوائی را جمع آوری کنند و با گروه های اقلیت ملی مخالف حکومت، ارتباط برقرار نمایند.»

هرش مینویسد: «یکی از مقامات سابق وزارت دفاع که اکنون در مورد مسائل حساس با کابینه بوش همکاری میکند به من گفت: «نقشه نظامی بر اساس این باور طراحی شده است که یک کارزار بمباران ادامه دار رهبری مذهبی را خوار کرده و مردم را به این نتیجه خواهد رساند که بهتر است بلند شو و این رژیم را سرنگون کنند. وقتی من این را شنیدم واقعا شوکه شدم و به خودم گفتم اینها چی دود کرده اند که اینطور فکر میکنند؟»

هرش اضافه میکند، «یک مشاور کهنه کار بیتاگون در زمینه جنگ علیه ترور نظریه ای مشابه داد و گفت: «کاخ سفید معتقد است که تنها راه حل عوض کردن ساختار قدرت در ایران است و این یعنی جنگ...» (۳)

نقشه شامل استفاده از سلاح های هسته ای است

صد او سیمای جمهوری اسلامی از هر فرصتی برای پخش اخبار جنایات آمریکا در اقصی نقاط جهان استفاده می کند اما وقتی که به اخبار مربوط به تدارک بمباران ایران می رسد، خفقان می گیرد!

نژاد پست ریاست جمهوری را اشغال کرد، سیاست درگیر شدن با غرب بر سر مسئله هسته ای را در پیش گرفت. این تصمیم از قبل توسط رهبری عالی رتبه رژیم گرفته شده بود. او به اجرا گذاشت. ... یک استاد علوم سیاسی که بطور مرتب با اعضای وزارت امور خارجه صحبت می کند به من گفت که این استراتژی وابسته به این پیش فرض است که روسیه (از ایران) حمایت خواهد کرد. ... برخی از مذاکره کنندگان (جمهوری اسلامی) فکر می کنند اگر روش خصمانه ای را با غرب پیشه کنند مسکو مجبور می شود تهران را بعنوان پایگاه قوی خود در خاورمیانه انتخاب کند. آنها فکر می کنند که الان راه پیشروی از طریق شرق است.» (۲)

در خیال سران جمهوری اسلامی، این سیاست به چند هدف میتواند خدمت کند: ساکت کردن مردم، مرهم گذاشتن بر اختلافات درون رژیم و یافتن دوستان بین المللی.

این سیاست تا بدانجا که روی به مردم دارد تلاش احماقانه ای است برای تقویت «ملی گرایی ایرانی» و دمیدن غرور کاذب تا شاید مردم بطور موقت جنایات و چپاولگری های ۲۷ ساله اینان را فراموش کنند. تا آنجا که روی به صفوف داخل رژیم دارد، هدف متحد کردن جناح های مختلف به دور ثوری جدید بقاء است. تا آنجا که روی به آمریکا و قدرت های اروپائی دارد، هدفشان این است که آمریکا را تحریک کنند تا آمریکا حمله نظامی اش به ایران را تسریع کند. این مرتجعین روی آن حساب میکنند که با حمله نظامی آمریکا، احساسات مسلمانان خاورمیانه در حمایت از جمهوری اسلامی برانگیخته میشود و در داخل ایران، مردم بمباران شده آنقدر بیعت زده و مشغول جمع آوری اجساد عزیزان خود خواهند بود که کاری به رژیم نخواهند داشت و بدین ترتیب اینان فرجه دیگری برای بقاء خواهند یافت؛ فرجه ای که بهایش را مردم ایران با دهها و شاید صدها هزار کشته خواهند پرداخت.

این سیاست، تا آنجا که روی به قدرت های رقیب آمریکا دارد، هدف شکاف انداختن میان آمریکا و اروپا یا روسیه و چین را دنبال میکند و منطبق است بر استراتژی به اصطلاح «شرق در مقابل غرب» که جدید از مغزهای نوکر صفخانه اینان (با کمک شرکتهای مشورتی غربی و روسی و چینی) تراوش کرده است. آنان تاکنون نوکر قدرت های سرمایه داری امپریالیستی غرب بودند و اکنون که غرب دیگر آنان را نمی خواهد، مجبورند در بازار جهانی بدنبال ارباب دیگری بگردند و چشم امید را به خریداران از روسیه و چین دوخته اند.

سانسور اخبار خطرانی که مردم را تهدید می کند!

ضدیت خصمانه این رژیم با مردم بی حد و حصر است. بر هر کس روشن است که تک تک اعضای این رژیم ذره ای دغدغه منافع مردم، جان مردم و «منافع ملی» را ندارند. آنان فقط به منافع طبقاتی سیاسی و اقتصادی خود

سران جمهوری اسلامی با ژستهای پهلوان پنبه ای اعلام کردند که ایران به جرگه قدرت های هسته ای پیوست! ژستی تو خالی تر و نفرت انگیز تر از اداهای محمدرضا پهلوی که رژه نظامی راه می انداخت و با هواپیماهای اف ۱۶ آمریکائی و تانکهای انگلیسی که در ازای پول نفت به عاریت گرفته بود، «غرور ملی» به رگهای خودش و مردم تزریق می کرد.

آیت الله های نماز جمعه خوان، با پروئی هیاهو راه انداختند که از این پس روز دست یابی اینان به «قدرت هسته ای» را باید بعنوان روز ملی جشن گرفت و از مردم خواستند که احساس «غرور ملی» کنند. غافل از آنکه اکثریت مردم از اینکه ۲۷ سال یک رژیم قرون وسطائی مذهبی بر آنان حکومت کرده، نه تنها ذره ای احساس غرور (از نوع ملی و غیر ملی اش) نمی کنند بلکه احساس می کنند غرورشان بشدت چریحه دار شده و آزادی و سربلندی شان زیر لگدهای این مرتجعین له شده است.

تلویزیون های دولتی در بوغ و کرنا دمیدند که ایران اتمی شده و کودکان مدارس را مجبور کردند به این مناسبت جشن بگیرند. ژست های این اوباش ضد مردم، از قیبه های ژنرالهای هسته ای پاکستان نیز خنده دار تر است. هم مردم مسخره شان میکنند و هم تحلیل گران هسته ای غرب بایخند تمسخر، بشکن و بالای احمدی نژاد و همپالکی هایش را نظاره میکنند.

روزنامه نیویورک تایمز دو روز پس از خبر «هسته ای» شدن ایران نوشت تحلیل گران هسته ای غرب میگویند ایران فاقد مهارت، مواد و ابزار لازم برای نزدیک شدن به آرزوهای هسته ای اش می باشد. «هیچ چیز نسبت به قبل عوض نشده است... طبق تخمین های کاخ سفید، ایران ۵ تا ۱۰ سال با درست کردن یک عدد سلاح هسته ای فاصله دارد و برخی تحلیل گران می گویند شاید تا ۲۰۲۰ به آن سطح برسد.» (۱)

این روزنامه از قول دیوید آلبرایت، رئیس انستیتوی علوم و امنیت بین المللی در واشنگتن که برنامه هسته ای ایران را از نزدیک زیر نظر دارد، نوشت: «آنها به مسئله خیلی رنگ و لعاب می زنند. هنوز راه بسیار درازی را باید طی کنند.»

با این وجود، دولت بوش فوراً از فرصت استفاده کرده و خواهان آن شده که کشورهای دنیا «گام قدرتمندی» علیه ایران بردارند و ایران را تنبیه کنند. «تنبیه ایران» واژه ای است که در مجامع بین المللی مترادف است با اعمال تحریم های اقتصادی و بمباران ایران.

سیاست جدید جمهوری اسلامی، مبنی بر سینه سپر کردن و مدعی «قدرت هسته ای» شدن، سیاست جدید جمهوری اسلامی برای بقاء است. سیاستی است برای تسریع درگیری با آمریکا از طریق اتکاء به روسیه و چین. یک خبرنگار غربی به نام مایکل اسلکمن در اواخر اسفند ۸۴ از تهران گزارش داد: «وقتی احمدی

حمایت کند بلکه صاحب دولتی هستیم که عاقدانه می خواهد ما را گوشت دم توپ منافع ارتجاعی اش کند. این رژیم مانع بزرگی در مقابل آماده شدن، هشیار شدن، و دست به کار شدن مردم در حفظ خود و فرزندانشان از حملات نظامی آمریکا است. این رژیم باید هر چه زودتر سرنگون شود تا مردم ما بتوانند با یکدیگر متحد شده و جلوی جنایتی را که در شرف تکوین است بگیرند. زمانی که ما در ایران دست بکار شویم، نقشه های نظامی و اقتصادی که علیه مردم ایران تدارک دیده اند بی اعتبار خواهد شد؛ مردم جهان بسرعت به یاری ما خواهند شتافت و اگر دولتهای امپریالیستی بالاخره دست به این جنایت بزرگ علیه ما بزنند، مردم آن کشورها در حمایت از ما و انقلاب ما به پا خواهند خاست. از اینکه ممکنست بسیاری از مردم خاورمیانه احساساتی شده و در مقابل آمریکا از جمهوری اسلامی حمایت کنند، نباید بهراسیم. باید آنان را آگاه کنیم که منافع مردم خاورمیانه نه توسط اسلام گرایان به اصطلاح ضد آمریکائی برآورده می شود و نه توسط امپریالیستهای به اصطلاح متمدن. شبه نظامیان مرتجع زیر سایه ارتش آمریکا نیز دست به جنایت خواهند زد. در مقابل هیبت وقایع دچار بهت شدن و آرزوی غیر حقیقی بودن آن را کردن، شرط هشیاری و عقل نیست. رژیم جمهوری اسلامی - این بزرگترین مانع در مقابل اتحاد و تدارک هشیارانه خلق های ایران برای دفاع از خود - باید سرنگون شود. در تمام این تلاطمات ما باید پرچم مستقل و جبهه مستقل مردمی را بنا کنیم. ما نیز باید برای جنگی که متعلق به مردم و برای دفاع از منافع طبقه کارگر و خلفهای ایران و اتحاد آزادانه و داوطلبانه میان ملل تحت ستم است، تدارک ببینیم. و برای بنای دولت خودمان، دولتی که از دل انقلاب دموکراتیک نوین و سوسیالیستی بیرون خواهد آمد، بجنگیم. ■

منابع:

- 1- Analysts say a nuclear Iran is years away, The New York Times Thursday April 13 2006
- 2- In Iran, a Chorus of Dissent Rises on Leadership's Nuclear Strategy By MICHAEL SLACKMAN Published: March 15, 2006
- 3- THE IRAN PLANS by SEYMOUR M. HERSH, The New Yorker - Issue of 2006-04-17 Posted 2006-04-0

گیری شده است. تئوری «استفاده پیشگیرانه از سلاح هسته ای» راجورج بوش درسرخنای سالانه دوسال پیش وامسال خودبیان کرد. اماژاک شیراک رئیس جمهوری فرانسه نیز چندماه پیش تحت لوای «تهدید ایران» اعلام کرد که فرانسه آماده است بطور «پیش گیرانه» از سلاح های هسته ای اش استفاده کند. قدرت های بزرگ سرمایه داری هیچ ابائی از جنایت علیه بشریت ندارند. اگر منافع سودآوری سرمایه ایجاب کند دست بهرکاری میزنند. از آنجاکه در ایران یک رژیم بغایت مرتجع ومنفقودر میان مردم خودش، حاکم است، دست خود را تا اندازه ای باز می بینند.

بله اوضاع اصلا آرام نیست! نه تنها نقشه حمله نظامی به ایران روی میز کاخ سفید است بلکه نقشه تحریم اقتصادی ایران روی میز شورای امنیت است. و اضافه بر اینها سربازان آمریکائی وارد ایران شده اند. برخی از ژرنلهای آمریکائی در اعتراض به قصد کاخ سفید در استفاده از سلاحهای هسته ای در بمباران ایران، تهدید به استعفا کرده اند. اینها آن اخباری است که هیچ یک از روزنامه های ایران حق نوشتنش را ندارند!

هرش می نویسد که در اوایل زمستان گذشته یکی از مشاوران حکومت آمریکا، که از نزدیک با غیرنظامیان پنتاگون کار می کند به وی گفت که واحدهائی در حال فعالیت در میان گروههای اقلیت ملی در ایران که شامل آذری ها در شمال، بلوچ ها در جنوب شرقی و کردها در شمال شرقی است، می باشند. وی اضافه کرد: «سربازان ما در حال مطالعه جغرافیائی کشور و یخش پول میان عشایر قومی و استخدام خیرچینائی از میان قبایل محلی و چوپانان می باشند. اینها قرار است «چشمان ما در روی زمین» باشند...هدف کلی دامن زدن به تنش های قومی و تضعیف رژیم است.»

برای دولت آمریکا و متخصصین نظامی و اطلاعاتی اش روشن است که جمهوری اسلامی دارای بمب هسته ای نیست و نخواهد شد. اما همانطور که برای مشروع جلوه دادن حمله به عراق در مورد «سلاح های کشتار جمعی» صدام حسین دروغ گفتند و سند جعلی ساختند، در مورد ایران نیز خواهند کرد. اما تفاوت میان مورد عراق و ایران آن است که سران جمهوری اسلامی خودشان به این گمان که ایران بزودی صاحب بمب هسته ای شده و اسرائیل و کویت و عربستان سعودی و غیره را تهدید خواهد کرد، دامن می زنند. احمدی نژاد با لاف و گزاف اعلام می کند که ایران به زمره قدرت های هسته ای پیوسته است و با گنده گوئی اسرائیل و غرب و همه را تهدید می کند. جورج بوش که خود را صاحب «دم مسیحائی» و «ماموریت الهی» می داند با رقبای دیوانه ای مانند خودش روبروست که شیعه های آخرالزمانی خوانده می شوند. سیمور هرش می نویسد که یک دیپلمات عالیرتبه در وین به وی گفت: «همه بازرسان سازمان جهانی انرژی اتمی از اینکه ایرانی ها کلاه سر آنان گذاشته اند عصبانی اند و برخی معتقدند که رهبران ایران دیوانه اند؛ دیوانگان صد در صدی گواهی شده! نگرانی عمده البرادعی این است که رهبران ایران مانند نومحافظه کاران در واشنگتن، خواهان درگیری اند.»

چه کسی باید به فکر مردم باشد؟ خود مردم! ما نه تنها دولتی نداریم که از ما در مقابل تجاوزات خارجی

اینان گوش مردم را با خبر تمرین های نظامی چند قایق سیاه پاسداران در خلیج، کر می کنند اما نمی گویند که در همانجا هواپیماهای آمریکائی در حال تمرین چه نوع عملیاتی اند! طبق گزارش سیمور هرش، مدتی است که هواپیماهای آمریکائی از روی ناوهواپیما بری که در خلیج فارس لنگر انداخته، به پرواز در می آیند و ماموریت انتقال سریع بمب های هسته ای را تمرین میکنند. انتقال سریع بمب های هسته ای، قسمتی از نقشه فعلی کاخ سفید برای بمباران هوائی ایران است. (۳) هرش مینویسد: «یکی از نقشه های اولیه ای که پنتاگون در زمستان گذشته به کاخ سفید ارائه داد شامل استفاده از سلاح های هسته ای «بناکر باستر» برای نابود کردن تاسیسات هسته ای زیر زمینی ایران می باشد... محو کردن تاسیسات هسته ای شکست مهمی در زمینه جاه طلبی های هسته ای ایران خواهد بود اما سلاح های غیر هسته ای قادر به اینکار نیستند زیرا این تاسیسات در زیرزمینی به عمق ۷۵ متر قرار دارد.»

این زیرزمین راروسه ابرای جمهوری اسلامی ساخته اندو شبیه نمونه ای است که در دوران جنگ سرد در مسکو ساخته بودند. هرش می گوید، در اوائل دهه ۱۹۸۰ دستگاه های اطلاعاتی آمریکائی متوجه شدند که حکومت شوروی در حال درست کردن تجهیزات زیرزمینی در بیرون مسکو است. آنان نتیجه گیری کردند که شوروی هالین تجهیزات رابرای تضمین ادامه کاری رهبری حکومت شوروی در شرایط رخداد جنگ هسته ای، ساخته اند. تسهیلات مشابهی در واشنگتن موجود است. تسهیلات مسکو هنوز پابرجاست و اطلاعات آمریکا در مورد آنها هنوز جزو اسناد محرمانه است. هرش اضافه می کند که در دوران جنگ سرد (میان بلوک غرب و شرق به رهبری آمریکا و شوروی) نیز صحبت از آن بود که برای نابود کردن تاسیسات هسته ای زیرزمینی شوروی از سلاح های هسته ای «بناکر باستر» استفاده شود.

هرش از قول یک مقام اطلاعاتی قدیمی دولت آمریکا می نویسد: «تصمیم گیری بسیار مشکلی است اما در مورد ژاپن این تصمیم گیری را کردیم.»

مسئله حمله هسته ای به ایران آنقدر جدی است که موجب بروز اختلافات شدید در میان نظامیان آمریکائی شده و عده ای از ارتشیان عالیرتبه تهدید به استعفاء کرده اند. اما جمهوری اسلامی در مورد این خبر حققان گرفته است.

به گفته فردی که هرش از وی به نام مشاور پنتاگون در امور جنگ علیه ترور یاد می کند، نگاه جدی دولت بوش به استفاده از سلاح های هسته ای نتیجه ظهور دوباره نظریه استفاده از سلاحهای هسته ای تاکتیکی، بین نظامیان پنتاگون و محافل سیاست ریز دولت آمریکاست. یعنی مسئله صرفا به ایران محدود نمی شود. بلکه موضوع وسیع تر از این حرف هاست.

شک نیست که مسئله وسیع تر از این حرف هاست. قدرت های هسته ای آمریکا و فرانسه و روسیه و چین از یکدیگر نگرانند. نه از ایران. ایران بهانه ای است برای بازسازی نظام جهانی امپریالیستی از طریق نابودی و مرگ. سلاح های هسته ای آمریکا به سوی ایران نشانه نرفته اند. بلکه با وجود تمام شدن جنگ سرد هنوز بسوی روسیه و حتی فرانسه نشانه

تغییرات سیاسی سریع در نپال

سرویس خبری جهانی برای فتح - ۲۲ می ۲۰۰۶

ملل تحت ستم، خودمختاری منطقه‌ی و استقرار دولتی با ساختار فدرال، تحقق شعار «زمین به کشتگر» و اتخاذ یک سیاست اقتصادی مستقل، حقوق پایه‌ی خلق در زمینه آموزش، بهداشت و اشتغال و حقوق خاص برای کاست‌های سرکوب شده {مانند دالیت‌ها که به اصطلاح نجس خوانده می‌شوند} و زنان است که در مورد هیچ یک از اینها کلمه‌ی ای نیز نگفته است. واضح است که مشکلات اساسی مردم نپال، مشکلاتی که بطور روزمره با آن مواجه‌اند، با این بیانیه جواب نخواهند گرفت. «

صدر پراچاندا در اطلاعیه ادامه داده می‌نویسد: «سکوت حیرت‌انگیز نسبت به حل مشکلات جدی جامعه نپال که جنگ خلق طی دهسال بر آن تاکید گذارده و سکوت در مورد مذاکرات تردید‌های جدی در رابطه با این بیانیه برمی‌انگیزد. هر نپالی باید به این مسئله فکر کند که شاید این بیانیه بخشی از یک توطئه جدی برای کنار زدن مذاکرات، انتخابات مجلس موسسان و دست یافتن به یک راه حل سیاسی مترقی است و می‌خواهد در میان مردم گیجی بوجود آورد. این بیانیه هیچ اشاره‌ای به تفاهم نامه ۱۲ نکته‌ی ای نکرده است. این کار بوی بد توطئه چینی را به دهد که می‌خواهد تمام دستاوردهای جنبش را به حساب احزاب پارلمانی واریز کند. اینکه آیا هفت حزب می‌خواهند روحیه و آمال تفاهم نامه ۱۲ نکته‌ی را سرنگون کنند یا خیر یک سوال جدی است. «

صدر پراچاندا اطلاعیه خود را با این نتیجه‌گیری به اتمام می‌رساند:

«از آنجا که مانعده سپرده ایم که این موضوعات جدی را روی میز مذاکره بگذاریم و در میان توده‌های مردم بحث و طرح کنیم، از تمام احزاب سیاسی، جامعه مدنی، سازمان‌های اجتماعی، روشنفکران و شخصیت‌های مشهور و توده‌های وسیع مردم می‌خواهیم که بطور جدی وارد بحث و مناظره بر سر این مسائل اساسی شوند. «

پس از تشکیل موفقیت آمیز جلسه کمیته مرکزی، حزب کمونیست نپال (ماوئیست) در جواب به تشکیل ولسی جرگه یک نقشه راه به احزاب پارلمانی فرستاد. نشریه اینترنتی کانتیپور آنلاین در ۱۳ می نوشت که این نقشه راه شامل ۲۲ نکته است که عبارتند از: «اعلام یک آتش بس - تصویب یک الگوی رفتار برای طرفین - تشکیل یک تیم مذاکره از سوی طرفین - آزاد کردن زندانیان سیاسی - تشکیل یک حکومت موقت و تصویب راهنمای عمل برای آن از طریق تشکیل کنفرانسی که نمایندگان تمام احزاب سیاسی، جامعه مدنی و شخصیت‌های مشهور اقلیت مختلف در آن شرکت داشته باشند - تعیین بخش‌های انتخاباتی

نداخت که منجر به مرگ بیش از ده نفر زخمی شدن ۵۰۰۰ تن شد. هزاران نفر دستگیر شدند. مردم نیز هیچ وقت مسالمت آمیز نبودند. اولاً با وجود آنکه حزب کمونیست نپال (ماوئیست) فراخوان یک آتش بس را در دره کتمندو داده بود، اما اردوی رهائی بخش خلق که تحت رهبری حزب است، تمام شاهراه‌های کشور را تحت کنترل مسلحانه خود گرفته بود. در طول ۱۹ روز اردوی رهائی بخش دست به حملات مهمی علیه استحکامات دولت و اردوی دولتی زد و یک چرخ بال اردوی شاهی را در شرق نپال سرنگون کرد.

در تظاهرات‌های کاتماندو و شهرهای دیگر باره‌امیان مردم و نیروهای امنیتی درگیری شد و اگر مردم اسلحه نداشتند، اسلحه و سلاح‌های ابتدائی محلی داشتند. مردم برای ممانعت از ورود اردو به شهرهای مختلف سنگر بر پا کرده و مانع از ورود اردو به شهرهای لاتیپور، کیرتیپور شدند و در شهرهای باکتاپور و تهمی و مناطق اطراف کتمندو دست به مقاومت خشونت آمیز زدند.

صدر حزب کمونیست نپال (ماوئیست) اطلاعیه‌ی او در ۱۸ می صادر کرد و گفت:

«حزب ما از بیانیه ارائه شده توسط حکومت هفت حزب که امروز در پارلمان تصویب شد حمایت میکند و آن رایک پیروزی برای تفاهم نامه ۱۲ نکته‌ی {تفاهم نامه‌ی که میان حزب کمونیست نپال (ماوئیست) و هفت حزب پارلمانی امضاء شد و پایه اعتصاب عمومی ماه اپریل شد} و جنبش تاریخی مردم میدانند. این بیانیه گام‌های سیاسی مهمی علیه سلطنت خودکامه فئودالی برداشته است. به همین دلیل حزب ما مفتخر است که برخی از خواسته‌هایی که از زمان قبل از آغاز جنگ خلق طرح می‌کردیم برآورده شده است (هرچند بطور قسمی). اما این بیانیه در کلیت خود به نیازها و آمال مردم جواب نمیدهد. «

بیانیه‌ی مورد بحث، اقتدار شاه بر اردوی شاهی نپال را منحل می‌داند. این بیانیه برخی تغییرات صوری دیگر مانند تغییر نام‌ها از اردوی شاهی نپال به اردوی نپال و حکومت اعلیحضرت پادشاه نپال به حکومت نپال را صورت داده و اعلام میکند که نپال از این پس یک پادشاهی مذهب هندوئیست بلکه یک دولت سکولار می‌باشد.

اما صدر پراچاندا تذکره داده است که تقلیل شاه به یک مقام صوری هنوز «بطور کامل» انجام نشده و به «آمال مردم مبنی بر لغو سلطنت و استقرار یک جمهوری پاسخ نمی‌دهد.»

«این بیانیه علیه دخالت فزاینده نیروهای خارجی در امور سیاسی نپال موضع نگرفته و حتی کلمه‌ی ای از تجدید سازماندهی کامل دولت صحبت نکرده است. این تجدید سازماندهی در چارچوب خاص نپال به معنای به رسمیت شناختن حق تعیین سرنوشت برای

نپال شاهد تغییرات بیسابقه‌ی است. سه هفته اعتصاب عمومی در ماه اپریل شاه نپال را وادار به برقراری مجدد پارلمان کشور کرد که شاه آنرا ۴ سال پیش منحل کرده بود. سپس مجلس نمایندگان صدراعظمی را انتخاب کرده و پس از چند روز کابینه‌ی ای را معرفی کرد. از آنجا که این احزاب پارلمانی هنوز از فرهنگی که تحت حاکمیت سلطنت به آن عادت کرده گسست نکرده‌اند، بر سر پست و مقام شروع به جنجال کردند. روز ۱۸ می، این کابینه بیانیه‌ی ای تسلیم مجلس کرد که تصویب شد. رهبران پارلمانی این روز را یک روز تاریخی نامیدند. روز بعد حکومت یک روز تعطیل ملی اعلام کرد به امید اینکه چند هزار نفر را برای حمایت از بیانیه‌ی اش به خیابان بکشاند. در سراسر کشور چند هزار نفر به خیابان‌ها آمدند اما همین‌ها نیز علاوه بر حمایت از بیانیه‌ی شاعسر دادند که: «ای رهبران! هوشدار که یکبار دیگر به ما خیانت نکنید!»

از زمان برقراری مجدد پارلمان تقریباً هر روز از سوی افشارمختلف تظاهرات برپا شده است که برجسته‌ترین آن تظاهرات خشمگین دانشجویان در اوایل ماه می بود. صحنه اصلی این تظاهرات ها ساختمان صدارت به نام سنگاد بار می‌باشد. از زمان برقراری مجدد پارلمان اغلب روزها ساختمان صدارت در محاصره تظاهر کنندگانی بود که اعتماد به حکومت جدید ندارند. مضافاً، در ۱۹ می بی بی سی گفت: «حکومت قصد دارد بی سرو صد تظاهرات رادریخش‌هایی از کتمندو بخصوص در اطراف ساختمان‌های دولتی و قصر شاه غیرقانونی کند. یعنی همان کار را بکنند که قبل از آنها حکومت پادشاهی کرده بود.»

صدراعظم جدید نپال به نام گیریا کویثیرا لاپس از ارائه بیانیه به پارلمان گفت: «ما از طریق جنبش مسالمت آمیز موفق شدیم قدرت را به مردم منتقل کنیم و آنان را بعنوان تنها منبع مشروعیت قدرت دولتی تثبیت کنیم. «

این موضع عوام فریبانه حتی با اعترافات خودش در تضاد است که گفته بود: «هر کلمه این بیانیه با خون شهدا نوشته شده است.»

اولاً، این رهبر حزب پارلمانی کاملاً چشم خود را بر آن نیروئی که مبارزه ۱۹ روزه را قرین موفقیت کرد می‌بندد. بدون یک جنگ ۱۰ ساله که تحت رهبری حزب کمونیست نپال (ماوئیست) پیش رفته است این اعتصاب عمومی اصلاً اتفاق نمی‌افتاد.

دوماً، این ۱۹ روز مبارزه هیچ‌وجه مسالمت آمیز نبود. حداقل از سوی رژیم حاکم مسالمت آمیز نبود. شاه گیاندراپولیس و ارتش خود را بجان تظاهر کنندگان

جواب به نامه های رسیده

درین شماره نشریه نمی توانیم به تمام نامه های رسیده جواب دهیم و صرفاً به دو نامه عاجل پاسخ میدهم . امید داریم بتوانیم در شماره آینده تمام نامه هارا جواب دهیم

باسلام ! من اهل ایران هستم و در هیچ سازمانی عضویت ندارم، ولی در موارد بسیاری باشما توافق نظر دارم و فکر میکنم امکان همکاری باشما وجود دارد. من کتابهای زیادی از آثار بنیانگذاران سوسیالیسم علمی دارم و اگر مائل باشید میتوانم آنها را برای شما بازتایپ کرده و از طریق انترنیت بفرستم . اگر کمک دیگری از من ساخته است لطفاً بگوئید .

موفق باشید !

و. ف. گ. « - ۴ اپریل ۲۰۰۶

رفیق عزیز ف. گ. !

متقابلاً سلام های ما را بپذیرید. با امتنان از حسن نظرتان در مورد ما و از آمادگی تان برای همکاری با ما، خاطر نشان میسازیم که شما در یک مورد بسیار ضروری پیشنهاد همکاری داده اید. ما بخصوص در داخل افغانستان با کمبود کتاب مواجه هستیم و خواهیم توانست از همکاری تان در بازتایپ آثار کلاسیک بخوبی استفاده کنیم .

اما در مورد اینکه میگوئید در هیچ تشکیلاتی عضویت ندارید ولی در موارد بسیاری با ما توافق نظر دارید، یک پیشنهاد مشخص برای تان داریم. شما یقیناً میدانید که حزب کمونیست ایران (مارکسیست - لنینیست - مائوئیست) یکی از اعضای جنبش انقلابی انترناسیونالیستی و یک حزب همسنگر با حزب ماست. قاعدتاً باید با آن حزب نیز در موارد بسیاری توافق نظر داشته باشید. پیشنهاد ما برای شما این است که با حزب کمونیست ایران (م ل م) داخل تماس شوید و در آن خود را متشکل سازید . اگر از بابت تامین ارتباط مشکل داشته باشید، ما را با خبر سازید . سعی خواهیم کرد درین مورد شما را مدد رسانیم .

موفق باشید

رفقای عزیز درود بر شما ! من قبلاً نامه ای برای شما نوشته بودم که رفیق ... گفت آن نامه را پست کرده است . ولی جوابی دریافت نکردم . یعنی او میگوید هنوز جوابی برایش نیامده است . نمیدانم علت چیست ؟ لطفاً اگر نامه را دریافت داشته اید و اگر جواب می دهید مرا بیش از این منتظر نگذارید .

منمون از شما .

و. ج. ا. « - ۲۸ / ۵ / ۲۰۰۶

این هم نامه قبلی که نوشته بودم :

به دفتر سیاسی حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان !

رفقای عزیز درود بر شما ! امید وارم در راستای پیشبردها و اهداف والای تان موفق و سرشار باشید .

اینجانب و. ج. ا. « فرزند و. م. ا. « (متولد سال) ولایت... ولسوالی منطقه با برابر از تشکر از خدمات عالی قدرو گرانبهای تان در رابطه با سر نوشت توده های تحت ستم کشورمان و سایر جوامع تحت استبداد (زهر نوحش) . می خواهم مراد صرف تان بپذیرید تا بتوانم به عنوان یک انسان در دیده گام به گام باشما با صداقت کامل و تا آخرین لحظه حیانت در جهت منافع توده های تحت ستم قدم بر دارم .

اینجانب از دیرسالی بود مطالعه ام را گاه نا گاهی در وضعیت نا بسامانی کشور مان از آنجائیکه خود تان بهتر در جریانید ، را روی کتاب های که خواندنش در آنجا بازی با مرگ بود ، داشته ام .

از دو سال است که در ... شهر ... زندگی میکنم و با همکاری دوستانه ... کتاب های چون : بازشناسی قرآن ، اسلام و مسلمانی و ... و نیز مدخلی بر علم انقلاب ، زندگی نامه و فعالیت های مارکس بزرگ ، لنین ، مائو و نیز بر نامه و اساسنامه حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان را مطالعه نموده ام و نیز جریده شعله جاوید را از دیر گاه هست مطالعه می نمایم. در قبال اینها نامی شگانه نقاشی چندی در رابطه با به رسوائی کشیدن چهره های خون آشام ادیان داشته ام .

در اخیر : بنا بر مطالعه دقیق و درک نظریات تان همه اش مورد قبول بوده و اگر مرا در صفت تان بپذیرید ، ممنون می شوم .

و. ج. ا. « - تاریخ اول ماه می ۲۰۰۶

رفیق عزیز ج. ا. !

پس از درود و سلام :

ما نامه مورخ اول می شما را قبلاً نگرفته بودیم . رفیق ... از ما آدرس پستی دارد ، ولی از مدتی به اینطرف ما مستقیماً به آن آدرس دسترسی نداریم . البته ممکن هم هست که نامه در پست گم شده باشد . در هر حال خوشوقتم از اینکه نامه مورخ ۲۸ می تان را گرفتیم .

رفیق عزیز !

مطابق به مقررات آئین نامه تشکیلاتی حزب ، تشکیلات حزب در منطقه و محل مورد سکونت تان ، از این صلاحیت تشکیلاتی بر خوردار است که راساً به جلب و جذب افراد به حزب اقدام نماید و داوطلبی عضویت و عضویت آنها به حزب را بپذیرد .

از اینجهت شما برای داوطلب شدن عضویت در حزب، نیازی ندارید که به دفتر سیاسی حزب درخواست بدهید. رفیق ... و یک رفیق دیگر در منطقه و محل مورد سکونت تان میتوانند شما را تضمین کنند و شما بجهت داوطلب عضویت در حزب پذیرفته

شوید. البته چنانچه غیر از رفیق ... کس دیگری در آن منطقه یا محل برای تضمین شما نباشد، مشکل پیش می آید. چرا که برای پذیرش داوطلبی عضویت در حزب، تضمین از طرف دو عضو حزب ضروری است. در چنین صورتی ما کوشش خواهیم کرد از رفقای که شما را بشناسند، در مورد شما معلومات بگیریم و حد اقل یکی از آنها را تشویق نمائیم که در پهلوی رفیق ... داوطلبی عضویت تان را به حزب تضمین نماید .

موفق باشید !

بقیه در صفحه : ۱۶

تغییرات سیاسی سریع در نپال...

بطوری که نمایندگی همه اقشار، کاست ها ، بخش ها و جنسیت ها تضمین شود - برگزاری انتخابات مجلس موسسان تحت نظارت مجامع قابل اعتماد بین المللی ؛ و تجدید سازماندهی تمام ساختار دولت منجمله اردوی رهائی بخش و اردوی شاهی نپال طبق اراده توده ها که از طریق انتخابات مجلس موسسان بیان خواهد شد .

حزب مائوئیست همچنین اعلام کرد که تدارک برای مذاکرات توسط یک تیم سه نفره تحت رهبری عضو کمیته مرکزی کریشنا بهادر ماها را انجام خواهد شد . کریشنا بهادر با هوایما از شهر نیپال گنج در غرب نپال وارد کتمندو پایتخت نپال شد . یک تیم ۱۳ نفره از سخنرانان حزب نیز تعیین شده اند که میتینگ های توده یی مسالمت آمیز در سراسر کشور برگزار کنند . بی بی سی گزارش داد که در یک میتینگ توده یی که در ۲۰ می در شهر بیراتناگر در شرق نپال برگزار شد ده ها هزار نفر شرکت کردند . در این میتینگ یکی از اعضای تیم مذاکره از طرف حزب سخنرانی کرد . یکی از اعضای این تیم مارتیکا پراساد یاداو است . او همراه با سورش آلی مگر که از رهبران حزب است در تاریخ فبروری ۲۰۰۴ در کشور هند روبرو شده و به نپال منتقل شده بودند . این دو تن در روز ۱۲ مه از زندان اردوی دولتی آزاد شدند .

همزمان ، قدرت های بزرگ به دخالت های سیاسی خود ادامه می دهند . درست پس از استقرار مجدد پارلمان ، ریچارد بوش که یکی از مقامات وزارت امور خارجه آمریکا در منطقه آسیا و آسیای مرکزی است به نپال سفر کرد . اولین چیزی که از سوی آمریکا به صدر اعظم جدید نپال پیشنهاد شد تامین اسلحه برای اردوی شاهی نپال بود . بوش در جلسه کنگره آمریکا گفت : " ما آماده ایم که به نیروهای امنیتی حکومت جدید نیز کمک کنیم ؛ من به صدر اعظم نپال کوئیرالا همان چیزی را گفتم که روز ۲ می در ملاقاتم با وی گفته بودم . " ■

فراخوان جبهه دموکراتیک انقلابی هند

از مبارزاتی که در چاتیسگار در جریان است حمایت کنید!

سرویس خبری جهانی برای فتح - ۲۲ می ۲۰۰۶

چاتیسگار یک ولایت جدید است که در هند مرکزی ایجاد شده است. بخشی از سرزمین جنگلی وسیع و دورافتاده ای است که در قلب هند قرار دارد و از شمال تا جنوب هند کشیده می شود. حزب کمونیست هند (مائوئیست) در این منطقه فعال است. بیشتر اهالی این منطقه خلق های قبیله ای اند که به آدیواسی معروفند. آدیواسی ها کارگران روزمزد بوده و زندگیشان را عمدتاً از منابع طبیعی جنگل ها تامین می کنند - بطور مثال از طریق جمع آوری برگ سگرت بیری و فروش آن یا برداشت گلها و گیاهانی که در تولید لیکور استفاده می شوند. اخیراً دولت هند برای از بین بردن پشتوانه و تکیه گاه جنگ مسلحانه حزب کمونیست هند (مائوئیست) دست به جابجائی وسیع اهالی آدیواسی در این منطقه زده است. دستجات اوباش مسلح که توسط دولت سازمان یافته اند و نیروهای امنیتی دولت هند، تا کنون پنجاه هزار تن از آدیواسی ها را از روستاهای شان بیرون رانده و در اردوگاه هایی که به زندان می مانند و در کنار شاهراه ها و زیر نظارت ارتش قرار دارند اسکان داده اند.

قدرت است اما در سطح محلی حزب در اقلیت میباشد و با حمایت حزب بی جی پی که حکومت محلی را در دست دارد براه افتاده است. هر دو حزب دست در دست یکدیگر این کارزار بیرحمانه ترور و وحشت علیه مردم را پیش می برند. تمام نیروهای پارلمانی، اوباش لومپن، عناصر فتودال و مقامات حکومتی و پولیس هستند که با هم یک کارزار هماهنگ و منظم و همه جانبه را براه انداخته اند. در پشت آنان سرمایه داران بزرگ هند و امپریالیستها ایستاده اند. این منطقه یک منطقه بسیار غنی از نظر سنگ آهن است و گروه مالی صنعتی تاتاس (که بزرگترین انحصار خانوادگی سرمایه داری هند بوده و صاحب کارخانجات فولاد و بسیار چیزهای دیگر می باشد) پیشاپیش قراردادهای کلان بر سر زمین این مناطق را با دولت امضا کرده است.

ناگزالی ها با شدت با جابجائی مردم تحت عنوان اجرای این طرح های به اصطلاح "توسعه" مخالفت کرده اند. تنها کمکی که مردم روستاهای جنگلی تا کنون دریافت کرده اند از سوی ناگزالی ها بوده است که جیره غذائی محدود خود را با قبائل جابجا شده تقسیم میکنند. تحت چنین شرایطی ما از شما میخواهیم که به هر تریبی میتوانی به حمایت از مردم این قبائل که در محاصره دولت هند در خطر گرسنگی اند برخیزید. مردم این قبائل صرفاً بخاطریکه "قد علم کرده" و حاضر نیستند در مقابل حاکمیت فاسد این نظام ستم و استثمار سر خم کنند تنبیه می شوند. ما از شما می خواهیم به این مبارزه تاریخی که در قلب هند در جریان است یاری برسانید. شما می توانید به طرق مختلف این کار را بکنید: از کمک مالی تا اقامت در این مناطق و ارائه کمک های پزشکی و یا هر تخصص دیگر که می تواند کمکی باشد برای مردم یا نیروهایی که در حال جنگ با دولتند. ما همچنین از شما می خواهیم که خبر وقوع این واقعه هولناک را در جایی که به اصطلاح "بزرگترین دموکراسی جهان" خوانده می شود به گوش جهانیان برسانید. باید این حقیقت را به گوش مردم سراسر هند و جهان برسانیم. ■

محصول روستائیان را به آتش کشیده و احشام شان را به غارت برده اند - همه این کارها را به نام سالوا جودم انجام داده اند. از جون سال گذشته تاکنون اینکار ادامه دارد. اما به دلیل سانسور خبری شدید و منظم، این واقعه در مطبوعات گزارش نشده است. بجز چند خبر تحقیقی مطبوعات فقط تبلیغات دولت را چاپ کرده اند.

بیرحمی ها دهشتناک اند. سر پسران جوان را از تن جدا میکنند. کله جدا شده ی آنان را بر سر چوب زده و جلو در خانه شان نصب میکنند. به زنان بطور گروهی تجاوز کرده، آنان را شکنجه نموده و سینه هایشان را بریده اند. جنین زنان حامله را بیرون کشیده اند و آنان را در اعماق جنگل در حال خونریزی به حال مرگ رها کرده اند. روستاهاراکاملاً به آتش کشیده، محصول رانابود کرده و تمام احشام و مرغ هارا به غارت برده یا کشته اند. مردم را گله وار بدون اردوگاه های حصار کشیده برده اند - عیناً مانند دهکده های استراتژیک که آمریکا در ویتنام پیا کرده بود و با امپریالیستها در دیگر نقاط جهان هنگام پیش برد جنگ ضد چریکی انجام داده اند. زندگی مردم در این اردوگاه های اجباری بشدت غیر صحنی است و مجبورند به کار اجباری برای پولیس و نیروهای شبه نظامی تن دهند. دولت برای اینکه مردم را به تسلیم وادار می خواهد قحطی بوجود آورد. آنها در ابتدا تمام بازارهای محلی هفتگی را بستند و سپس جلو ورود کالاهای اساسی مانند برنج را به مغازه های مخصوص کالاهای جیره بندی گرفتند. همانطور که همه میدانند بازارهای محلی هفتگی تنها شاهرگ زندگی اقتصادی دهقانان آدیواسی می باشد زیرا در این بازارها محصولاتشان را می فروشند و نیازهای روزمره شان را خریداری می کنند. روشن است که هدف دولت آنست که مردم از گرسنگی بمیرند یا تسلیم شوند.

قوای دولتی علاوه بر اینکه محصول را آتش زده و احشام و مرغ ها را چور و چپاول کرده است، انبارهای آذوقه را نیز نابود کرده است. اهالی این منطقه که پیشاپیش زندگی بخور و نمیر داشتند اکنون در آستانه مرگ و میر ناشی از گرسنگی اند. ادامه عملیات سالوا جودم وضع را جهنمی کرده است. این کارزار توسط حزب کنگره که در سطح کشوری در

اطلاعیه زیر از سوی جبهه دموکراتیک انقلابی هند صادر شده است:

در کارزاری که دولت تحت عنوان سالوار جودوم (کارزار خنثی سازی) در منطقه با ستار از استان چاتیسگار در هند راه انداخته است، صد ها نفر دستگیر و شکنجه شده و به قتل رسیده اند. زنان مورد تجاوز گروهی قرار گرفته اند و اقتصاد مردم آدیواسی کاملاً نابود شده است. دولت با استفاده از ترور همه جانبه می خواهد جرقه های انقلاب را که میتواند مشتعل شود در قلب هند خفه کند.

در ۲۵ سال گذشته ناگزالی ها (مائوئیستهای هند به این نام مشهورند) مردم این قبایل را بیدار کرده و آنان را با یک زندگی مملو از سربلندی و احترام آشنا کرده اند، اتوریته بیرحمانه ماشین دولتی را درهم شکسته و نطفه های یک قدرت نوین خلق را برپا کرده اند. در این مبارزه قهرمانانه صد ها تن از مائوئیستها و هواداران شان برای تولد یک جامعه نوین جان خود را از دست داده اند. قبل از ظهور ناگزالی ها در صحنه، سی سال استقلال، ذره ای بهبود در زندگی این مردم قبایل ایجاد نکرده بود. اتفاقاً شرایط شان بدتر هم شده بود. شرکت های استخراج معادن زمینشان را ربودند و مقامات جنگلبانی و دیگر مقامات دولتی دست در دست فتودالهای محلی بطور مستمر آنان را چپاول و سرکوب کرده اند.

در طول این ۲۵ سال مبارزه مسلحانه علیه قوای دولتی، مردم آدیواسی از طریق تشکیل قدرت نوین خلق تحت رهبری مائوئیستهایی که با آنها زندگی میکنندومی میرند، به حداقلی از آموزش و بهداشت و دانش کشاورزی و غیره دست یافته اند. رسانه های گروهی از برج عاج های خود اعلام میکنند که ناگزالی ها جلو توسعه قبائل را می گیرند. در حالیکه این قبائل برای اولین بار در عمر شان بعد از ورود ناگزالی ها به این منطقه شاهد توسعه بوده اند. اکنون قوای دولتی با بیرحمی تمام می خواهند این پیروزی های کوچک بدست آمده طی ۲۵ سال مبارزه را درهم شکنند و مردم آدیواسی را از آن محروم کنند.

هزاران نفر را با زور از خانه و کاشانه شان بیرون رانده اند و بیش از صد نفر را بیرحمانه به قتل رسانده اند. ۷۰ روستا را سوزانده اند و به ۴۰ زن تجاوز گروهی کرده اند.

تظاهرات در یوران موترهای ریگ

امروز تظاهراتی توسط دریوران موترهای باری ریگ کش در شهر هرات در مقابل دفتر کار والی هرات به وقوع پیوست. این تظاهرات بدون سر دادن شعار و بصورت آرام آغاز یافت. تظاهر کنندگان که تعداد تقریبی دو صد نفر را تشکیل می دادند خواهان آن بودند که در قسمت بلند رفتن مالیات آنها دولت باید تجدید نظر نماید. آنها اعتراض داشتند که چرا مالیه هر موتر ریگ از فی تن ۸ افغانی به فی تن ۳۵ افغانی بالا رفته است.

قبلاً، بستر هریرو، دشتی در شمال شهر هرات و یکی دو سیلبر در اطراف شهر، ریگ ساختمانی مورد ضرورت شهر هرات را تامین می نمودند. قبل از رژیم کرزی، موترهای ریگ کش، ریگ مورد ضرورت شان را بدون پرداخت مالیه به دولت از این جا ها تهیه می کردند. در طی سه چهار سال گذشته، یک تعداد ریگریشن نیز در اطراف شهر هرات فعال گردیده اند که ریگ های طبیعی را می شویند و همچنان جفله ماشینی تهیه می کنند. در ابتدای رژیم کرزی، مقامات دولتی هرات، برای هر بار ریگ و جفله، چه طبیعی و چه شسته و مصنوعی، فی تن ۸ افغانی مالیه می گرفتند. چند روز قبل، مقامات ولایت هرات منابع ریگ اطراف شهر هرات را به قسم تیکه به بخش خصوصی سپرد. ناگهان مالیه هر تن ریگ و جفله از ۸ افغانی به ۳۵ افغانی بالا رفت.

تظاهرات دریوران موترهای بارکش، دو سه روز بعد از این افزایش ناگهانی مالیه صورت گرفته است. دریوران شکایت داشتند که در صورتیکه دولت فی تن ۳۵ افغانی از آنها مالیه میگیرد، آنها به کدام قیمت می توانند ریگ و جفله را بالای مشتریان شان به فروش رسانند؟ یکی از دریوران می گفت که در صورتیکه دولت مقدار مالیه را این قدر بالا برده است موظف است که برای ما کار نیز پیدا نماید. در صورتی که خود ما به دنبال کار می گردیم و کار پیدا می کنیم و روز و شب جان ما کنده می شود، چطور ازدیاد مالیات را بپذیریم؟

در این زمینه، رئیس معادن و صنایع ولایت هرات گفت که بالا رفتن مالیات موترهای ریگ از طرف وزارت معادن و صنایع صورت گرفته است. او گفت که ما هیچ کاری انجام داده نمی توانیم و نه هم می توانیم به دریوران وعده دهیم که مالیات حواله شده را از آنها نمی گیریم؛ ما مجبوریم چون از یک طرف تحت امر وزارت هستیم و از طرف دیگر این مالیات به خاطر بالا بردن معاشات مامورین از طرف دولت تعیین شده است. تا ما این مالیات را نگیریم و به مرکز ارسال نکنیم دولت می گوید که قادر به بالا بردن معاشات مامورین خود نیست. لذا چاره ای نداریم جز اینکه فرمان وزیر معادن و صنایع را اطاعت نمائیم.

شایان تذکر است که دولت از مالکان ریگریشن ها و لودرها اصلاً مالیه نمی گیرد، در حالیکه هم سرمایه های شان هنگفت است و هم سود شان از تهیه و فروش ریگ و جفله بسیار زیاد است.

پول اضافی ایکه دولت دست نشانده به انواع گوناگون از دریوران و یا تاجران و تیکه داران به نام مالیات می گیرد، در حقیقت به مثابه یک بار سنگین به دوش مردم زحمتکش افغانستان می افتد. چنانچه همه روزه از دیدن نرخ ها و یا تزاید نرخ دالر را شاهدیم. هر زمانی که دولت بنام مالیه صد افغانی اضافی از تیکه دارها، تجار و دریوران می گیرد، آنها قیمت جنس را دو صد افغانی بالا می برند. به این ترتیب این مالیات اضافی بصورت غیر مستقیم دو برابر از مردم گرفته می شود.

تظاهرات دریوران موترهای باری ریگ کش تا ظهر دوام یافت اما بی نتیجه به پایان رسید. ■

بقیه از صفحه ۱۳

آینده جوانان فرانسه...

جو جشن و سرور بناگهان تیره و تار میشود، گرچه آسمان کماکان آبی باقی میماند. چندتائی ت. ار. اس. (پولیس ضد شورش) بر روی ریل ها ظاهر میشوند. تعدادشان آنقدر زیاد نبود که موجب نگرانی شود؛ در حقیقت، آنان وحشتزده تر به نظر میرسیدند. ولی توجه همه جلب شده است. بعد صدها نفر از ت. ار. اس. از یک در نامرئی در دیوار بیرون ریختند و یک خط درگیری از یک دیوار تادیوار دیگر تشکیل دادند. نوعی کش و گیر شروع شد. به چند تا از جوانان گاز بیحسی اسپری کردند. بدون هیچ علامت آشکاری، ناگهان سپرها بالا رفت. اقلیت بزرگی سر و صورتشان را پوشانیدند. چند تا سنگ، گلوله های منور و قطعات فلزی بطرف صف پولیس به پرواز درآمد. اکثر جوانان به نشانه عدم تأیید شعار میدادند: «نه، نه». در یک آن، سنگ های زیادی به پرواز در آمدند. صف دیگری از پولیس ها از جهت مخالف ظاهر میشوند، در حالیکه از ایستگاه پشت سر ما میآمدند، فقط برق خورشید بر روی کلاهخودهایشان آنان را از فاصله دور قابل رویت میساخت. در تله افتاده بودیم.

جوانان آرام هستند. قبلاً چنین وضعی را از سر گذرانیده بودند. برخی از آنان همین امروز صبح

پولیس ضد شورش با عده ای از متعلمین درگیری های کوتاهی انجام داد و نیم درجی را با بانوم لت و کوب کرد ولی دست به حمله کلی نزد. همان روز صبح در کان، واقع در نورماندی، ۲۰۰۰ نفر ایستگاه ریل را بمدت دو ساعت اشغال کردند. پولیس حمله کرد، جوانان پاسخ دادند و خشونت جدی تر شد.

جوانان دور و بر من از دالان زینه یی به خیابان بالای سری آمده اند تا در مورد حرکت بعدی صحبت و تصمیم گیری کنند. به گروه هائی تقسیم شدند. یک نماینده از دانشجویان دانشگاه با بلندگو به آنها گفت: عجله کرده صف ها را تشکیل داده برای عملیات بعدی براه افتند. جوانی در پاسخ فریاد زد: «تا همه اینجا نرسیدن کسی نرود». آنها صبر کردند تا آخرین مبارزین مغرور از پله ها بالا بیایند. گروه کوچکی بینر سرخ بزرگی با علامت خاص مکتب شان را حمل میکردند که مردم را به راهپیمائی بسمت غرب فرامیخواند. رهبران متعلمین با بلندگوئی در یکدست ویی سیم دردست دیگر، قبل از آنکه جمعیت را عازم راهپیمائی کنند، بجائی دیگر و بین خودشان مشورت میکردند.

آنها جاده کمربندی دور پاریس را مسدود کردند. عده ای دستگیر شدند. بعداً در آنشب، وقتی برای راهپیمائی بسمت حومه مهاجرنشین جمع شدند، پولیس حمله کرد، آنها را با اسپری های بی حس کننده، گاز اشک آور و باتون، متفرق نمود. ■

وضعیت مشابهی را تجربه کرده بودند. رهبران در بلندگوها فریاد می زدند همه کنار یکدیگر جمع شوید. یکی گفت، اگر پولیس حمله کرد دستها را بهم قلاب کنید. همه با این رهنمود قانع نشدند. چند تا جوان از دیوار بسمت ساختمانی مسکونی بالا رفتند تا بتوانند از آنجا فرار بکنند، ولی بلندگوها گفتند: «همه ما نمی توانیم آنطور فرار کنیم، پس بیآئید با هم بایستیم.» مردم هر طور به عقلشان می رسد دست به تلاش می زنند و بی تفاوت نیستند. نهایتاً، یک دروازه کناری باز شد، و تظاهرات کنندگان شروع کردند به بالا رفتن از راه پله های مربوط به سرویس اداری. همینطور که پولیس ها نزدیکتر میشدند، جوانان بتدریج بیرون رفتند. ساعتی بعد، وقتی پولیس به پشت سرشان رسید، مشتی هنوز بر روی ریلها نشسته و در حال گپ زدن و سیگار کشیدن بودند. دختری به من گفت: «داریم میرویم ولی قبل از آنکه برویم خرج زیادی رویدست حکومت گذاشتیم.» ساعات شلوغی ترافیک داشت نزدیک میشد.

در تولوز، شهری واقع در جنوب فرانسه، پولیس آماده بوده صدها متعلمی که روی ریل هانشسته بودند، حمله کند. آنها شعار میدادند: «کارگران خط ریل، بما پیوندید!» یک نماینده محلی ت. ژ. ت. به پولیس گفت: «باید با آنها مذاکره کنید. اگر روی ریلهای مابه آنها حمله کنید، بهتر است بدانید که کارگران خط ریل تحمل نخواهند کرد. از امشب ریلی حرکت نخواهد کرد.»

پاسخ به یک دشنامنامه...

به این ترتیب، «دشنامنامه» بر مبنای یک شناخت غلط از جنگ مقاومت ضدسوسیال امپریالیزم شوروی، یک تحلیل وارزیابی غلط از آن جنگ به عمل می‌آورد و بر مبنای آن، طرح تسلیم طلبانه امروزی اش را به میان میکشد. به جمله ذیل یکباردیگر توجه کنیم:

«آن جنبش همگانی مردم بطور خودجوش براه افتاد و نیروهای سیاسی مختلف اجباراً بدنال آن رفتند.»

این، یک شناخت غلط و نادرست از جنگ مقاومت ضدسوسیال امپریالیزم شوروی در افغانستان است. اولاً این جنگ صرفاً یک جنگ خودجوش نبود، گرچه در ابتدا جنبه خود بخودی آن عمدگی داشت. در واقع از همان ابتدای جنگ علیه رژیم کودتای هفت ثور و قوای متجاوز و اشغالگر سوسیال امپریالیستی، در پهلوی حرکت های خودبخودی توده‌ئی، تحریکات نیروهای ارتجاعی و مبارزات نیروهای مترقی و ملی-دموکرات نیز در شکلهی آن جنگ نقش بازی کردند.

ثانیاً جنبه خودبخودی این جنگ، مثل هر حرکت مبارزاتی خودبخودی نمی توانست، و نتوانست، مدت های مدیدی دوام نماید و پس از دو-سه سال، رهبری نیروهای ارتجاعی بر آن عمدگی پیدا نمود.

ثالثاً نیروهای سیاسی مختلف اجباراً به دنبال جنبش خودبخودی توده های مردم نرفتند. نیروهای ارتجاعی اسلامی از حرکت های خودجوش توده هادنباله روی نکردند بلکه از همان ابتدای برای تامین رهبری شان بر آن حرکت هابصورت صریح و روشن برنامه ریزی کردند و آنرا در عمل تطبیق نمودند.

اما برعکس نیروهای مترقی و ملی-دموکرات به دنباله روی پرداختند، اما این دنباله روی نیز دارای شکل و شمایل یکسان نبود. نیروهای مثل «ساما» و «رهائی»، قبل از آنکه جنگ هاومقاومت هاسراسر کشور را فراگیرد، به اسلام بازی و مسلمان نمائی رو آورده بودند. آنها پیشاپیش به استقبال «اسلام بمثابه درفش مقاومت ملی»، «جمهوری اسلامی»، «وحتی» انقلاب اسلامی «رفتند و این، عمدتاً دنباله روی از جو حاکمی بود که بعد از وجود آمدن رژیم خمینی در ایران و رژیم ضیاءالحق در پاکستان، در منطقه بوجود آمده بود، یعنی دنباله روی از احزاب ارتجاعی اسلامی و نه دنباله روی از مبارزات خودجوش توده های مردم، گرچه بصورت ضمنی دنباله روی از توده هار نیز در برداشت. نیروهای دیگری مثل «اخگر»، «دسته پیشرو» و غیره گرچه پیشاپیش به اسلام بازی و مسلمان نمائی پرداختند، ولی دنباله روی عملی از حرکت های خودجوش توده ها و هم‌چنان دنباله روی از احزاب ارتجاعی اسلامی را در پیش گرفتند.

در اینجا به صراحت دیده میشود که عنصر عمده، دنباله

روی از احزاب ارتجاعی اسلامی است و نه دنباله روی از مبارزات خودجوش توده ها. این تسلیم طلبی طبقاتی که در عین حال تسلیم طلبی ملی در قبال امپریالیستهای حامی احزاب ارتجاعی اسلامی را نیز در برداشت، در نهایت صرفاً در حد خود باقی نماند و بعد هاتا سرحد تسلیم طلبی ملی و طبقاتی در قبال سوسیال امپریالیزم شوروی و رژیم دست نشانده آن تکامل منفی نمود.

آنچه باعث این دنباله روی ها گردید، خط های ایدئولوژیک-سیاسی نادرست و مشی های غیراصولی بود و نه اینکه اجباراً چنین دنباله روی هائی صورت گرفت. آنطور نبود که کسی نمیخواست دنباله روی کند، اما همه مجبور شدند این کار را انجام دهند. طرح مسئله به این صورت بدین معنی است که در آن شرایط نیرو های ملی-دموکرات و مترقی هیچ زمینه ای از لحاظ مبارزاتی در اختیار نداشتند و مجبور بودند از جوحاکم دنباله روی کنند. چنین تحلیلی صاف و ساده، توجیه تسلیم طلبی و انحراف است و نه چیز دیگری.

اینچنین دنباله روی ای در شرایط کنونی نیز توجیه و تئوریزه میگردد. مثلاً به مطلبی از صفحه چهارم دشنامنامه توجه کنیم:

«وقتی یک شکل مبارزه عمده گفته میشود که شرایط عینی و ذهنی ضرورت آن شکل مبارزه را در دستور روز قرار دهد و بیشترین نیرو، وقت و امکانات مبارزاتی نیروی مبارز را در خدمت خود بگیرد و اشکال دیگر مبارزه را تحت شعاع خود قرار دهد. شما چه احمقانه هم اکنون جنگ مسلحانه را شکل عمده مبارزه تان معرفی میکنید، در حالیکه حتی توان و جرئت یک شلیک راهم ندارید! (۱) چه رسد به داشتن نیروهای پارتیزانی و یارانش جنگی، پشتوانه توده‌ئی، پایگاه انقلابی، امکانات نظامی-لوجیستیکی و غیره که همه لازمه جنگ خلق هستند.»

در اینجا ظاهر صحبت از شکل عمده مبارزه است. ولی وقتی با توجه به جهتگیری عمومی نوشته، مطالب متذکره را با دقت مورد توجه قرار دهیم، متوجه می شویم که: موضوع جنگ مقاومت از دید نویسندگان «دشنامنامه» وقتی میتواند مطرح شود که نه تنها شرایط عینی بلکه شرایط ذهنی جامعه نیز آنرا در دستور روز قرار دهد و بر علاوه عملاً بیشترین نیرو، وقت و امکانات مبارزاتی نیروی مبارز را در خدمت خود گرفته باشد. اشکال دیگر مبارزه را تحت شعاع خود قرار داده باشد، عملاً شلیک ها آغاز شده باشند، نیروهای پارتیزانی و یارانش جنگی، پشتوانه توده‌ئی جنگی، پایگاه انقلابی، امکانات نظامی-لوجیستیکی و غیره، همه و همه فراهم شده باشند. یعنی اینکه همه این پیش شرط های عینی و ذهنی برای جنگ باید خود بخود آماده شود؛ آنگاه است که «نیروی

مبارز» مورد نظر نویسنده «دشنامنامه» قانع میشود که بلی! حال میتوان از جنگ صحبت به عمل آورد در آن شرکت کرد. طبیعی است که برای این «نیروی مبارز» تنبل و خواب رفته، شرکت در چنین جنگ پیشرفته ای فقط میتواند به مفهوم دنباله روی از آن مطرح باشد.

اما در مورد نداشتن توان و جرئت یک شلیک: اگر ما توان و جرئت یک شلیک راهم نداریم، چرا «آن نیز» در کتابش داستان «قتلگاه» را مطرح کرده است و چرا «نادر» نیز ناله کنان آنرا تکرار میکند؟ این تعزیه داری پیشاپیش بر شهدای احتمالی آینده و به فحوائی یک ضرب المثل عامیانه «پیش از مردن یخن پاره کردن» نشان میدهد که شعار ضرورت برپائی جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی را مابلند کرده ایم و ترس از تلفاتش را «نادر» - آن نیز و شرکاء «خورده اند!

آنها هیاهو میکنند و فحش و دشنام و ناسزا نثار مای نمایند تا ما با دایر امروز یاد را آینده، این «تلفات» به ناحق دامن آنها را نیز بگیرد. این ترس البته تا حد زیادی ساختگی و تقلبی نیز هست. مسیری که آنها در تسلیم طلبی پیموده اند تا حد زیادی چتر محافظتی امنیتی برای شان بوجود آورده است. آنها به خوبی میدانند که اشغالگران امپریالیست امریکائی و متحدین شان یکجا با سردمداران عالی رژیم پوشالی، اگر بالای کسانی اعتماد نداشته باشند آنها را تا سطح و کالت و وزارت بالائی برند. اما این ترس در عین حال کم و بیش واقعی نیز هست. آنها از این ترس دارند که گفته ها و عملکردهای حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان بالای شان تاوان شود و اعتماد اشغالگران و رژیم دست نشانده و وکالت و وزارت را از دست بدهند. به همین جهت است که تب و تلاش برای سوانشان دادن خود از حزب رابراه انداخته اند.

ما بخوبی میدانیم که یکی از اهداف آنها در بر راه انداختن هیاهو علیه حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان، این است که اختلافات شان با حزب هر چه بیشتر و وسیعتر بر ملا گردد و آنها بتوانند اسناد بیشتری بدست بیاورند که صلح طلب اند، مبارزه مسالمت آمیز و پارلمانی مینمایند و گرد مبارزات مسلحانه و جنگ خلق خط کشیده اند. آنها تشدید هر چه بیشتر این وضعیت رابه نفع شان مینمایند. البته ما هم بنابه دلائل دیگری نفع مان را در تشدید این مبارزه می بینیم. ما بخوبی واقفیم که برگرداندن این تسلیم طلبان از مسیری که در پیش گرفته اند، به احتمال قریب به یقین ناممکن است، اما یقیناً وظیفه داریم به آن مبارزینی از یقیه الجیش سازمان منحل، که هنوز از روی توهم و بنا به عدم شناخت درست از این افراد، دنباله شان حرکت میکنند، ماهیت واقعی آنها را نشان دهیم.

« دشنامنامه » مدعی است که : « نبود تدارک امکانات و رهبری سالم (ستاد رهبری پخته و آگاه) در... جنگ » مقاومت ضدسوسیال امپریالیستی « در این جنگ ، به عنوان یکی از عوامل تسلط امروزی ارتجاع و امپریالیزم بر افغانستان رابعث گردیده است .

این جمله می تواند درست باشد ، در صورتیکه بصورت ذیل فرمولبندی می گردید :

« نبود رهبری سالم (ستاد رهبری آگاه و پخته) و تدارک امکانات در... جنگ » درینجا موضوع صرفا بر سرپس و پیش کردن کلمات نیست، بلکه برسر این است که ما خط سیاسی-ایدئولوژیک درست راعمه و تعیین کننده میدانیم و اولویت میدهیم یا امکانات را . نویسنده « دشنامنامه » به موضوع امکانات به عنوان موضوع عمده و درجه اول می نگرد و موضوع بودیانبود ستاد رهبری اصولی برایش اهمیت ثانوی و غیر عمده دارد. اینچنین « امکانات گرائی » جزء مهمی از خط « سامائی » بود و به ویژه در زمان رهبری قیوم رهبر، پای « ساما » رابه سفارتخانه ها و قونسولگری های امریکا و سرانجام به بارگاه خاقان های نوین چین کشاند. او تا آنجا در این مسیر پیش رفت که حاضر شد در قبال رویزیونیستهای حاکم بر چین « انعطاف ایدئولوژیک » نشان دهد و خودوکل « ساما » رابه دنباله روریونیزم چینی مبدل نموده و آنرا از لحاظ ایدئولوژیک-سیاسی با « سازمان رهائی » منطبق سازد . این امکانات گرائی همین امروز نیز بخش مهمی از خط ایدئولوژیک-سیاسی « نادر- آئیژو شرکاء » را می سازد .

در سطور قبلی این نوشته گفتیم که « دشنامنامه » نویس ، جنگ خلق در افغانستان را نه به مثابه یک جنگ توده ئی طولانی مبتنی بر استراتژی محاصره شهر ها از طریق دهات که خاص کشورهای مستعمره- نیمه فتودالی و یا نیمه مستعمره- نیمه فتودالی تحت سلطه امپریالیزم است، بلکه به مثابه یک قیام عمومی و سرتاسری که خاص کشورهای سرمایه داری امپریالیستی است، می نگرد. واضح است که چنین جنگی استراتژی مبارزاتی انقلاب دموکراتیک نوین به مثابه مرحله مقدماتی و ضروری برای گذار به انقلاب سوسیالیستی نیست، بلکه مستقیما استراتژی مبارزاتی انقلاب سوسیالیستی محسوب میگردد. به عبارت دیگر دست یازیدن به جنگ خلق در شکل قیام عمومی و سرتاسری مستلزم پخته شدن شرایط عینی و ذهنی انقلاب در یک کشور سرمایه داری و آنهم سرمایه داری امپریالیستی است. میتوان پرسید که چنین شرایط عینی و ذهنی ای چه وقت در افغانستان فراهم میشود؟ و مقدم بر آن میتوان پرسید که چرا و چگونه مرحله انقلاب دموکراتیک نوین، تروتسکیست مآبانه، کاملاً نادیده گرفته شده و از قلم انداخته میشود؟ مگر نمیتوان گفت که چنین بینشی، به نحو خجولانه و پوشیده، اجرای کامل وظایف انقلاب بورژوا دموکراتیک در افغانستان را برعهده امپریالیست های اشغالگر و دستنشانندگان شان میاندازد و کل وظیفه و مسئولیت رهبری انقلاب بورژوا - دموکراتیک توسط کمونیستهای یعنی پیشبردا نرابه مثابه

انقلاب دموکراتیک نوین منتفی اعلام می نماید ؟
تجارب جنگ مقاومت ضد سوسیال امپریالیزم شوروی هرگز چنین نتیجه گیری ای را در بر ندارد که تا زمان فراهم شدن شرایط عینی و ذهنی قیام عمومی و همگانی، نباید به مقاومت جنگی علیه امپریالیستهای متجاوز و اشغالگر و دستنشانندگان شان پرداخت. این تجربیات حکم میکنند که کمونیستها قبل از هر چیزی باید حزب شان را داشته باشند و باتکیه بر آن، برای برپائی جنگ خلق تدارک ببینند. این مبارزه تدارکی شامل تدارک ایدئولوژیک-سیاسی و تشکیلاتی خود حزب از لحاظ جنگی، تدارک توده ئی، تدارک لو جستیک و شناسائی مناطق مساعد و پیشبرد کار تدارکی درین مناطق برای آغاز جنگ است. جبهه متحد ملی یکی از سلاح های انقلاب است ولی موجودیت آن، پیش شرط آغاز جنگ خلق نیست. تجارب انقلابات پیروزمندان میدهند که غالباً جبهه متحد ملی پس از آغاز جنگ خلق و حتی پس از پیشرفت های معین آن بوجود می آید . همچنان ارتش خلق یکی از سلاح های دیگر انقلاب محسوب میگردد، ولی موجودیت آن نیز پیش شرط آغاز جنگ خلق محسوب نمی گردد. اصولاً پیش از دست زدن به جنگ خلق در یک کشور مستعمره- نیمه فتودال ، هیچ زمینه ای برای دستیابی به ارتش خلق وجود ندارد. نیروی انقلابی ناگزیر است در ابتدای تکیه بر گروه های چریکی جنگ را آغاز نماید و باتکامل و پیشرفت این گروه ها در جریان جنگ برای تشکیل نیروهای نظامی منظم یعنی ارتش انقلابی اقدام نماید . « ساما » در برنامه اش از مبارزه همزمان برای دستیابی به سه سلاح انقلاب دم میزد . اما در عمل ، سامائی ها اول در جنگ شرکت کردند ، بعد موجودیت جبهه متحد ملی را اعلام کردند و در قدم سوم دست به تشکیل سازمان (ساما) زدند. بدون اینکه گامی در جهت تشکیل حزب حرکت نمایند و بدون اینکه ارتش خلق در اختیار داشته باشند. حالا بقایای « ساما » همه چیز را معکوس ساخته اند. « نادر- آئیژو و شرکاء » موجودیت هر سه سلاح (حزب، جبهه و ارتش) را پیش از جنگ به عنوان پیش شرط طلب مینمایند و این منتهای تسلیم طلبی آنها است . طرح موجودیت هر سه سلاح انقلاب به عنوان پیش شرط الزامی نه تنها در جنگ های توده ئی طولانی در کشور های تحت سلطه بلکه در جنگ های قیامی در کشور های سرمایه داری امپریالیستی نیز نا درست است .

دید امکانات گرایانه از روابط بین المللی

در صفحه پنجم « دشنامنامه » می خوانیم :

« ... (م - ل - م) های لاف و پتاق گوی منتقد برای اینکه ما، مارها » گفته باشند و همپالگی های امریکائی - ایرانی خود را خوش ساخته و لقمه نانی بدست آورند ، به خلق مظلوم مادتور میدهند ... »

همردیفان امریکائی و ایرانی حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان چه کسانی اند؟ یکی حزب کمونیست انقلابی امریکا است و دیگری حزب

کمونیست ایران (مارکسیست - لنینیست - مائوئیست)، یعنی دو حزب از احزاب عضو جنبش انقلابی انترناسیونالیستی . بناء سائر احزاب و سازمان های عضو جنبش انقلابی انترناسیونالیستی یعنی احزاب و سازمان های کمونیست مائوئیست پیرو، نیپال، هند، بنگله دیش ، سریلانکا، ترکیه، تونس، ایتالیا، کولمبیا و اوطلبان عضویت در آن از سائر کشورهای نیز همردیفان و بقول دشنامنامه نویس « همپالگی » های دیگر حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان محسوب می گردند .

به این ترتیب، اگر موضوع را از دید امکانات گرایانه « نادر- آئیژو و شرکاء » ببینیم منابع نان این حزب صرفا محدود به احزاب امریکائی و ایرانی نیست، بلکه احزاب چندین کشور دیگر را نیز در بر میگیرد و گویانانش در روغن است !!

ارائه چنین طرح مبتدلی از روابط بین المللی فقط و فقط از عهده کسانی ساخته است که سراسر روابط بین المللی شان با چنین ابتدالی رقم خورده است. یعنی کسانی که دیروزی توانستند ملیشه های پوسته های نظامی دولت مزدور سوسیال امپریالیزم شوروی باشند و معاش بگیرند و اعاشه شوند و هم می توانستند قونسولگری ها و سفارتخانه های امپریالیست های امریکائی را بخاطر دریافت امکانات مدام دق الباب کنند و در عین حال و با زهم بخاطر دریافت امکانات با تمام قوا تلاش نمایند که به دامن رویونیست های حاکم بر چین آویزان شوند . امروز اینها نیز بهتر از دیروز شان نیست و بلکه بد تر از آن است .

اما روابط و مناسبات میان مضمولین جنبش انقلابی انترناسیونالیستی مبتنی بر انترناسیونالیزم پرولتری است که اساس آنرا وحدت ایدئولوژیک-سیاسی مارکسیستی-لنینیستی-مائوئیستی تشکیل میدهد. این مناسبات و روابط ریشه های عمیق کمونیستی دارد و معامله گری های مالی مبتذل « ساما » و رهائی « نمی تواند در آن جای داشته باشد. در چنین جوی اصلاً امکان حرکت بر مبنای معامله گری های مالی نمی تواند وجود داشته باشد. گذشته از آن، اگر کسانی بخواهند با چنین دیدی حرکت نمایند، از لحاظ عملی نمی توانند چیزی بدست بیاورند. احزاب و سازمان های شامل در جنبش انقلابی انترناسیونالیستی همه در مراحل مختلف مبارزاتی قبل از تصرف قدرت سیاسی سرتاسری قرار دارند و آن احزاب و سازمان های که به مراحل پیشرفته تر مبارزاتی رسیده اند، مثل حزب کمونیست نیپال (مائوئیست)، احتیاجات مالی شان بیشتر از دیگران است. کسانی که روابط بین المللی شان را مبتنی بر امکانات گرائی عیار میکنند به سراغ دولتها، و در شرایط فعلی به سراغ دولت های امپریالیستی و ارتجاعی، می روند و به سراغ احزاب دست تنگی که برای تهیه امکانات مورد نیاز خود شان در مضیقه هستند .

کسانی مثل « نادر- آئیژو و شرکاء » بخوبی میدانند که بخشی از مضمولین حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان در سال ۱۳۶۴ بخاطر اینکه حاضر نشدند به اصطلاح انعطاف ایدئولوژیک مورد خواست « رهبر » در

گاه علیه اسلام بازی ها و جمهوری اسلامی خواهی هایش موضع روشن نگرفته است. به همین جهت است که امروزینزد واقع بقایای «ساما» به جمهوری اسلامی افغانستان وفادارند و برای تحکیم این جمهوری، در هر سطحی که برای شان ممکن باشد، کوشش و تلاش به خرج می دهند.

درواقع مبارزه علیه تسلیم طلبی های ملی و طبقاتی «ساما» بود که توانست زمینه تجدید تربیت برای بخشی از سامانی ها و منجمله برش شان از اسلام بازی ها را تا سال ۱۳۶۴ تکمیل نماید. شخصی را که دشنامنامه نویس، «حجت الاسلام کمونیست» میخواند و سوابق جعلی برایش می تراشد، پس از کنفرانس سرتاسری «ساما» در سال ۱۳۶۲، برای مدت بیشتر از یک و نیم سال عضو کمیته مرکزی ساما و مسئول کمیون تحقیق و بررسی تسلیم طلبی در «ساما» بود. او در پیشبرد این مسئولیت هایش مدام با سبوتاژ ها و خرابکاری های قیوم «رهبر» و کسانی مثل «آئیژو» و «نادر» روپرو بود. در واقع این افراد با وجودی که در ابتدا خود را او طلبیان به عنوان اولین افراد قابل تحقیق در کمیون تحقیق و بررسی تسلیم طلبی معرفی کرده بودند، اما موقعی که کار تحقیق و بررسی کمیون به مراحل و نقاط حساس رسید، در صدد جلوگیری از پیشرفت کار آن برآمدند. علاوه بر رهبر و شرکاء «میخواستند کاملاً آشکارا و روشن به دنباله روی از رویونیسم چینی بپردازند» «ساما» را یکسره به رویونیستهای چینی بفروشد. این موضوعات، اختلافات در رهبری و صفوف «ساما» را تشدید نمود، ولی «رهبر و شرکاء» برای پیشبرد یک مباحثه و مبارزه ایدئولوژیک - سیاسی درونی نیز حاضر نشدند و جلو آنرا گرفتند. در نتیجه فردمذکور، یکجا با افراد دیگری، بر مبنای موضعگیری علیه تسلیم طلبی های ملی و طبقاتی «ساما»، منجمله موضعگیری علیه اسلام بازی ها و جمهوری اسلامی خواهی های آن، از سازمان مذکور انشعاب کردند و «هسته انقلابی کمونیست های افغانستان» را بوجود آوردند. این مبارزه مدت بیشتر از بیست سال است که بصورت پیشرونده و با عمق و وسعت هر دم فزاینده، ادامه یافته است و اکنون نیز بمثابة بخشی از مبارزات حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان پیش خواهد رفت.

گذشته ازینها، این دید که یک مذهبی همیشه مذهبی باقی میماند و باید بماند و همچنان یک ماتریالیست یا آتئیست نیز همیشه ضد مذهبی یا غیر مذهبی باقی می ماند و باید بماند، یک دید غلط و ضد علمی است و در تخالف با ماتریالیسم دیالکتیک قرار دارد. بر مبنای چنین دیدی سرنوشت و تکلیف ایدئولوژیک - سیاسی یک فرد، یکبارو برای همیشه، و آنهم در سال های جوانی، تعیین میگردد. بر مبنای چنین دیدی، مارکس و انگلسی که در جوانی به مثابه هگلیست های جوان پایه عرصه مبارزه گذاشتند، نمی توانستند نمی باید به مثابه بنیانگذاران کمونیسم قدامت کنند. بر مبنای چنین دیدی، یک طلبه مدرسه دینی مثل استالین، نمی توانست و نمی باید به مثابه یکی از رهبران حزب بلشویک و انقلاب

مهمی از متن دشنامنامه را در بر میگیرد. مطابق به این صحبت، «رضیاء» در زمان فعالیت جریان شعله جاوید در دهه چهل و اوائل دهه پنجاه شمسی، طلبه یاچلی مدرسه دینی بوده که در اثر فعالیت های ضد کمونیستی خود به مرتبه حجت الاسلامی یعنی ملائی میرسد. او با استفاده از منابع مساجد به تکفیر کسانی مثل نویسنده کتاب «افغانستان الگوی دموکراسی امریکائی...» و رهبرانی مثل شهید اکرم یاری می پرداخته و علیه مبارزینی چون مجید شهید، زهر پراگنی میکرده است. فعالیت های ضد کمونیستی این شخص آنقدر بالا گرفته بوده که در پیوند با نواب صفوی و مجاهدین خلق ایران و بنابه فتوای خمینی، حتی برنامه ضربه زدن به جنبش مارکسیستی - لنینیستی فلسطین را رویدست داشته است. عاقبت شهید مختار این فرد را از گند و تعفن مدرسه و منبر و فعالیت های ضد کمونیستی بیرون میکشد؛ ولی عمر او فرصت بارانش و فانی کند که این شخص را از پروسه آدم ساز معرفت و آموزش و تجدید تربیت بگذرانند تا با وجدان پاک با گذشته ننگینش تصفیه نماید و این آلودگی هارابه جنبش مارکسیست - لنینیست - مائوئیست منتقل نکند. نویسنده افسوس می خورد که ای کاش مختار شهید بار فقایش فرصت می یافتند که این شخص را به ارزش های والای مبارزات انقلابی در درون و بیرون جنبش مارکسیستی - لنینیستی آشنا میساختند.

دشنامنامه نویس از این مشکل روزگار که این طالب العلم مدرسه دینی، ضد کمونیست، مقلد خمینی و دنباله رونواب صفوی در جنبش ماخودراسخنگوی و داروغه مارکسیست - لنینیست - مائوئیست هاجز بند. (نقل به مفهوم از صفحه دوم دشنامنامه)

دشنامنامه نویس بهتر از هر کس دیگری میداند که این سوابق تراشی، جعلی است، اما از یک تسلیم طلب پارلمانتاریست نمی توان گلیله نمود که چرا در قبال مائوئیست ها، آگاهانه دروغ گوئی و اتهام زنی در پیش گرفته است. شخصی که سوابقش در سطور فوق بیان گردید، حتی وجود خارجی ندارد چه رسد به اینکه در صفوف حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان و آن هم به عنوان سخنگوی حزب حضور داشته باشد.

ولی بیانی در فرض کنیم چنین شخصی وجود دارد. ادعای اینکه مختار و سائر رهبران شهید «ساما» که خیر، حتی «رهبر جانباخته» «ساما» در صورتیکه عمر شان و فامیگردهمی توانستند این شخص را تجدید تربیت کنند، یک ادعای پادروا و باطل است. «ساما» مبارزه برای برقراری نظام جمهوری اسلامی را پذیرفته بود، اعلام مواضع اسلامی داشت و «ندای آزادی» یعنی ارگان مرکزی خود را با «بسم الله الرحمن الرحیم» منتشر می کرد. این وجهه اسلامی یعنی اعلام مواضع وارگان مرکزی اسلامی تا اواخر زمان رهبری «قیوم رهبر» نیز رسماً حفظ شده بود. حتی زمانیکه او مورد سوء قصد و ترور قرار گرفت، سخنگوی «ساما» در مصاحبه بای بی سی او و شهید مجید را از مرشدان طریقت و مربوط به یک خانواده روحانی معرفی کرد. از آن بعد نیز «ساما» هیچ

قبال رویونیست های حاکم بر چین را قبول کنند. به امکانات میلیونی دولت ارتجاعی چین پشت پازند و عطای شان را به لقای شان بخشیدند. وقتی این طشت رسوائی به زمین افتاد و موضوع تسلیم طلبی «ساما» در قبال رویونیست های حاکم چینی فاش شد، چینی ها خود را جمع کردند و «رهبر و شرکاء» نتوانستند چیزی بدست بیاورند. در واقع سازمان رهائی با استفاده از فرصت موفق شد از نشستن یک مهمان تازه وارد به دور دستخوان رنگین خاقانهای نوین جلوگیری نماید. کسانی که از این بابت به درد شکم مبتلا شدند، شدیداً نسبت به افشاکندگان راز سامانی - چینی یا «گشنه پر زورهای» که هم از دهان خود می زنند و هم از دهان دیگران «(به قول رهبر و شرکاء) شدیداً عقده به دل گرفتند و تا حال این عقده شان رفع نشده است. در هر حال، «گشنه پر زور» هائیکه به امکانات میلیونی دولت ارتجاعی چین پشت پازده باشند، بخاطر بدست آوردن امکانات مالی و آنهم در حلقه نانی به سراغ «گشنه پر زور» های دیگری مثل خود نمی روند! گذشته از تمام اینها، در صورت لزوم و امکان، مشمولین جنبش انقلابی انترناسیونالیستی همدیگر را کمک مالی نیز میکنند و این کمکها مبتنی بر روحیه انترناسیونالیستی پرولتری است و هیچگونه پیش شرطی مثل «انعطاف ایدئولوژیک» و حتی «انعطاف سیاسی» را در قبال خود ندارد. اما حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان در آنچنان وضعیت بدی قرار ندارد که برای تهیه «لقمه نانی» از رفقای بین المللی اش تقاضای کمک نماید. نویسنده «دشنامنامه» و همقمشان از طرح مسئله به اینصورت هدف خاصی دارند. آنها وضعیت حزب مارا بدو محتاج یک لقمه نان نشان میدهند تا از پیوستن آن بخش از بقایای صفوف شان که خواهان مقاومت مسلحانه علیه اشغالگران و رژیم دستنشانده هستند، به حزب جلوگیری به عمل آورند. این موضوع در سند مربوط به سیمینار اروپائی شان به خوبی عیان است.

سوابق تراشی جعلی در خدمت انحلال طلبی

ایدئولوژیک - سیاسی

نقد شعله جاوید شماره هشتم از کتاب «افغانستان الگوی دموکراسی امریکائی...» یک موضعگیری حزبی است و شخص منفردی مسئولیت آنرا به عهده نگرفته است. اما دشنامنامه نویس این نقد را یک نقد شخصی جلوه میدهد و در همان سطور اولیه نوشته اش مینویسد: «... این نوشته را... چند مرتبه خواندم و از خلال آن طراح و نویسنده اش را هم حدس زدم که گاهی بنام ضیاء قلم فرسائی میکرد. (حالا حدس زدن هم یک کاری شده چنانکه نقد نویس نه تنها افراد را که حتی تعلقات مخفی تشکیلاتی شان را با حدس خود معرفی می کنند !؟) ...»

به همین جهت است که عنوان دشنامنامه (حجت الاسلام «کمونیست» داروغه «جرگه مارکسیست - لنینیست - مائوئیست» ها) متوجه یک فرد است. و باز به همین جهت است که صحبت از سوابق این فرد بخش

اکنبر و رهبر سازمانده اولین ساختمان سوسیالیزم در جهان قد علم نماید. بر مبنای چنین دیدی، گلبندین پرچی و داکتر فیض پرچی باید تا آخر پرچی باقی میماندند و یکی به رهبری سازمان جوانان مسلمان و دیگری به رهبری گروه انقلابی خلق های افغانستان و بعد از سازمان رهائی نمی رسیدند. بر مبنای چنین دیدی اولین حلقه اخوانی هادر افغانستان یعنی قیوم رهبر، برهان الدین ربانی و عبدالرسول سیاف باید تا آخر اخوانی باقی می ماندند و بطور مشخص قیوم رهبر نمی توانست رهبری سامارا بر عهده بگیرد.

نویسنده «دشنامانه» نقد شعله جاوید را «کتاب افغانستان الگوی دموکراسی امریکائی...» را بر چسپ استبداد فکری و سیاسی آخوندی میزند. ولی در حقیقت انحلال طلبی عام و تام ایدئولوژیک - سیاسی خودوهم قماشانش را بنمایش میگذارد. در صفحه دوم «دشنامانه» به جملات ذیل در این مورد بر میخوریم:

«نویسنده نقد طوری به جنبش چپ (مارکسیست - لنینیست - مائوئیست) برخورد میکند که گویا او همپالگی هایش بنیان گزاران و وارثان و مرجع تقلید «این جنبش و رهروان آن هستند و از این مقام به «تکفیر» بهترین شهدا و رهروان جنبش چپ پرداخته و به آنها تحقیر و توهین روا میدارد و حتی آنها را از حق «شعله» می «بودن محروم اعلان می کند... اصولاً میگویم که هیچ کسی، حتی طراحان و بنیان گزاران یک جریان و یک روند فکری فرا گیر حق ندارند بگویند تو از پیوند این جریان و از اندیشیدن به این فکر محروم هستی.»

چنین استبدادی را حتی ادیان روا نمی دارند. ولی نویسنده «نقد» و یا نویسندگان پرمدهای «شعله جاوید کذائی» بخود حق میدهند بنویسند: «نه تنها نویسندگان کتاب در جرگه مارکسیست - لنینیست - مائوئیستها قرار ندارند، بلکه این تسلیم طلبان... را دیگر شعله» نیز نمی توان بحساب آورد... تو گوئی این جرگه مارکسیست - لنینیست - مائوئیستها جرگه خانوادگی نویسندگان «شعله جاوید» است که کسی را در آن اجازه دهند و کسی را از آن اخراج نمایند. وقتی عده ای ادعای مارکسیست - لنینیست - مائوئیست بودن بکنند و یک اندیشه جهانی را این چنین در چنبره محدود و تنگ نظرانه خود به لجن بکشند معلوم است کار به کجا میکشد... نکند حجت الاسلام هاهر وقت حق دارند حکم تکفیر و طرد کسی را از رهبر تفکر، جریان و نهادی که بخواهند صادر کنند و تو نیز با همان ویژگی ات عمل میکنی؟»

اگر تشکیلاتی مارکسیزم - لنینزم - مائوئیزم را راهنمای اندیشه و عمل خود قرار دهد یعنی به اصول و بنیان های علمی آن باور داشته باشد و این باورش را در گفتار و کردار نشان دهد، آن تشکیلات یک تشکیلات مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی است. ولی اگر جمعی فاقد چنین خصوصیات باشد، معلوم است که نمی توان آنرا یک جمع مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی به حساب آورد. نویسنده کتاب «افغانستان

الگوی دموکراسی امریکائی» و همنویانش، مثلاً نویسنده «دشنامانه» فاقد چنین خصوصیات اند و لذا مارکسیست - لنینیست - مائوئیست محسوب نمی گردند. اینها حتی لفظا ادعای مارکسیست - لنینیست - مائوئیست بودن ندارند چه رسد به اینکه عمل چنین باشند. همچنان شعله» بودن خصوصیات دارد که اگر کسانی و یا جمعی فاقد آن خصوصیات باشند، نمی توانند شعله» محسوب گردند. مثلاً ضد امپریالیزم بودن، ضد ارتجاع بودن و ضد پارلمانتاریزم بودن از جمله خصوصیات شعله» می باشد و کماکان هست. حال اگر کسانی در سالهای دهه چهل، شعله» می و واجد این خصوصیات بوده اند، ولی فعلی نیستند، مثلاً فعلاً پارلمانتاریست اند، در ساختار قدرت دولت ارتجاعی جمهوری اسلامی افغانستان شرکت میجویند و در قبایل امپریالیستهای متجاوز و اشغالگر تسلیم طلب اند، فعلاً نمی توانند شعله» محسوب شوند. مثلاً واضح و روشن است که سپنتا در دهه چهل شعله» می بود و خودش نیز به آن اعتراف دارد. ولی فعلاً شعله» نیست، بلکه وزیر خارجه رژیم دست نشانده امپریالیستهای اشغالگر است و خودش نیز میگوید که حال دیگر شعله» نیست. همچنان است «دادفر»، «براهوی»، «ثریا صبحرنگ»، «سیمان»، «حبیبه سربانی» و امثال شان که دیگر شعله» محسوب نمیگردند و خودشان نیز چنین ادعائی ندارند. شعله» می های سابقی مثل «آیژ»، «و»، «نادر» نیز چنین اند و دیگر نمی توانند شعله» محسوب گردند.

در اینجا هیچگونه استبداد فکری و سیاسی آخوندی در کار نیست، بلکه صرفاً یک موضوع روشن و صریح بیان گردیده است. نویسنده «دشنامانه» با استبداد فکری آخوندی خواندن این بیان روشن، مرز های ایدئولوژیک سیاسی مارکسیست - لنینیست - مائوئیست بودن و نبودن و شعله» می بودن و نبودن را مغشوش میسازد و جنبش مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی و جنبش دموکراتیک نوین افغانستان را آنچنان بی حد و مرز و فاقد چوکات بندی میسازد که هر کسی، مثلاً سپنتا و آیژ فعلی، با یک ادعای صرف و حتی بدون ادعای میتوانند در ردون آنها جای بگیرد و این منتهای انحلال طلبی ایدئولوژیک - سیاسی و تشکیلاتی است.

چه کسانی جانباختگان جنبش چپ و «سپاهیان» پاکباز راه خلق را تحقیر، توهین، اهان و طرد و نفی می کند؟

«دشنامانه» نویسنده در صفحه دوم نوشته اش مدعی است که شعله جاوید به «شهادی جنبش چپ... تحقیر و توهین روا» داشته و «سپاهیان پاکباز راه خلق را اهان و طرد و نفی» کرده است؟ «دشنامانه» بصورت مشخص در همین صفحه اش سه نفر از جانباختگان را نام می برد: اکرم یاری، مجید کلکانی و مختار.

بر خورد ما در مورد این جانباختگان چگونه است؟ ماریفقی جانباخته اکرم یاری را شخصیتی میدانیم که پیشاپیش پیشگامان اولیه یعنی پیشاپیش پایه گزاران جنبش مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی افغانستان

قرارداشته است. این موضوع برای ما از آنچنان اهمیتی برخوردار است که آنرا در دیباچه برنامه حزب مان وارد کرده و به آن حیثیت برنامه داده ایم. حزب ما آشکارا خود را ادامه دهنده و تکامل دهنده خطی می داند که رفیق اکرم و رفیقایش به مثابه خط پایه گزار جنبش م ل م افغانستان مطرح کردند. معهما پیشگامان مان و اولین سازمان مائوئیستی در افغانستان یعنی سازمان جوانان مترقی رامعصوم و منزه از هر عیب و نقیصی نمی دانیم و برین باوریم که بهترین طریقه راهروی در مسیر پیروم شده توسط آنها، تکیه استوار روی اصولیت های مبارزاتی شان و انتقاد روشن و صریح از کمبودات و نواقص کار شان است.

رزمنده جانباخته مجید کلکانی کسی بود که مبارزه علیه رژیمهای سلطنتی و جمهوری دودشاهی را ادامه داد و علیه کودتایان هفت ثوری و اشغالگران سوسیال امپریالیست جانبازانه ایستاد و بانثار خون خود نشان داد که با دشمن اشغالگر و مزدوران بی مقدارش سرسازش و آشتی ندارد. معهما او در این مبارزه نقاط ضعف و کمبود های جدی ای داشت. او هرگز نتوانست به مثابه یک مارکسیست - لنینیست - مائوئیست (آنوقت مارکسیست - لنینیست - مائوتسه دون اندیشه) استوار و پیگیر قد علم نماید. او و رفیقایش در ابتدا پس منطری و دارای گرایشات چه گوارستی بودند. بعداً به اکونومیزم «گروه انقلابی...» پیوستند. بعداً طرح پلانفرم «جبهه متحد ملی» تا پای پذیرش جمهوری اسلامی نیز پیش رفتند و مسوده برنامه سامارانه بصورت یک برنامه مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی بلکه بصورت یک برنامه ملی - دموکراتیک نوشتند. او در جریان مبارزاتش علیه رژیمهای ارتجاعی بعضاً حرکتی از خود نشان می داد که در همان وقتش مایه تشویش و بعضاً سردرگمی مبارزین میشد. مثلاً ملاقات با سردار ولی در زمان رژیم شاهی، ملاقات با حیدر رسولی در زمان به اصطلاح جمهوری دودشاهی و ملاقات با دستگیر پنجشیری و حفیظ الله امین بعد از کودتای هفت ثور. علاوه بر آن در زمان رژیم شاهی خود را به پارلمان شاهی کاندید نمود و این حرکت در تخالف با خط عمومی جریان شعله جاوید که تحریم انتخابات پارلمانی بود، قرار داشت. این جانباخته مبارز، زمانی خودش نوشته ای بنام «سپاهی جریان» بیرون داد و از گذشته اش انتقاداتی به عمل آورد. در هر حال، تأیید استواریهای مبارزاتی این جانباخته قهرمان دقیقاً مستلزم آن است که آن کمبود

ها بصورت صریح و روشن مورد انتقاد قرار بگیرند. مختار، قهرمان مقاومت علیه شکنجه های ضد انسانی نوکران سوسیال امپریالیزم در درون زندان بود و از این بابت همه زندانیان به او احترام داشتند. او چندین ماه پیهم و به طرق گوناگون مورد شکنجه قرار گرفت. اما دشمن نتوانست کلمه ای هم از دهان او بیرون بکشد. او بر سر این استواری و پافشاری مبارزاتی جان باخت ولی حاضر نشد ذره ای هم در قبالت دشمن ناستواری و تزلزل نشان دهد. معهما این جانباخته مبارز نیز نقاط بقیه در صفحه ۶:

ژست های هسته یی جمهوری اسلامی و بی دفاع ماندن مردم در مقابل خطرات بزرگ!

نقل از شماره ۲۷ نشریه «حقیقت» ارگان نشراتی
حزب کمونیست ایران (م ل م)

چه کسی باید به فکر مردم باشد؟ خود مردم! ما نه تنها دولتی نداریم که از ما در مقابل تجاوزات خارجی حمایت کند بلکه صاحب دولتی هستیم که عامدانه می خواهد ما را گوشت دم توپ منافع ارتجاعی اش کند. این رژیم مانع بزرگی در مقابل آماده شدن، هشیار شدن، و دست به کار شدن مردم در حفظ خود و فرزندانشان از حملات نظامی آمریکا است. این رژیم باید هر چه زودتر سرنگون شود تا مردم ما بتوانند با یکدیگر متحد شده و جلوی جنایتی را که در شرف تکوین است بگیرند. زمانی که ما در ایران دست بکار شویم، نقشه های نظامی و اقتصادی که علیه مردم ایران تدارک دیده اند بی اعتبار خواهد شد؛ مردم جهان سرعت به یاری ما خواهند شتافت و اگر دولتهای امپریالیستی بالاخره دست به این جنایت بزرگ علیه ما بزنند، مردم آن کشورها در حمایت از ما و انقلاب ما به پا خواهند خاست. از اینکه ممکنست بسیاری از مردم خاورمیانه احساساتی شده و در مقابل آمریکا از جمهوری اسلامی حمایت کنند، نباید بهراسیم.

صفحه : ۱۴

سروصداهادر مورد " شعله یی ها "

«شعله جاوید» احیاء شده است. این موضوع از سالها به اینطرف یک موضوع آفتابی و روشن است. یقیناً از لحاظ کمی از آن گستردگی و کثرت تعداد سابقه برخوردار نیست و این امر باتوجه با کل اوضاع کشوری و بین المللی و تاریخ چنددهه گذشته کشوری و امرطبیعی است. اما از لحاظ کیفی، شعله جاوید دیگر نشریه ای نیست که خود را ناشر اندیشه های دموکراتیک نوین بخواند و یک نشریه ملی - دموکراتیک باشد. بلکه دیگر یک نشریه کمونیستی (مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی) و ارگان مرکزی یک حزب مارکسیست - لنینیست - مائوئیست است. به این ترتیب شعله یی های کنونی مارکسیست - لنینیست - مائوئیست هستند و این امر نه تنها از رسمیت کشوری بلکه از رسمیت بین المللی (به مفهوم تقبل مسئولیت تحریری) نیز برخوردار است.

صفحه : ۴

• تظاهرات خشونت آمیز کارگران بازار مشترک

صفحه : ۳

آینده جوانان فرانسه را سد کردند جوانان چرخ امورشان را مختل کردند

۱۰ اپریل ۲۰۰۶ - سرویس خبری جهانی برای فتح صفحه : ۱۲

پاسخ به یک دشنامنامه بخش سوم

نتیجه گیری تسلیم طلبانه از جنگ مقاومت ضد سوسیال امپریالیسم شوروی

در صفحه پنجم و ششم «دشنامنامه» نتیجه گیری غلط و تسلیم طلبانه ای از جنگ مقاومت ضد سوسیال امپریالیسم شوروی به عمل می آید :

«... اگر کسی بخواهد راه افتادن جنگ همگانی مردم مارا علیه تجاوز شوروی نمونه بیاورد باز هم خلط شرایط و نتیجه گیری اشتباه کرده است. در آن زمان آن جنبش همگانی مردم بطور خودجوش راه افتاد و نیروهای سیاسی مختلف اجباراً دنبال آن رفتند. همه شاهدیم که یکی از دلایل حالات موجود و نفوذ و تسلط نیروهای امپریالیستی و ارتجاعی در کشور ما همان نبود تدارک امکانات و رهبری سالم در آن جنگ است، یعنی با آنکه کشور در اشغال و مستعمره بود و مردم کاملاً روحیه جنگ ضد تجاوزی داشتند و جنگ راهم آغاز کرده قهرمانانه جنگیدند. ولی بانداشتن تدارک لازم و نبود یک ستاد رهبری پخته و آگاه با آنکه بیش از یک میلیون انسان قربانی دادند. نتیجه اش به کجا کشید. این تجربه تلخی است که هرگز نباید تکرار شود. جنگ خلق بازیچه نیست که بتوان آنرا بخواست این و آن بکاربرد. با تجربه تلخ و گران قیمتی که ما داریم، تکرار چنین اشتباهی خیانت است. امید است عناصر پاک جنبش به این مسئله توجه کنند.»

بقیه در صفحه : ۲۰

گزارش خبری زیر توسط خبرنگار سرویس خبری جهانی برای فتح که در راهپیمایی زنان در اروپا شرکت کرده بود، نگاشته شده و از زبان انگلیسی ترجمه شده است.

موفقیت مارش زنان ایرانی در اروپا

۱۳ مارچ ۲۰۰۶ - سرویس خبری جهانی برای فتح : صفحه ۹



کارزار زنان هوایی سفارت ایران - هالنند

www.sholajawid.org

Sholajawid2@hotmail.com

سایت شعله جاوید در انترنیت :

ایمیل شعله جاوید در انترنیت :

تکثیر مجدد از : هواداران « حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان » - اروپا